این نسخه اصل است ولکن چون چند ورق
ازان بسیار مغشوش شده بود در حاشیه و بین
سطرها نوشته‌ام از چند ورق را دادم
کاتب نوشت خودم حالی کردم نوشت
و الا کسی نمیتوانست از آن بیرون بیاورد

نستعین و به

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی ارشدنا الی حقایق
دینه و ارسل علینا من اخرجنا من
ظلمة الغفلة والصلوة والسلام علی
افضل الانبیاء والمرسلین والمبعوث
علی الاولین والاخرین محمد صلی الله
علیه و آله اجمعین و بعد چنین گوید بنده الی یوم الدین صح

بنده خاطی به درگاه خداوند باری محمد تقی
بن الحاج محمد حسین کاشانی سامحهما الله
یوم یؤخذ بالنواصی که چون جمعی از مؤمنین
چند سؤال کرده بودند و جواب آنها را
لازم بود که بنویسیم از این جهت این بی
بضاعت با عدم استطاعت در مقام جواب
بر آمدم و این رساله را هدایة الجاحدین
نام نهادم و اول سؤالات آنها را ذکر
مینمایم و بعد از آن در مقام جواب بر می‌آیم
بحول الله تعالی و قوته سؤال اول *
پادری نصرانی رساله در رد دین
اسلام نوشته است و در آن رساله نوشته است

معجزهٔ شق القمر که اهل اسلام بان قائل اند و
میگویند محمد ص پیغمبر ایشان قمر را بدو نیم کرد
این دروغ است بجهت انکه عادت اهل
فرنگستان و انگلیس و اهل هند و چین این است
که هر وقت امر غریبی و عجیبی در اسمان
یا زمین رو میدهد در تواریخ و کتب خودشان
ضبط میکنند و مینویسند و تاریخ میگذارند
که در فلان روز و فلان ماه و فلان سال
چنین امری واقع شد و حال انکه این
معجزهٔ شق القمر را هیچ کدام از این طوایف
در کتب خودشان ضبط ننوشته اند
و حال انکه امر شق القمر از همه امور عالم عجیب

عجیب تر و غریب تر است پس در
اینصورت معلوم میشود که این امر دروغ
است و شق القمر واقع نشده است جواب اینرا مرقوم فرمایند
سؤال دویم
و نیز [illegible] نوشته است
انست که پادری در رهینه رساله نوشته است
که در قران از معجزات محمد ص چیزی ذکر نشده
است و در تفسیر ایه اقتربت الساعة و انشق
القمر گفته است که این ایه دلالت بر وقوع این
معجزه از محمد ص ندارد بلکه مراد از این ایه انست
جناب زمخشری که از علمای اسلام است در
تفسیر کشاف گفته است که شق القمر در روز
قیامت خواهد شد و نیز پادری در رهاین رساله
گفته است معجزهٔ شق القمر از قبیل محالات است
زیرا که عقل انرا بعید میشمارد سؤال سیم انکه
نصاری منکر ردّ شمس برای حضرت خاتم
الانبیا محمد ص و حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع
میباشند و نیز منکر معراج جسمانی پیغمبر ص میباشند

بعضی از علمای [illegible] سؤال [illegible]

واینها را از محالات میدانند

پیغمبر ... فرنگیان که در این زمان پیدا شده

ملکه وجود در اسمانها پیدا شده وطایفه از

علمای علم هیئت اینها در سابق ایمه مراین

زمان نیز انکار وجود اسمانها را کرده اند

وحرکت ... برای زمین وکواکب ثابت ما

میکنند ومیگویند این تاریکی که در جانب بالا

محسوس میشود رنگ اسمان نیست بلکه تاریکی

بعد ودوری است که بصورت اسمان مینماید

ومیگویند کواکب در هوا معلق اوحیته شود الله

ومعلق واد که در ش مینمایند وزمین در در

سؤال ششم انست که

میفرمائید اینها

... مشهور است میان مردم که فرنگیان

بلکه مطلق نصاری منکر طوفان نوح ع شده

التماس انکه جواب این هفت سؤال را مرقوم

فرمائید جواب بدانکه چون در این ایام بواسطه

کثرت مشاغل مجالی نبود جواب این سؤالات

بروجه اختصار در هفت فصل ذکر مینمائیم و

فصل اول در بیان جواب از سؤال اول و

جواب انرا از چند وجه ذکر مینمائیم اول انکه میگوئیم که شق

شود که قمر بعد دیگر حجت شود بر خصم و کسی

طلب انرا کرده کفایت میکند و لازم نیست

که مدتی طولانی دو پاره در اسمان باقی بماند

تا انکه همه مردم عالم ببینند بلکه هرگاه

بمجرد انکه قمر دو پاره شد و همان اشخاص

که این معجزه را خواسته بودند دیدند کفایت

میکند و مقصود حاصل میشود و ضرور

باینکه مدتی طولانی باین حالت باقی بماند

تا انکه اهل ولایات بعیده هم ببینند نیست

مثل تسبیح گفتن سنگ ریزه و تحیت شجره و

جاری شدن اب از میان انگشتان و مانند

اینها که مقصود از اینها اتمام حجت بر جمعی

بوده که اینها را طلب کرده اند پس در این صورت
اگر دیگران غیر اینها حاضر بودند و ان اشخاصی که خواهش
کرده بودند ندیده باشند ضرری ندارد و همین
قدر که دوپاره شود و همان دقیقه بهم پیوسته شود
لازم ندارد که هرکسی ببیند بلکه بر سبیل اتفاق
اگر کسی در انوقت بیدار بوده و نظرش بر قمر بوده
مشاهده کرده است و اگر در انوقت کسی نظرش
بر قمر نبوده است ندیده است مثل سقوط کواکب
وغیران از امور اسمانی که در شب واقع شده است
و مردم خواب بوده اند یا غافل بوده اند و ندیده اند
و بعضی که بر سبیل اتفاق بیدار بوده اند و نظرش
بر اسمان افتاده است از مشاهده کرده است و حال

و حال انکه بعد خواهیم گفت که مسافرین که از
اطراف بمکه امده بودند همگی نقل کرده بودند
که ما در فلان شب که در راه بودیم قمر را دوپاره
دیدیم دوم انکه حکمت الهی مقتضی
این بود که این معجزه را ظاهر نماید بجهت اشخاصی
که خواهش کرده بودند نه برای هر کسی پس اگر
ان اشخاص که طلب کرده بودند ببینند و از
کسان دیگر که خواهش نکرده بودند مخفی
کرده باشد بواسطه ابر شدن و مانند ان بجهت
انکه حکمت الهی مقتضی نبوده است که این امر در
همه افاق و اقطار عالم ظاهر فرماید از اینها گذشته
این امر در شب واقع شد که [2] ~~مردم خوابیده بودند~~

[2] عادت مردم در شب سکون و بستن ابواب و ترک امد و شد و خوابیدن است و از این جهت کسی نمی‌بیند
مگر کسی که نظرش بر سبیل اتفاق باسمان در همان وقت بیفتد و ببیند

ولکن گفتیم که مسافرین که آن شب وقوع شق القمر در راه
بودند و بیدار بودند خبر داده بودند که در آن شب
ماه قمر را دو پاره دیدیم ۲ سلیم آنکه میگوئیم که ضبط
نکردن اهل فرنک وغیر ایشان وقوع شق القمر را این
دلیل نمیشود بر آنکه واقع نشده باشد از این که نوشته
میگوئیم صحیح بودن و راست بودن این حرفی که
ایشان میگویند که در کتب ما نوشته نشده است از
کجا معلوم است بلکه در اوایل وقوع شق القمر همه
این طوایف وقوع آن را نوشته اند و ضبط کرده اند
و چون علماء هر یک از این طوایف از یهودی و مجوسی
و نصاری مطلع شدند که این شق القمر را حضرت
محمد بن عبدالله بخواهش کفار قریش کرده است و این

۲ و نیز با آنکه زمین هندوستان [illegible] اتفاق افتاده بود
و [illegible] دیده بود چنانچه [illegible] [illegible]

و این معجزه نه کوچک است از آنحضرت و چاره دیگر
نداشتند غیر از آنکه مسلمان شوند و جوابی در مقابل
این معجزه نداشتند و نمیتوانستند بگویند این سحر است
جهت آنکه سحر بآسمان کارگر نمیشود لهذا ناچار باید
مسلمان شوند از این جهت آنرا در کتب خودشان
ننوشتند یا اگر بعضی از آنکه بفهمند این معجزه محمد است
نوشته بودند آنرا از کتب خودشان بیرون کردند
و اگر بیرون نمیکردند در همان زمان و در این زمان
چاره نداشتند غیر از اینکه مسلمان شوند و نیز
میگوئیم که علمای یهود و نصاری محو کردند از کتب
سماوی بسیاری از آیاتی را که دلالت بر نبوت محمد (ص)
داشت در اینصورت معجزه شق القمر را او احق است که ضبط

نمیکنند و میگویم که شق القمر در شب چهاردهم ماه
واقع شد که ماه در اول شب طالع شده و موافق احادیث
احادیث ماه دو نیمه شد بطریقیکه کوه حرا در میان دو نیمه
ماه واقع شد و از این مستفاد میشود که در اول شب
واقع شده زیرا که اگر در اول شب نبود بایستی ماه میان
اسمان باشد نه انکه بالای کوه حرا باشد پس همینکه
اول شب بعید ممکن است که ندیدن اهل پاریس و لندن
و مانند این بلاد بر فرض اینکه راست بگویند بجهت این
باشد که با افق مکه در وقت شق قمر اول شب بوده و لکن
با افق پاریس و لندن در انوقت افتاب در اینجاها غروب
نکرده بوده است تا انکه اهل اینها شق قمر را ببینند و نیز
جهت انکه یهود و نصاری معجزات عیسی را انکار کردند

و در کتب تواریخ خودشان ضبط نکردند و معجزات
محمد که زیاده از هزار است بلکه بعضی گفته اند که
سه هزار است و بعضی از معجزات انحضرت مثل قران مجید
ان تا قیامت باقی است پس چرا یکی از این طوایف در
تواریخ و کتب خودشان ضبط نکرده اند و ننوشته اند
بلکه معجزه که حضرت محمد در حضور خود این طوائف کفار
ظاهر میشود بعد انکار میکردند و میگفتند این سحر است
و اصلا در کتب خودشان ننوشتند بجهت عصبیت
و دشمنی و حب دنیا و ریاست و نیز میگویم که
بسیاری از امور عجیبه و غریبه در عالم واقع شده است
که صد یک از انها در کتابهائی که حالا در دست مردم است
ضبط نشده است و ضبط نشدن انها دلیل بر عدم وقوع

انهاست پنجم انستکه میگویم که در صحیفه وحی کودک

پیش از زمان تولد پیغمبر ما خبر از اینکه انحضرت خواهد امد

و پیغمبر است و تصریح باسم مبارک او که محمد است نموده است

و در ان صحیفه معجزه شق القمر را که انحضرت خواهد نمود

خبر داده است و حقیر اول شرح حال او را ذکر مینمایم و

بعد از ان عباراتی که خبر از معجزه شق القمر داده است

از ان ذکر مینمایم پس بدانکه تفصیل حال نحمان بن پنحاس

که از ان بنبوت هیلد تعبیر میکنند وان فقرایی که خبر

از امدن پیغمبر ما و خبرهای دیگر داده است انها را

وحی کودک نیز میگویند بر سبیل اختصار انستکه

یکی از علمای بنی اسرائیل که او را پنحاس میگفتند

و صالح و مستجاب الدعوه بود بسبب دانستن اسم اعظم

اعظم نیز بسر داشت که اسم او راحل بود وان زن مقدسه

خدا ترسی بود ولکن عقیم و نازاینده بود و مطیعه

و فرمان بردار شوهر خود بود و همیشه از خدا سؤال

مینمود که فرزندی با کرامت فرماید و در این باب

تضرع و زاری بسیار مینمود تا انکه روزی پنحاس

گریه و زاری راحل را شنید و دلش بر او سوخت

و نیز راحل او را باسم اعظم قسم داد که دعا نماید پس

پنحاس در سؤال کردن فرزند از خدا تضرع

کردن به درگاه الهی با راحل شریک شد تا انکه خدا دعای

انها را مستجاب کردانید و اثر حمل در راحل ظاهر شد بعد از انکه

شش ماه از حمل او گذشت پسری با نیکو صورت جمیله

بشریت متولد شد و چون متولد شد بامادر خود سر فرود

او را در روز علانیت او روز پنجشنبه اول ماه تشرین
الاول سال چهارصد و بیست از خرابی دویم بیت
المقدس بود که سی و چهار سال پیش از تولد حضرت ما
بود و بعضی گفته اند که هفتاد سال پیش از ولادت
پیغمبر ما بود و بعضی هشتاد سال گفته اند و این مولود
مسعود یحمان اسم کذارده اند و چون متولد شد بسجده
رفت و بعد از سر برداشتن بعضی کلمات تکبیر گفت
و جز آنچه در اسمانها است داد پس چون پنحاس
این سخنان را از یحمان شنید او را از سخن گفتن
منع کرده و با تغیر با او گفت خاموش باش پس یحمان
خاموش شد و تا دوازده سال بعد از آن هیچ سخن
نگفت پس راحل همیشه گریه و زاری میکرد و میگفت

ومیگفت کاش ما را فرزند نشده بود زیرا که فرزند
ما عاقبت لال و بی زبان شد تا آنکه روزی پنحاس
بعد از درس گفتن برای شاگردان بخانه امد
راحل بطریقی که عادت او بود بخدمت او قیام
نموده پاهای او را شست و یحمان را نزد پدر
آورد و در مقام تضرع و زاری برآمد و التماس
کرد که پنحاس دعا کند تا خدا او را گویا کرداند
یا او را قبض روح کند پنحاس گفت تو خواهش
داری که یحمان سخن گوید لکن چون سخن گوید
سخنان چند گوید که مردم از سخنان او ترس
بر دارند و ... راحل التماس کرد که دعا کن
خدا او را گویا کرداند و سخنان را صحیح و صمیم گوید

پس پنحاس دهان خود را بر دهان نحمان گذارد
و او را قسم داد که سخن نگوید مگر سخنی که مبهم
و مجمل باشد که کسی نفهمد مگر در وقتیکه
ان سخنان بعمل اید و باین شرط او را رخصت
سخن گفتن داد یعنی ان کودک گویا شد و پنج
وجه موافق حروف ابجد گفت که همه انها
خبر از امور اینده است و خبر داد که شما
مرا بدست خود دفن خواهید کرد و پس بعد از
چند ایام ان کودک مسعود جان را بجان
افرین تسلیم نمود و او را در قریه گفز برغم
که از قرای بیت المقدس است در مکانی
که چهل نفر از علمای یهود مدفون بودند

بودند دفن کردند و سبب انکه بسیاری از
فقراتی که نحمان گفته است ابهام دارد و معنی
ان بدست نیاید ولکن بیست فقره ان را
که جمعی از علمای یهود که مسلمان شده اند
ترجمه کرده اند و نیز ترجمه انها از بعضی
از پیغمبران بنی اسرائیل نقل شده است
و نیز خود حقیر با جمعی از علمای یهود و
با جمعی از علمای انها که مسلمان شده اند
مدتی با انها در ترجمه ان فقرات گفتگو کردم
تا انکه ترجمه انها را ۲ بیست اوردم ان فقرات
۲ به وجه صحیح
را با ترجمه انها در کتاب هدایة الطالبین
که در اصول دین و اصول مذهب تصنیف

کرده ام بتفصیل نوشته ام و چون
در این صحیفه تصریح باسم
مبارک پیغمبر ص که محمد
است نموده است و نیز تصریح
باسم دیگر آن حضرت که
احمد است ص نموده است و نیز
اوصاف آن حضرت را همه را
بیان کرده است و نیز خبر
از خلافت ظاهری امیر المؤمنین ع
داده است که چهار سال و نه
ماه طول میکشد و نیز خبر از
شهادت حضرت امام حسین ع

حسین ع و خبر از ظهور حضرت
صاحب الزمان ع داده است از این
جهت علمای یهود بقدر مقدور
سعی در پنهان کردن این صحیفه
نموده اند که بلکه مسلمانان از آن
خبر نداشته باشند ولکن نظر باینکه
حق باید ظاهر شود نتوانستند و آخر
الامر ظاهر شد و حقیر مکرر از جمعی از
علمای یهود بطریقیکه مقصود حقیر را
نفهمند جویا شدم که این نسخه را
دارید گفتند بلی داریم گفتم بیاورید
ببینیم با آن نسخه که من دارم میخواهم

مقابله نمایم وعده کردند بیاورند
وطفره زدند ونیاوردند اخر
الامر شخص جدید الاسلامی
نسخه ان را برای حقیر اورد
ومن تیح در این فقرات وحی کودک
ودر ایات توریة وسائر کتب
پیغمبران با جمعی از علمای یهود
صحبت کردم همه انها از جواب عاجز
شدند گفتم در اینصورت چرا مسلمان
نمیشوید هر کدام عذری چند اوردند که معلوم شد
مسلمان نشدن انها از عصبیت و عناد
وحب دنیا ومال دنیا وریاست است
خلاصه انست که مقصود حقیر در این رساله

در رساله اثبات معجزه شق القمر است از این
جهت اکتفا مینمائیم بذکر ان فقراتی که [illegible]
تصریح مبارکه باسم حضرت خاتم انبیا که محمد واحمد
است نموده است [illegible] در فقره شق القمر
ودر فقره معراج پیغمبر [illegible] پس میگوئیم
که وحی کودک [illegible] میفرماید
[illegible] کاپا اغا بایا دیبطح هدیا
[illegible] کلیشلیا یعنی [illegible]
المطالبیه بتفصیل نوشته ایم ودر اینجا
بر وجه اختصار میگوئیم یعنی ان محمد
[illegible] که صاحب اقتدار [illegible]
[illegible] است که نسخ میکند دینهای سابق
را و بت پرستی را تمام میکند و میگردد
صاحب تاج نبوت و کرامت ونیز
[illegible] میفرماید [illegible] ملکا
[illegible] احد ملکا یعنی فرستاده

۲ [illegible]

میشود پادشاه برسالت احمد پادشاه
واین واضح است که احمد اسم دیگر خاتم
انبیاست و اسم محمد احمد عربی است
ودر میان یهود ونصاری خواه پیغمبران
انها وخواه غیر پیغمبران انها اسم محمد واحمد
هرگز نبوده ونیست ونه بان عبری موسی و عیسی ع
وقوم انها عبری است ومراد از پادشاه
اول علی بن ابیطالب امیر المؤمنین ع است
یعنی فرستاده میشود علی ع برسالت در خلافت
و وصایت از جانب محمد ص و بعد از ان
عبارتی میفرماید که چند میشد از حضرت
خلافت ظاهری انحضرت که چهار سال
ونه ماه طول میکشد ~~وچند میشد از حضرت~~
وبرانکه شکی نیست که مراد از پادشاه نبوت و خلافت
است نه پادشاهی تنها دنیایی تنها ونبوت
عبارتست از ریاست الهیه عامه وهمین است
معنی سلطنت حقیقیه ~~ملک الهی~~ که پیغمبر

[illegible]

پیغمبر را سلطان عادل میگویند مثل سلیمان پیغمبر ع
که پیغمبر و پادشاه بود و در مواضع بسیار
در کتب پیغمبران تعبیر از پیغمبر بپادشاه
شده از ان جمله در ~~سفر~~ مسکی در توریت
در سفر مثنی در فصل سی وسیم در ایه پنجم
فرموده که حضرت موسی ع در [illegible] پادشاه
بود در وقتیکه روسای قوم و اسباط بنی
اسرائیل ~~جمع شدند و نیز در باب حضرت~~
~~عیسی [illegible] انها ایه که [illegible]~~
~~از امدن انحضرت داده است [illegible]~~
~~دختر صیون شادمان باش که پادشاه~~
~~تو خواهد امد تا اخر ایه خلاصه تعبیر از نبوت~~
~~بپادشاهی و انبیا در موارد بسیار [illegible]~~
اینک پادشاه تو بتو می اید او عادل
و رها شده و متواضع و بر حمار سوار
خواهد بود و این اوصاف بر انحضرت
صادق است صدق میکند و در همان
~~[illegible]~~ او رشلیم که بیت المقدس
است ~~[illegible]~~ و بر حمار سوار میشد

خلاصه آنست که ~~لفظ سلطان~~ اطلاق لفظ ملک و پادشاه
بر پیغمبر در لغت ~~[illegible]~~ نصاری ثابت است
زیرا که کالوپین که صاحب لغت یونانی و عبرانی
و سریانی لغت دیگر است و در نص در نصاری بسیار
معتبر است در لغت الف گفته است انجلوس
یعنی ملک و ملک بمعنی پیغام آورنده است
از جانب خدا و بدانکه در فقره شق القمر
میفرماید صِیهَرًا شَالهَا وَسِیبًا
وَهَا شَاطَا وَعَرَق بِهَا یعنی ماه در تنگ
کرد و دو پاره شد و اینک منتظر شد
و آماده شد و شنید و دید برهان
حالت بدانکه این فقره اشاره بمعجزه شق
القمر است که از حضرت خاتم انبیا ص
صادر شد و بعد از آنکه ماه بامر آنحضرت
باذن خدا دو پاره شد منتظر شد تا آنکه
جمعی که این معجزه را خواهش کرده بودند
~~دیدند~~ بعد از آن آنحضرت باو فرمود
که بحالت اول برگرد پس قمر چون شنید

[illegible]

شنید کلام آنحضرت را دو پاره او بسوی
یکدیگر دویدند و بهم متصل شدند ~~وبحالت~~
و بحالت اول شد و بدانکه در فقره معراج
خاتم انبیا ص میفرماید عَفَا عَزَّاه
وَنَاقَل عَزِیزًا وُوبَاطلاه کُونَا وَدِی شَلطت
شَلطت شَمَیا وَکَرَا یعنی[2] وپوشاند
سختی را و پیندازد از مرتبه صاحب
عزت وجلال را ~~و باطل کند بت~~ ها را و این
کس مسلط شود آسمانها را و بگذرد بدانکه مراد از
و مراد از پوشانیدن سختی برانداختن
آنست و آن اشاره است بیهوده ملت
آنحضرت ملت سهل و آسان چنانچه در حدیث
است که آنحضرت فرمودند من مبعوث
شدم بر شریعت سهل و آسان و ممکن
است که مراد از برانداختن ~~سختی~~ سختی
برانداختن آتش قتل و غارت و ناخوشیها
باشد که در زمان جاهلیت پیش از مبعوث
شدن آنحضرت ~~[illegible]~~ و مراد از اینکه بیندازد

۲ یعنی و نابود کند بت ها را

[illegible]

از مرتبه صاحب عزت وجلال را اشاره بد
باینست که اعضرت پادشاهان وصاحبان
عزت وجلال را از مرتبه خودشان انداخت
~~ومراد از باطل کردن بت شکستن اصنام~~
~~چنانچه اعضرت اصنام را شکست~~ ومراد
از مسلط شدن بر اسمان کنایه از معراج
اعضرت است واز فقره ودیعة سلطنة
شیا یجد دکرا میرسد که باید معراج اعضرت
بطریق سلطنت واستیلای بر عالم
ملکوت اسمانها بم باشد چنانچه در احادیث
وارد شده است ونیز در کتاب حبقوق
پیغمبر در فصل دویم در چند ایه اول فصل
بتعریف وتوصیف خاتم انبیا عدنا اشنا ید
تا انکه در ایه نهم خبر از معراج اعضرت
میدهد ~~وخبر~~ میدهد که جماعت یهود
بعد از معراج اعضرت مستورا سخریه واستهزاء
~~بمن~~ خواهند نمود واو را تکذیب خواهند
کرد وخواهند گفت که از ترس دشمنانش

دشمنانش میگوید من باسمانها بالا رفته ام که بااین
جهت هم اگر پنهان از ترس دشمنان خودش را
پنهان نماید کسی در مقام تفحص او بر نیاید
و بگویند شاید باسمانها بالا رفته باشد ودر
ایه یازدهم همین کتاب حبقوق همین فصل
علامت دیگر از نبوت اعضرت میگوید وی
فرماید که سنگ از دیوار فریاد خواهد کرد
و اتصال چوبها باو جواب خواهند داد وشهادت
پس میگوییم که تکلم کردن سنگ ریزها
در کف مبارک اعضرت وشهادت دادن
بر نبوت اعضرت اوهم چنین درخت از ریشه
بیرون آمدن و ~~درخت~~ رسیدن اعضرت وسلام کردن برای او
و شهادت دادن بر نبوت او وانکه خاتم
پیغمبران است مشهور است ودر کتب احادیث
و تواریخ مذکور است و بدانکه علمای یهود
در تضاعیف ترجمه تورات وسایر کتب پیغمبران
که بعربی وفارسی کرده اند این ایات را بطریقی
ترجمه کرده اند که دلخواه خودشان است ترجمه کرده اند

وحقیر در کتاب هدایة المسترشدین اثبات کرده ام
از خود علمای یهود و نصاری که اگرچه قدری کم و زیاد
در توریة و انجیل و سایر کتب پیغمبران کرده اند
و با وجود این [crossed out] اعتقاد دارند
آیاتی که اثبات نبوت خاتم انبیا را میکند
در کتب آنها باقی است که از جانب خدا
آنها را نتوانستند تغییر بدهند که
چنانچه حق تعالی در قرآن مجید فرموده است
یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم
ویأبی الله الا ان یتم نوره ولو کره
الکافرون و بدانکه در وحی کودک تصریح باسم
مبارک خاتم انبیاء صلعم که محمد و احمد است
نموده چنانچه ذکر نمودیم و اینکه وحی کودک
را که یحیی اسم اوست [illegible] پیغمبر است و اکثر
او را پیغمبر میدانند و گفتیم که بجز دانیال
متولد شده [illegible] و تکلم کرده و جز
انبیا سابقا چنانچه حضرت عیسی ع در
مهد سخن گفته مؤلف گوید که هوشیع
پیغمبر نیز در کتاب خود در فصل نهم

نهم در آیه ششم تصریح باسم مبارک خاتم انبیاء
نموده است و میفرماید محمد لکتیام [illegible]
پیراشم حوح باهالیهم الی بتفصیل
این آیه را بعد از آن را [crossed out]
که هوشیع جز از نبوت خاتم انبیاء و علامات
نبوت آنحضرت جمله ذکر نمایم طولانی میشه مختصر
آنست که میفرماید محمد نامی خواهد آمد که او
پیغمبر است که از ایشان که یهود باشند جزیه بگیرد
یعنی نقره و طلا از ایشان بگیرد و ایشانرا از
آفتاب درخشان تر است که آنحضرت [crossed out]
از هر کسی از آنها که مسلمان نشوند جزیه قرار
فرموده که مادامی که مسلمان نشده اند این جزیه را
[crossed out] که مقدار معینی از طلا و نقره است بدهند
و بعضی از علمای گمراه و گمراه کننده آنها [crossed out]
دیگر معنی کرده اند ولکن [illegible]
و ابطال کرده ام در کتاب [illegible] گفته الله

که این خبرها که هو شیع فی مم است از برای پیغمبر
موعود محمد بن عبدالله است و این دو نفر از
علمای معتبر یهود اند از این گذشته محمد و
احمد اسم عربی است و در میان یهود و نصاری
و سایر طوایف کفار هم محمد و احمد و اسماء
ائمه طاهرین هرگز نبوده و نخواهد
بود و معنی عبادت بعد از فترت محمد گشتیام
است که علف گیرنده وارث شما خواهد شد و در
خیمهای شما خار مغیلان خواهد روئید مراد
است که علاوه بر جزیه گرفتن از شما بسیاری
از شما مسلمان خواهند شد که در نظر شما مثل
علف ضعیف گیرنده باشند و آنها که مسلمان شده اند
وارث شما خواهند بود اگرچه در مرتبه ارث
آنها که مسلمان شده اند در مرتبه اخیره از مراتب
ثلثه ارث هم باشند چنانچه مسئله اینست و
طریق نیز عمل ملیکه و نیز آنکسانی که از شما مسلمان
نشوند مانند خار مغیلان شما در پهلوی ایشان
بیخ و در چشمهای ایشان خار خواهند بود
و نیز در این هفتم فصل یدعو پیشمائیلی

۲ از عهد پیغمبر تا حال هم

پیشمائیلی اویل هنابی مشوگاع ایش
هاروح عل روب عونخا ورباه
مسطماه بدانکه یهود چون بنی اسرائیل
خاتم انبیا را مشوگاع یعنی مصروع و
مجنون لقب کرده اند و از زمان مبعوث
شدن ۲ تا حال همین لقب علما و سایر ایشان
آنحضرت را میخوانند و در این زمان هم علما
خود شان که با هم حرف میزنند میگویند پیغمبر
مشوگاع و چون آنحضرت در وقتیکه جبرئیل ع
باو نازل میشد حالت غشوه عارض او میشد
او را مصروع میگفتند و بعضی از علمای بنی
اسرائیل لفظ مشوگاع را بمعنی سفیه و بعضی
بمعنی مصروع و بعضی بمعنی مجنون تفسیر
کرده اند و بعضی به سه معنی تعبیر کرده اند
و لکن جماعتی از مترجمین و مفسرین
از علمای بنی اسرائیل از کسانی که مسلمان
شده اند و از کسانیکه مسلمان نشده اند گفته اند
که معنی حقیقی مشوگاع همان مجنون است
و گاهی اطلاق بر سفیه و مصروع از باب

۲ آنحضرت ص

[illegible]

[illegible]

مجازاً میشود [illegible] زیرا که این دو معنی قریب
بهمعنی مجنون است خلاصه چونکه خدا میداند که بنی
اسرائیل بواسطهٔ بغض و عداوتی که با حضرت
دارند احضرت را دیوانه خواهند گفت چنانچه در
قرآن مجید هم ذکر شده و یقولون انه لمجنون
و نیز فرموده است و یقولون أئنا لتارکوا
آلهتنا لشاعر مجنون پس از این به هوشع خبر
~~داده الله [illegible] از این [illegible] است که بنی~~
اسرائیل ان محمد پیغمبر امّی را ~~بواسطهٔ بغض~~
~~و عداوتی که با او دارند مجنون خواهند خواند~~
با آنکه علم و اطلاع به نبوت او خواهند
داشت بواسطهٔ کثرت معاصی و کثرت عم
عداوت و بغضی که با او دارند نسبت جنون
با او خواهند داد و نیز علامت دیگر
از برای نبوت خاتم انبیاء در این بعد از این
آیات هوشع فرموده است که در خانه
خدایش که خانه کعبه معظمه باشد عداوت بغض
میکند یعنی با آنکه آنحضرت در مکه متولد
شد در آنجا بزرگ شد و از اشرف طوایف
بود که از اولاد حضرت اسمعیل ذبیح الله

[illegible]

[illegible]

الله و لد حضرت ابرهیم خلیل الرحمن [illegible] است و در
میان جماعتی بود که اکثر از طایفه وی هستند بان خودش
خواهند بغض کمال بغض و عداوت را ~~و اذیت~~
با آنحضرت خواهند داشت و اذیت بسیار باو
خواهند کرد و این فقرات هم واضح است زیرا
که ابوجهل و ابولهب ~~[illegible]~~ و جمعی دیگر که از
اقوام نزدیک با آنحضرت بودند کمال عداوت را
با آنحضرت داشتند و اذیت بسیار باو میکردند
در انجیل [illegible] و بیانکه در همین فصل نهم کتاب
هوشع در آخر آیه [illegible] است
وَهِمْ مَحْمَدْ [illegible] بَطْنَام یعنی می کشم آن
طفلی را که در شکم مادرش باشد اگر هم خواهند که
اسم او را محمد بکنند بطمع اینکه این محمد را
که خدا پیغمبرانه او ~~[illegible]~~
وصف او را فرموده [illegible] خبر از نبوت او داده
شاید از بنی اسرائیل ظهور باشد و باید افتخار
ما ها کرده [illegible] ازراه
بی دینی و عصبیت این آیات که کتاب هوشع
را بطور [illegible] ترجمه عربی

وفارسی ترجمه کرده اند و تفصیل تحریف
و تغییر توریة و انجیل و سایر کتب پیغمبران
را در هدایة الطالبین و هدایة المسترشدین
ذکر نموده ام و چون اینجا گفتیم دانستی پس
بدانکه پس میگوییم با اینکه هو شخ پیغمبر در دو
موضع تصریح باسم مبارک انحضرت فی مهر
و سایر علامات نبوت او را همه طخرمحمد
که همرا اینها در وقت بعثت انحضرت واقع
شد دیگر شبهه از برای نبوت انسرور
از برای یهود و نصاری باقی نمانده اند پس اگر
عناد و عصبیت را بگذارند بگذارند باید
همگی مسلمان شوند و خود را از عذاب
جهنم خلاص نمایند وجه ششم
انست که میگوییم معجزه شق القمر
را بسیاری از اکابر صحابه پیغمبر
مانند حذیفه یمانی و عبد الله عباس
و انس بن مالک و ضحاک و جبیر

یهود

حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام رضا روایت فرموده اند و از خود

وجبیر بن مطعم و عبد الله بن
مسعود و عبد الله بن عمر
وغیر اینها روایت کرده اند
درروایت شخره و وقوع شق القمر بمعجزه
انحضرت باذن خدا تعالی در
عهد انحضرت متواتر است
میان اهل اسلام متواتر
است و اجماع جمیع مسلمین
بر وقوع انست بلکه
ازجمله ضروریات اسلام
دین اسلام است

است
اسلام
اهل
ومتواتر میان نیز
و اجماع مسلمین
وقوع انست
بلکه از جمله ضروریات
دین اسلام است
دین کردم
در قران مجید
تصریح بوقوع
معجزه شق القمر
فرموده

و نیز می گوئیم که حق تعالی
در قرآن مجید نص صریح
بوقوع معجزه شق القمر
فرموده است و در اینکه
اینکه قُرآن کلام الهی
است و معجزه حضرت
خاتم انبیاست هیچ
~~شبهه نیست و معجزه~~
~~خاتم انبیاست هیچ شبهه~~
شبهه در آن نیست
و چون دین پیغمبر ما تا قیامت

قیامت باقی است از این جهت خدا این معجزه
را تا قیامت باقی گذارده و معجزه بودن
قرآن از چند وجه است که همه را بتفصیل
در کتاب هدایة الطالبین ذکر نموده ام
و یک وجه معجزه بودن آن است که جمیع فُصحای عرب
عاجز از آوردن یک آیه مثل آن عاجز
شدند و تا حال هیچ کس نتوانست یک
آیه مثل آن بیاورد و تا قیامت هم هیچ کس
~~کس نمی تواند~~ نمیتوانند مثل آن بیاورند ۲ یک آیه هم
پس در اینصورت یهود و نصاری و مجوس
~~یا بیایند~~ اگر میتوانند یک آیه مثل قرآن
بیاورند و بعد از آنکه عاجز شدند و نمیتوانند ۲ چرا نمی آورند
چاره ندارند بغیر از آنکه قبول نمایند که قرآن
کلام الهی است و معجزه خاتم پیغمبران است
پس در اینصورت هر چه خدا در قرآن فرموده است

صحیح است و باید قبول نمایند از آن جمله
معجزه شق القمر است که خدا در قرآن
تصریح بآن فرموده است پس در وقوع
آن شبهه نمیتوان کرد بجهة آنکه
بگوئید در کتب ما ضبط نکرده اند
و چند جواب گفتیم از این حرف اینها
پس هم گفتیم و چون آنچه گفتیم دانستی
پس بدانکه خدا در قرآن فرموده است
اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ و بیانش
آنکه مفسرین شیعه و سنی ذکر نموده اند که این
آیه وقتی نازل شد که چهار ده نفر از
کفار قریش که از جمله اینها ابوجهل ملعون بود بخدمت
حضرت خاتم انبیاء آمدند و عرض کردند
که ای محمد اگر تو معجزه داری میخواهیم
آنحضرت فرمودند چه معجزه میخواهید

میخواهیم عرض کردند اگر تو از نزد خدا
مرتبه اسیت امر کن بماه که دو پاره
شود جبرئیل نازل شد و عرض کرد ای
پیغمبر پروردگار عالم همه چیزها در فرمان
و اطاعت تو میباشند ° از خدا بخواه
آنچه کفار از تو خواستند پس آنحضرت
سر بسوی آسمان کرد و با ذوق پروردگار
با انگشت مبارک اشاره بماه
فرمود و امر کرد که بدو پاره شود
پس ماه بدو پاره شد ابن مسعود گفته
است بخدا قسم که دیدم کوه حرا در میان
دو پاره ماه بود پس کفار خدمت آنحضرت
عرض کردند که امر کن که ماه بحالت اول
شود آنحضرت امر فرمود دو پاره
ماه بهم پیوستند و بحالت اول شد

و جبیر بن مطعم روایت کرده است ... دیدیم ماه را دو نیمه ... کوه حرا در میانه ... صح

پس ابو جهل و کفار دیگر گفتند برخی ...
سحر محمد صم در آسمان و زمین دائمی است
و همیشه سحرات او صادر میشود و در
حدیثی دیگر است که ابو جهل گفت گویا این
جادوئی است که بچشم ما چنین نموده باید
فرستاد از اهل مواضعی دیگر سئوال نمود
و بعد از آن خبر رسید که در آن شب در
مواضعی دیگر نیز ماه را دو پاره دیده
اند و ابو طالب عم آنحضرت در همان
روزها این معجزه را بنظم آورد و شعر
او در میان عرب و علمای عجم مشهور است
و هم دیدند از مسافرین که از اطراف
آمدند پرسیدند همگی گفتند که در فلان
شب ما در بین راه بودیم ماه را دو پاره
دیدیم با وجود این ابو جهل ایمان
نیاورد و کفار قریش متابعت او را
کردند حتا این ~~آیه شریفه را که بعد~~

~~بعد از آنکه این آیه استماع نمودند و ان یروا آیة~~
~~یعرضوا و یقولوا سحر مستمر~~
آیات شریفه را که نازل فرموده اقترب
الساعة و انشق القمر یعنی نزدیک شد
~~ساعت~~ قیامت و دو پاره شد ماه بدانکه
ما میان ~~ساعت~~ قیامت بساعت باعتبار
اینست که قیامت در مدت یکساعت از ساعات
~~دنیا واقع شود~~ دنیا برپا شود ~~و حق جل شأنه~~
~~... نزدیکی قیامت است~~ و در این
دیگر جا فرموده است یوم تقوم الساعة یعنی
روزی که بایستد قیامت که ساعت در اینجا
این یعنی قیامت است و در قاموس گفته است
ساعت یعنی زنده قیامت است یا وقتی
است که می ایستد در آن قیامت و بدانکه هر کسی
که تتبع در احادیثی که در باب ظهور حضرت
امام زمان و رجعت ~~پیغمبر~~ حضرت پیغمبر و حضرت
امیر المؤمنین و سایر ائمه طاهرین صلوات

و مراد اینست که مهیا شوید از برای قیامت در توشه از برای ...

الله علیهم اجمعین ... وارد شده است
نموده باشد میدانند که بعضی از زمان
حضرت آدم ابو البشر علیه السلام تا حال
گذشته از زمان ظهور امام زمان ...
احمد ... مقابل ... پیش از
مدت زمانی است که از عهد آدم تا حال
گذشته است در این صورت نزدیک
شدن قیامت در این آیه چه معنی دارد

~~میگوییم ممکن است که ... مراد از نزدیک~~
~~شدن قیامت ... بعثت پیغمبر ...~~
~~است که نبوت آنحضرت پیوسته و متصل~~
~~است بقیامت ... و پیغمبری ...~~
~~... خواهد آمد تا قیامت ...~~
~~تا قیامت باقی است و باین جهت ...~~
~~... قیامت ...~~
~~معنی آیه این است که نزدیک شد ...~~
~~... متصل است بقیامت ...~~

~~دو پاره شدن ماه که معجزه بزرگی است~~
~~برای اثبات نبوت او~~ و نیز ممکن است
که بگوییم از جمله علامات و آثار نزدیک شدن
قیامت فرو ریختن ستارگان و کسوف شمس
و خسوف قمر است و وقتیکه آثار و علامات
قیامت بظهور رسید دیگر مهلتی برای کفار
نیست و چون شق شدن قمر مناسبتی با این
علامات و آثار قیامت که گفتیم دارد پس
معنی آیه این خواهد بود که نزدیک شد آثار
و علامات ساعت که مراد از آن قیامت است
که از دو پاره شدن قمر باشد و در این
وقت با وجود این معجزه بزرگ و اتمام
حجت که بر کفار شد دیگر مهلتی از برای
آنها نیست بلکه هنگام هلاکت آنهاست
و نیز میگوییم که ممکن است که بگوییم مراد
از لفظ ساعت قیامت نباشد بلکه بمعنی ...

اصلی مشهور خود نش باشد که جزئی از اجزاء
زمانه است ۲ پس در این صورت معنی آیه شریفه
این خواهد بود که نزدیک شد ساعت هلاکت
کفار و بت پرستان و منکرین و رسیدن
هنگام کشیدن تیغ و شمشیر بایشان
بسبب اتمام حجتی که بر ایشان کردیم از این معجزه
شق کردن قمر در آسمان که معجزه بزرگی
است پس با وجود چنین معجزه و ایمان
نیاوردن ایشان دیگر مهلتی برای ایشان
نیست ۲ و بعد از این آیه میفرماید وَإِن
يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ
مُسْتَمِرٌّ ~~وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ~~
وَكُلُّ أَمْرٍ ~~مُسْتَقِرٌّ~~ یعنی اگر ببینند
کفار معجزه از قدرت ما بر دست
پیغمبر ما اعراض کنند از تامل کردن در آن
و روی بگردانند بجهة دشمنی و حسد

[illegible]

و حسد و میگویند این سحر است دائمی
یعنی همیشه ~~[illegible]~~
~~از او صادر میشود~~ سحر از محمد صادر
میشود یا ممکن است که معنی سحر
مستمر این باشد که این سحری است
محکم و بغایت قوی و بعد از این
آیه میفرماید وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا
أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ
یعنی و تکذیب کردند پیغمبر ما را با معجزه
که از او مشاهده نمودند و پیروی کردند
آرزوهای خود را یعنی آن
چیزی را که شیطان در نظر ایشان جلوه
داده است از رد کردن حق بعد از
ظهور آن و لجاج و دشمنی نمودن
در آن و هر کاری قرار گیرنده است
بجای خود یعنی هر چیزی ~~که [illegible]~~

[illegible]

البته منتهی میشود بغایت ونهایتی
که ایران استحق ان یابد و در حدیثی
است که شخصی از کفار گفت که چگونه [illegible]
سحر باشد و حال انکه همه مردم در اقطار
عالم دیده اند ودر حدیثی است که شخص
یهودی که با ابو جهل بود که این [illegible]
معجزه را از پیغمبر ص سوال کردند بعد
از ظهور این معجزه ان یهودی ایمان
اورد و ابو جهل با سایر کفار بر کفر
خود باقی ماندند ۴ و چون جواب انها
ایطلب [illegible] پس در جواب بعضی
از حکما که گفته اند شق قمر مخالف قواعد
علوم ریاضی است که خرق و التیام را
در افلاک جایز نمی دانند میگوییم که
جمعی از حکمای یونان و بعضی از حکمای
اسلام مانند شیخ ابو علی سینا و فارابی
[illegible] در جواب انها [illegible]
در وقت شق قمر بر سبیل اتفاق نظرم بر اسمان افتاده

۲ میشود که این شق قمر صح

[illegible] از کفار که چگونه میشود که این شق قمر [illegible] باشد و حال انکه همه مردم در اقطار عالم اثرا دیده اند

۴ و نیز از جمله کسانی که

افتاده و شق قمر را هم دیده است بابا
رتن هندی است که در کتب معتبره مذکور است
وقصه ان مشهور است وچون طولانی است حقیر
بروجه اختصار ذکر مینمایم که راوی میگوید من از
خراسان با قافله بسفر هند برای تجارت رفته بودیم
در اوایل هند بزمینی وباغی که ملک زیادی بود رسیدیم جویا شدیم
که اینجا مال کیست گفتند اینجا مال شیخ رتن معمر است پس
ما در اینجا منزل کردیم درخت بسیار بزرگی دیدیم
که خلق بسیار در سایه ان جا میشد و زیر ان درخت
جماعت بسیاری از اهل ان ملک بودند پس ما هم
بزیر ان درخت رفتیم پس دیدیم زنبیل بسیار
بزرگی بر یکی از شاخهای ان درخت اویزان است

جویا شدیم گفتند شیخ رتن که خدمت خاتم انبیاء
مشرف شده است در این زنبیل است پس شیخی
از اهل خود شان پیش رفت و آن زنبیل را
پائین آورد دیدیم آن زنبیل پر از پنبه بود چون
سر زنبیل را بر داشت دیدیم شیخ مثل جوجه در
میان پنبه بود پس آن شیخ دهان خود را
بر گوش شیخ رتن گذارد و گفت این جماعت از قوم
از خراسان آمده اند و از اشراف و اولاد پیغمبر اند
و از شما سؤال میکنند که چگونه و چه وقت خدمت
پیغمبر مشرف شدید پس شیخ رتن تنفسی کشید
و بصدائی مثل صدای زنبور عسل بزبان
فارسی گفت که من بایدم در وقتیکه جوان

جوان بودم از این بلاد بمکه بتجارت رفتیم چون
رسیدیم بیکی از رود خانهای مکه آب باران
و سیل رود خانه را پر کرده بود پس جوانی بسیار
خوش سیما و خوب صورتی دیدیم که شتر میچراند و سیل
حائل شده بود میان او و شتر او پس من او را
برداشتم و آوردم نزد شترش پس او نگاهی بمن
کرد و بعربی سه دفعه فرمود بارک الله فی
عمرک یعنی خدا زیاد کند عمر ترا پس من بعقب
کار خود رفتم تا وارد مکه شدم و کار تجارت
خود را تمام کرده و بهمین جا که وطن خودم بود
برگشتم پس مدتی گذشت در شب چهاردهم
ماه و در درب همین منزل خود نشسته بودم ناگاه

نظرمن بر قمر افتاد که دیدم در اسمان قمر دو پاره
شد نصف ان بسمت مشرق رفت و نصف
بسمت مغرب پس بعد از ان این دو نصف هر دو
بر کشتند و بهم پیوستند چنانچه در اول بودند
پس من بسیار تعجب کردم و سبب انرا ندانستم
تا اینکه مسافرینی که امدند جویا شدم کفتند
مردی از بنی هاشم در مکه ادّعای پیغمبری میکند
و اهل مکه این معجزه را از او سؤال کردند
انهم بقدرت خدا قمر را شق نمود پس من
شوق کردم که بروم بمکه و خدمت ایشان
برسم پس اسباب تجارت اماده نمودم
و رفتم تا مکه و سؤال کردم از ایشان و رفتم

و رفتم تا منزل ایشان و اذن کرفته داخل شدم
دیدم در صدر مجلس نشسته اند و نور
از صورت ایشان میبارد و چون تغییر در
صورت ایشان از وقتیکه ایشان را دیده
بودم بهم رسیده بود ایشان را نشناختم پس
سلام کردم جواب فرمودند و خنده بر روی من
کردند و فرمودند نزدیک من بیا و میان
دو دست ایشان طبق خرمائی بود و
جمعی از اصحاب دور انحضرت بودند پس
فرمودند بمن از این خرما بخور پس من نشستم
و از ان خرما خوردم پس بدست مبارک
شش دانه خرما بمن دادند پس نکاه بمن کردند

تبسم فرمودند و فرمودند ایا مرا نمیشناسی
ایام اجل نکردی در فلان سال در وقتیکه سیل
حایل شده بود میان من و شتر من و مرا نوذ شترم بردی
پس در اینوقت انحضرت را بعلامت شناختم عرض
کردم بلی بخدا قسم پس فرمود دست راست خود را بسوی من
دراز کن پس دست راست خود را پیش بردم پس آن
حضرت مصافحه کرد با من و فرمود بگو اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله پس من شهادتین را
گفتم پس مسرور شدند بجهت مسلمان شدن من و در وقتیکه
خواستم بیرون بیایم سه دفعه فرمودند خدا عمر تورا زیاد
بکرداند پس وداع کردم و مسرور شدم بملاقات انحضرت
و اسلام آوردنم پس خدا دعای انحضرت را درباره من مستجاب فرمود

فرمود و بیمن دعای انحضرت صد سال عمر مرا زیاد فرمود که سه دفعه
در آن روز خانه و سه دفعه در این مجلس دعا فرمودند و حال
ششصد و چند سال از عمر من گذشته است و هر کسی که
درای ملک عظیم است اولاد و اولاد من و اولاد ایشان است و خدا
برکت و نعمت زیاد بمن و اولاد های من کرامت فرموده است
و بعد از آنکه بعضی نوشته اند که رتن در سنه ششصد و سی و دو
فوت شد و بعضی گفته اند که در سنه هفتصد و نه فوت شد
و بعضی استبعاد کرده اند این طول عمر را حال آنکه این استبعاد
ندارد بجهت اینکه حضرت خاتم انبیا جمعی از اصحاب را دعا فرمودند
که خدا طول عمر و اولاد زیاد بایشان عطا فرماید عمر ایشان طولانی
شد و صاحب اولاد زیاد شدند مثل انس بن مالک و دیگران
و حقیر در هدایة الطالبین حکایت معمرین را نوشته ام و شیخ

صورة قاطع الله مقاصد در کتاب کمال اللبیب و تمام النغم مغرب را

نوشته اند و یکی از اجله علما در رساله خود نوشته اند بعد آنکه ۲ و نیز هم

جمعی از اهل تاریخ [illegible] حافظ ابن حجر در کتب خود نوشته اند و بعضی

و حافظ از ابن تیمیه نقل کرده اند که مسافرین در ملیبار

که از بلاد هند است بنای بسیار قدیمی دیده اند و منار بسیار

بلندی دیده اند که بران منار نوشته است این بنای

عالی در وقتی که در شب شق القمر شد این بنای عالی

ساخته شد پس سلطان ان بلد که این را

دید سبب ان را پرسید و تفحص

کرد و باین جهت

مسلمان شد

فصل دویم در بیان جواب اعتراض دویم [illegible]

و بدانکه پیش گفتیم

و بدانکه پیش گفتیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۲ و ممکن که [illegible] نصب کرده باشند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و بدانکه پیش گفتیم

که بعضی احادیث که در مدت عمر دنیا وارد شده است

ذکر نمائیم ۲ چون احادیث وارده در باب عمر دنیا

بسیار است و بنای [illegible] این رساله بر اختصار است

از این جهت اکتفا مینمائیم بذکر چند حدیث
از آن جمله صدوق در کتاب توحید و در کتاب
خصال روایت کرده است از جابر بن یزید
از امام محمد باقر علیه السلام که میگوید سؤال کردم از آن
حضرت از تفسیر این آیه شریفه افعیینا بالخلق
الاول بل هم فی لبس من خلق جدید آن حضرت
فرمودند ای جابر تفسیر این آیه اینست که خدای
عزوجل در وقتیکه همه این خلق را بمیراند و این
عالم را فانی کند و ساکن گرداند اهل بهشت
را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم عالمی از
نو بیافریند غیر از این عالم و بیافریند
خلقی که نه نر باشند و نه ماده که خدا را
بیگانگی بپرستند و عبادت او را بکنند
و بیافریند برای آنها زمینی غیر از این
زمینی که ایشانرا بر دارد و ساکن کرده
و بیافریند آسمانی از برای آنها غیر از
این آسمان که سایه بیفکند از آنها[۲] شاید
چنین میدانی ای جابر که خدا خلق کرده است
این عالم را تنها و چنین میدانی که خدای

۲ و بعد از آن حضرت فرمودند

که خدای عزوجل خلق نکرده است بشری و انسانی دیگر
غیر از شماها بلکه بخدا قسم بتحقیق که خدا خلق کرده
است هزار هزار عالم و هزار هزار آدم و تو در
آخر این عالمها هستی و آنها همه آدمی بودند
و نیز شیخ رجب برسی در مشارق الانوار روایت
کرده است از ثمالی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام
در ضمن حدیثی که فرمایند ای ثمالی آیا تو گمان
میکنی آنکه خدا خلق نکرده است خلقی غیر از شماها
بلکه بخدا قسم بتحقیق که خلق کرده است خدا هزار هزار
آدم و هزار هزار عالم و تو بخدا قسم در آخر این
عالمهائی و بعضی از محققین نقل کرده است از
یعقوب طارق که او در کتاب ترکیب الافلاک
گفته است که آنچه گذشته است از عمر دنیا چهار
هزار هزار هزار بتکرار لفظ هزار سه مرتبه
و سیصد هزار و بیست سال کامل است
و نیز ~~گفته‌اند~~ که حضرت موسی بن عمران بدرگاه معبود
خدای عزوجل عرض کرد که خداوندا میخواهم بدانم عمر
دنیا و ابتدای خلق کردن دنیا را از برای
من بیان فرمائی خطاب الهی رسید که ای موسی

۲ در کتاب جامع الاخبار روایت کرده است از حضرت خاتم انبیاء صلعم

از اسرار علم من سؤال کردی موسی ع عرض
کرد دوست دارم که این را بیان خطاب
رسید ای موسی خلق کردم من دنیا را پیش از این
صد هزار هزار سال بتکرار لفظ هزار ده
مرتبه و خراب بود پنجاه هزار سال پس
بعد از آن اباد کردم ابتدا کردم در عمارت
آن پس اباد کردم آنرا پنجاه هزار سال
اباد بود پس بعد از آن خلق کردم خلقی
مثل گاو شبیه بگاو روزی مرا میخوردند و
عبادت عزّ مرا میکردند پنجاه هزار سال
اینها بودند بعد از آن همه آنها را هلاک کردم در
یکساعت پس بعد از آن دنیا پنجاه هزار
سال خراب بود پس باز آنرا اباد کردم پنجاه
هزار سال اباد بود پس بعد از آن دریای خلق
کردم پنجاه هزار سال چنین بود پس حیوانی
خلق کردم و اورا مسلط بر آن دریا کردم
بیک نفس همه آبهای دریا را آشامید
پس بعد از آن خلق کردم حیوانی از زنبور

زنبور کوچک تر و از پشه بزرگ تر
پس آنها را بر آن حیوان بزرگ مسلط کردم و اورا
گزیدند و هلاک شد پس بعد از آن
پنجاه هزار سال دنیا خراب بود
پس ابتدا کردم در ابادی دنیا و پنجاه
هزار سال اباد بود پس بعد از آن همه
دنیا را پشه کردم از آن دو خلق که
کردم ملائک پشتها و آنها همه آنها را
خوردند تا آنکه چیزی از آنها باقی
نماند پس بعد از آن همه آنها را در یکساعت
هلاک کردم پس بعد از آن پنجاه هزار سال
دیگر دنیا خراب بود پس بعد از آن اباد
کردم پنجاه هزار سال اباد بود پس بعد از آن
خراب کردم پنجاه هزار سال خراب بود
پس بعد از آن خلق کردم سی هزار آدم و از
هر آدمی تا آدمی دیگر سی هزار سال
فاصله بود پس همه آنها را هلاک کردم

بقضا و قدر خود پس بعد از آن خلق کردم پنجاه هزار
هزار هزار شهر از نقره سفید و در هر شهری خلق
کردم صد هزار هزار قصر از طلای احمر و همه
این شهرها را پر کردم از خردل تا نزدیک هوا پس
یک پرنده کوری خلق کردم که در هر سالی یکی از
آن خردل را میخورد هم چنین تا همه آن خردلها
را خورد پس دنیا را خراب کردم پنجاه هزار سال
خراب بود پس بعد از آن آباد کردم پنجاه هزار
سال آباد بود پس بعد از آن آدم سمی خلق کردم
آدم عربی را در روز جمعه وقت ظهر از خاک
و خلق نکردم از کل غیر آن آدم را که پیرون اوردم
از صلب آدم محمد را ۳ و بدانکه احادیث در
باب مدت عمر دنیا بسیار است که اگر همه را ذکر
نمایم رساله مبسوطه میشود و بعضی از آن احادیث
ضعیف است و بعضی ~~[illegible]~~ معتبر است و در
بحار الانوار این حدیث جامع الاخبار
را تضعیف کرده است و بدانکه این احادیث دلالت
میکند بر حدوث عالم نه بر قدیم بودن آن چنانچه بعضی از
قائلین بقدم عالم این توهم را کرده اند بجهت آنکه
زمان محدود ~~[illegible]~~
~~[illegible] گوید که [illegible]~~
~~[illegible] و فضای [illegible] را بکذار [illegible]~~
فصل دوم در بیان جواب اینکه
یا دهری نصرانی

نصرانی در رساله که به رد دین اسلام
نوشته است گفته است و آن اینست که گفته
است که در قرآن چند جا از معجزات محمد
ذکر نشده است مگر در تفسیر این آیه شریفه
اقتربت الساعة وانشق القمر که پیغمبر
شق قمر فرموده و حال آنکه این آیه ذکر
معجزه آنحضرت نفرموده است گفته است که
این آیه دلالت بر وقوع معجزه از آن
حضرت ندارد بلکه معنی آیه را بفهم تا
خود نیز چنین فهمید که شق قمر در روز
قیامت خواهد شد و عبارت زمخشری
صاحب تفسیر کشاف را تغییر داده
است و گفته است که زمخشری که از علمای
اسلام است در تفسیر کشاف گفته
است که شق قمر در ~~[illegible]~~ قیامت خواهد
شد و نیز گفته است که اگر بر فرض قبول
کنیم که شق قمر در عهد محمد واقع شده

است این معجزه محمد هم نخواهد بود زیرا
[illegible] که نه در خود آیه و نه بعد
از آن گفته شده است که این معجزه بوسیله
و جهت محمد واقع شده است و جواب
این چهار فقره از تأمل آنچه در فصل
اول گفتیم واضح میشود و بجهت زیادتی
توضیح نیز میگوییم که جواب از فقرهٔ اول است که
خود قرآن گفتیم که معجزه بود که از برای
آنحضرت بوده که حالا هم هست و تا قیامت
باقی خواهد بود و قرآن هم مشتمل بر معجزات
بسیار است که تفصیل آنها را در کتاب هدایة
الطالبین نوشته ام و چون بنای این رساله
بر اختصار است در اینجا ذکر نکردیم
و نیز میگوییم که شق القمر معجزه بزرگی است که
از برای آنحضرت که خدا در قرآن ذکر فرموده
است و از آنچه در فصل اول گفتیم و در آینده
نیز خواهیم گفت معلوم میشود که کفار از آنحضرت

آنحضرت این معجزه را طلب کردند و خدا بدست
آنحضرت ظاهر نمود و جواب از فقرهٔ
سیم میگوییم که این حرف که شق قمر در
قیامت واقع خواهد شد حرفی است که هیچ
بی شعور هم نمیگوید و از آنچه پیش گفتیم
معلوم شد که شق قمر در زمان آنحضرت
واقع شده است و نیز میگوییم که این شق قمر
وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر
مستمر این سخن پوچ نصرانی را رد
مینماید و آنچه از زمخشری نقل کرده
است این دروغی که در حق او [illegible]
بخواهش نفسانی خودش گفته است زیرا
که زمخشری در کشاف گفته است که شق
قمر در عهد پیغمبر واقع شد یعنی گفته است
که از بعضی روایت شده که [illegible] قمر در [illegible]
قیامت بدو نیم خواهد شد و بعد گفته است قول حق
تعالی وان یروا آیة یعرضوا ویقولوا سحر
جواب این فقره را در فصل سیم بتفصیل خواهیم گفت

[illegible]

وخزانه شده اسمانها برخلاف اعتقاد فلاسفه
و کفار که گفته اند حشر و معاد نیست و اسمانها
هم که منخرق و خراب نخواهند شد و همیشه باین احوال
باقی خواهند ماند و از این جهت است که بعضی
از علما و اهل تفسیر متفطن کرده اند و نخواسته اند
را ندیده میل کرده است باینکه مراد با قتراب ساعت
قرب زمانی نیست بلکه مراد بیان قرب قیامت است
در عقول و اذهان گویا اینکه باقی نمی ماند بعد
از ظهور این معجزه از برای منکر قیامت شبهه
~~[illegible]~~
مؤلف گوید پیش گفتیم که خدا ذکر حق صحیح است
اقتراب ساعت با انشقاق قمر جهت اینکه
انشقاق قمر از علامات پیغمبر ماست و
نبوت حضرت و زمان او از علامات
اقتراب قیامت است و بدانکه جواب
از فقره چهارم پاره ای از اینها در این دو فصل
گفتیم معلوم میشود که این معجزه بوسیله محمد
بظهور رسیده و از این دویم و سیم نیز معلوم می
شود که این معجزه بواسطه محمد واقع شده است
مؤلف گوید گویا این پاره ای بیچاره را
چشم ظاهر هم چون دیده بصیرت و چشم باطن

[illegible]

باطن کور و نابیناست که این مزخرفات را
مینویسد با اینحال که رساله نوشته و بهدیه
دیده هاتم پیغمبران [illegible] که دیده او نشود
مذهب عالم را مزه کرده است تماشا دارد
و نیز رد بر قرآن نوشته و انرا بر حق و کلام
حق نداند نیستی خیلی مزه دارد نظر اینهم
محرم است خفاش بود کو عدو آفتاب فاش بود
هزار و سیصد سال است که قرآن نازل
شده است همه فصحا و بلغای عالم از اوردن
یکسوره بلکه یک آیه بمثل آن عاجز شده اند در عصر
حضرت هم که فصحا و بلغای عرب بیشتر
از سایر عصرها بودند با خودقرار داده اند که تا
یک آیه بمثل قرآن بیاورند و اخر سعی کردند
یکسوره بلکه یک آیه نتوانستند بمثل آن بیاورند
بعد از یکسال همگی اقرار بعجز نمودند و از آن زمان
تا بحال هم یک آیه هیچکس نتوانسته بمثل آن
بیاورد اگر نصاری که قرآن را کلام حق نمیدانند
دانسته میگویند همه فصحای عرب را جمع نمایند
یکسوره بلکه یک آیه بمثل آن بیاورند
تا حقیقت دین انها و بطلان دین شما و قرآن
ظاهر شود و اگر نتوانند بمثل آن بیاورند
[illegible] پس چرا اداه عناد میکنید
شوند کتاب توریة و انجیل [illegible]
اصل انها بلغت عبری بوده و این [illegible]

[illegible]

۱۹

مستمر این سخن را رد میکنند و کفایت میکند
میکند نیز در رد این سخن قرائت حذیفه
... که وقد انشق القمر گفته است یعنی
ساعت نزدیک شد و از علامات نزدیکی
آن اینست که بتحقیق ماه دو نیم شد چنانچه
گوئی اقبل الامیر وقد جاء المبشر
بقدومه یعنی امیر می آید و بتحقیق مژده
دهنده بقدوم او آمد و نیز از حذیفه
روایت شده که او در مداین شهری
معاین خطبه خواند و گفت آگاه باشید
که قیامت نزدیک شد و بدرستی که ماه در
عهد پیغمبر شما دو نیم شد این ترجمه کلام
زمخشری است که در کشاف گفته است و آنچه
زمخشری گفته است که بعضی روایت شده
است که شق قمر بعد ~~...~~ خواهد شد مراد
از این بعض عثمان بن عطاست و روایت
او ضعیف است و خلاف اجماع مفسرین
و جمیع علمای اسلام است بلکه مخالف ضروری
دین اسلام است پس روایت او مطروح
است چنانچه در تفسیر جوهری و تفسیر مجمع

البیان و تفسیر نیشابوری و تفسیر منهج الصادقین
و غیر اینها تصریح کرده اند و نیز میگوئیم که
خدا بیان فرموده که در این سوره که شق قمر معجزه
است از برای پیغمبر باید که وقوع آن در دنیا
باشد تا استدلال کنند باو بر صحت نبوت پیغمبر
و بیان صدق آن حضرت را معلوم نمایند از آنکه
~~... واقع شود ... قیامت ...~~
~~... است پس فایده بر وقوع آن مترتب ...~~
~~... قیامت ... پیغمبر ...~~
خدا در این فرموده است و یقولوا سحر مستمر
یعنی کفار معجزه را که دیدند گفتند محمد سحر
کرده است و همیشه سحر میکند و اگر ~~...~~
واقع شود از برای معجزه او در نزد که بگویند
که او سحر کرده و بعد از این ایضا فرموده است
و کذبوا و اتبعوا اهوائهم یعنی معجزه شق
قمر را که مشاهده کردند تکذیب کردند او را
چنانچه تفسیر این را پیش گفتیم و نیز میگوئیم که اگر
شق قمر مجرد علامت قیامت باشد باز معجزه
برای پیغمبر نخواهد بود بلکه مثل طلوع شمس از مغرب
و خروج دابة الارض ~~...~~ و غیر اینها از علامات قرب
قیامت خواهد بود اگر کسی بگوید چگونه دلالت
میکند انشقاق قمر بر اقتراب قیامت جواب میگوئیم
از جهت اینکه انشقاق قمر دلالت میکند بر جواز انخراق

و شعوری ندارند هر قدر برهان برایشان قطعی برای
ایشان اقامه نماید از راه عصبیت و گمراهی
و جهل شعوری بهم رسانیده ایشانرا نمیکنند
چه خوب بنظم در آورده است حکیم دانشمند
ناصر خسرو این مطلب را و گفته است

فصل سیم در جواب اینکه

۲ بعضی از حکما گفته اند که شق قمر

مخالف قواعد علوم ریاضی است

که خرق و التیام را در افلاک

۳ جایز نمیدانند پس بدانکه در

جواب اینها میگوئیم که جمعی

~~از حکمای یونان و بعضی~~

از حکمای یونان و بعضی از

حکمای اسلام مانند

شیخ ابو علی سینا و ابونصر فارابی

ملقب بمعلم ثانی ... از ...

فارابی در کتب خود بیان نوشته اند

که خرق و التیام در فلک ممکن نمیباشد

و از این قبیل معجزه را اثبات نمیکنند

وقوع آنرا یا اینکه ناچار از روی اضطرار

قبول میکنند از بابت اینکه چون اسلام

را قبول کرده اند از اسلام خارج نشوند

از چند وجه جواب ایشانرا بر وجه

اختصار ذکر مینمائیم وجه اول آنکه میگوئیم

که اینکه گفته اند که شق قمر مخالف قواعد علم

ریاضی است که خرق و التیام را در افلاک

جایز نمیدانند این حرف ایشان در حقیقت

منکر قدرت تامه خدا میباشد و معنی معجزه

آنست که خارق عادت باشد که بقدرت

خدا بدست پیغمبران جاری شود مثل

~~عصا شدن~~ اژدها شدن عصا و زنده

شدن اموات و سرد و سالم شدن آتش بر حضرت

و حرکت کردن درخت و مانند اینها

که اینها نیز مخالف قواعد ۲

هدایة الطالبین در بحث نبوت عامه

ذکر نموده‌ام که در نفس ناطقه انسانی باید

سه خاصیت جمع باشد تا اینکه قابل نبوت

باشد اول آنکه کلام خدا را بشنود و

ملائکه را ببیند دوم آنکه همه معلومات

یا اکثر آنها را از جانب خدا بدون

واسطه کسیکه بشر باشد بداند سیم

آنکه ماده کائنات اطاعت او را

نماید باذن خدا پس میگوییم که معجزه و خارق

عادتی که از مقوله فعل در خارج و

تأثیر است منشاء آن خاصیت سیم است

آن سه خاصیت که گفتیم در نفس پیغمبر باید

جمع باشد زیرا که هرگاه نفس پیغمبر ماده

کائنات مسخّر باشد که هرچه تصور کند

در او حادث شود پس ازاله کوری

کوری را و افاده بصر و برطرف شدن

مرض و حادث شدن صحت و مانند اینها

بمجرد تصور نفس پیغمبر که هر آینه باذن

خداست متحقق شود و از جمله معجزات

شق قمر و خرق و التیام افلاک است و از

جمله معجزات تبدیل مسمّن و تسمین مهزّل

و اشباع جایع و احضار غایب و انطاق

صامت مثل تسبیح گفتن و شهادت

دادن سنگ ریزه و مشی کردن

ثابت مثل مجیئ شجره او و مانند اینها است

که منشاء همه اینها خاصیت سیم است

و اما معجزات قولیه مثل اخبار بمغیبات

و مانند اینها مرتبت بر خاصیت اولی

و خاصیت ثانیه است پس در اینصورت

که نفس پیغمبر واسطه بر کل نفوس داشت

و عقل او عقل کل بود و خواسته او خواسته

خدا بود هرگاه اراده شق شدن قمر را نماید
طبیعت قمری در جنب نفس قدسی آن [illegible]
بزرگوار ~~مضمحل~~ مضمحل میشود کجا یارای
مقاومت دارد پس در اینصورت (وقوع در) شق
قمر بامر آنحضرت اصلا شبهه و استبعادی
ندارد وجه سیم آنکه میگوییم که علوم دنیائیه
مثل سایر علوم حکمت یونانیه از فلاسفه
یونان اخذ شده است و کتب آنها در زمان
مامون ملعون ترجمه شده است هر آنچه از
علوم آنها موافق شرایع پیغمبران است
از پیغمبران اخذ کرده اند و آنچه از علوم
آنها مخالف قواعد شرایع پیغمبران است
از افکار باطله عاطله فاسده فلاسفه [illegible]
است مثل قول بقدم عالم و انکار معاد
جسمانی بلکه انکار شرایع پیغمبران و مثل [illegible]
قول بممتنع بودن خرق و التیام افلاک

افلاکی که موجب انکار شق القمر و
انکار معراج جسمانی پیغمبر ص و انکار رد
شمس برای حضرت امیر المؤمنین ع
است با وجود آنکه قرآن مجید ناطق
است بوقوع شق قمر و معراج پیغمبر [illegible]
و وقوع هر دو از ضروریات دین است
و رد شمس نزدیکست که از ضروریات
مذهب باشد بلکه بعضی از علما گفته اند
که نزدیکست که از ضروریات دین باشد
و خلاصه آنست که اصل این مطلب که استبعاد
کرده اند در جواز خرق و التیام افلاک
و آنرا ممتنع میدانند از فلاسفه یونان
است و بعضی دیگر از حکما (اسلام) متابعت آنها
را در این مطلب نموده اند پس در بیان
دفع شبهه علاوه بر آنچه گفتیم میگوییم
که ممتنع بر دو قسم است اول ممتنع

[حاشیه:] جمعی از علما ۲ صاحب [illegible] تصریح کرده اند ع

[حاشیه:] ۲ کفار و مع

عقلی و آن امریست که برهان عقلی بر عدم جواز وقوع آن قائم
باشد مثل وجود حادث بدون سبب
مطلق دویم ممتنع عادی و آن امری
است که برهان عقلی قائم
بر عدم جواز وقوع آن قائم نباشد مگر
عدم سبب عادی مثل مجیء شجره
زیرا که اسباب عادیه حرکت ارادی در
شجره معلوم است انتفاء او پس وقوع
حرکت ارادی از شجره بسبب عادت
ممتنع باشد ولکن چون انتفاء اسباب
عادیه مستلزم انتفاء سبب مطلق نیست
پس وقوع حرکت ارادی از شجره ممتنع
عقلی نباشد و چون این مطلب را دانستی
پس بدانکه معجزه باید که از این

[illegible]

این قسم دویم باشد نه از قسم اول پس
اگر از قسم دویم نباشد معجزه نباشد
و بودن معجزات قسم اول جایز نیست
بجهت آنکه امری که ممتنع عقلی باشد
اتیان به او محال است مثلا اگر کسی ادعای
پیغمبری نماید و بگوید معجزه من
اینست که جمع میانه نقیضین کنم مثل
آنکه بگوید جمع میکنم میانه وجود و عدم
که یک چیزی هم
هستی داشته باشد و هم نیستی یا آنکه
بگوید جمع میکنم میانه حرکت و سکون
که یک چیزی هم حرکت نماید و هم ساکن
باشد اذا در اینصورت تکذیب او واجب
است زیرا که اینها از محالات است
و چون آنچه گفتیم دانستی پس بدانکه

۲ در زمان واحد هم

یکوقت هم ۳ در

۴ و داشتن اضافه

[illegible]

دلیلی که فلاسفه ذکر نموده اند بر عدم
جواز خرق و التیام در افلاک بر فرض
اینکه تسلیم کنیم دلیل انها را [illegible] دلیل
انها همین قدر دلالت میکند که خرق
و التیام در فلک نهم که عرش که فلک اعظم ۲ جایز نیست صح
انرا نیز میگویند بزبان اهل هیئت
و نجوم و بلسان شرع انرا عرش اعظم
میگویند و دلیل انها دلالت بر اینکه در
سایر افلاک هشتگانه جایز [illegible]
نیست ندارد و این خرق و التیام در
فلک اول که محل قمر است واقع شد
پس ما نفی نمیکنیم از اینکه فلک اول منخرق
شود و بعد ملتئم شود زیرا که خرق
افلاک هشتگانه نیز در فلاسفه ممتنع
عقلی نیست بلکه نزد انها ممتنع عادی است
چنانچه تفصیل ان در کتب حکمت مذکور است

است و پیش گفتیم که معجزه باید که ممتنع
عادی باشد ۳ پس در اینصورت
شبهه در جواز شق قمر و وقوع
ان باقی نماند و هم چنانچه از انجم
گفتیم استبعاد وقوع رد شمس
بالمرتفع شد زیرا که شمس در
فلک چهارم است و همچنین
استبعاد رفتن ادریس ۴
و عروج حضرت ادریس
و عروج حضرت عیسی
باسمان و استبعاد وقوع
معراج جسمانی حضرت خاتم انبیاء

پس در اینصورت شبهه در جواز شق قمر و وقوع ان باقی نماند صح

نیز بکلی بر طرف شد زیرا که معراج

پیغمبر ص و رفتن ادریس ع و عیسی ع

موقوف بر خرق فلک نهم

که بقول فلاسفه ممتنع عقلی

است نیست و احادیث

معراج نیز مشعر بر وقوع

ان نیست الخ ... نیست

و بتواتر ... ان و احادیث وارد

شده است که از برای هر اسمانی

بابی است مناسب انست که

بعضی از انها را در اینجا ذکر

نمایم ... از ان جمله در حدیث معراج

و جه چهارم انست

انست که نزد همه حکمای الهیین و همه متکلمین

ثابت شده است که همه عالم و همه اجسام از کلیات

و جزئیات خواه علوی باشند یا سفلی و خواه معدنی

باشند یا نباتی و خواه جمادی باشند یا صاحب

حیات همه اینها حادث و مخلوق خدا میباشند و

پس هر حادثی واجبست که قبول تغیر

و انفعال را بکند و اگر قبول تغیر و انفعال

را نکند هر اینه میگردد قدیمی بعد از انکه

حدوث او ثابت شده یا انکه میگردد

ممتنع الوجود بعد از انکه ثابت شده

است ممکن الوجود بودن و مقدور

بودن ان یا میگردد غنی و احتیاج

نداشتن بخدای واجب

الوجود بالذات بعد از انکه ممکن الوجود

بودن او و محتاج بودن ان بخدا ثابت

... و ... است پس بطلان این بدیهی است

پس واجبست که قبول تغیر و انفعال را بکند پس

میگوییم که ... فلکی و شمسی یا فلکی ممکن و حادث است

... در نزد عقل استبعاد دارد ... پیغمبر ... در این مذاهب ... استبعاد و خرق عادت در معجزات ... شمس و معراج است ...

و محتاج بمدد بهی یا ... سند پس تصرف در آنها از
تغییر و تمزیق و رفا ختن درآنها از برای خالق
آنها بهر کیفیتی که اراده بفرماید و هر زمانی که بخواهد
و با هر نحوی که بخواهد جایز است [illegible] اینکه
خالق آنها مضطر باشد و حق در کتاب هدایة
الطالبین ثابت کرده ام ببرهان عقلی قطعی که خدا
قادر مختار است و مضطر نیست پس [illegible]
شمس و فتح ابواب آسمانها [illegible] معراج پیغمبر
است و ممتنع عقلی نیست و خدا هم در قرآن تصریح بوقوع
شق قمر و معراج فرموده [illegible] انکار
قدرت تامه خدا تعالی است و از آن گفتیم
[illegible] انکار بعضی از براهین عقل در جواز اینها نیست
چنانچه در روز قیامت آسمانها و کواکب [illegible]
را فانی خواهد فرمود و با آنکه از اینجه گفتیم
شبهه در جواز شق قمر و وقوع آن باقی نماند و نیز
استبعاد وقوع رد شمس بکلی مرتفع شد
زیرا که شمس در فلک چهارم است و نیز استبعاد رفتن
ادریس و عیسی باسمان [illegible] و وقوع معراج
جسمانی حضرت خاتم انبیاء نیز بکلی برطرف
شد زیرا که معراج پیغمبر و رفتن ادریس و عیسی
باسمان موقوف بر خرق فلک [illegible] که بقول
و با آنکه در قرآن و احادیث وارد شده است که از
برای هر آسمانی بابی است [illegible] که بعضی
از آنها را در اینجا ذکر نمائیم ان شاء الله جمله [illegible]

[illegible]
است و بیش گفتیم که معجزه باید که ممتنع
عادی باشد پس در این صورت شبهه در جواز
در ممتنع شق قمر و وقوع آن باقی نماند
و چون و با آنکه آنچه گفتیم استبعاد وقوع
وقوع معراج جسمانی پیغمبر بکلی مرتفع
شد زیرا که معراج پیغمبر موقوف بر خرق
فلک نیست که ممتنع عقلی است [illegible]
[illegible] و احادیث معراج نیز
[illegible] وقوع [illegible]
استبعاد وقوع رد شمس نیز [illegible]
بکلی مرتفع شد زیرا که شمس در فلک
چهارم است [illegible] از آن جمله در حدیث معراج
مرویست که حضرت رسول صلعم فرمودند در شبی
که مرا بمعراج بردند چون باسمان اول رسیدیم
جبرئیل امین در را بزد دربان آسمان اول گفت
کیست گفت منم جبرئیل و محمد صلعم با منست [illegible]

[illegible]

درجه مرحبا گفتند و در را گشودند و هم
چنین بهر آسمانی که رسیدیم جبرئیل در
را بزد گفتند کیست جبرئیل گفت منم جبرئیل
و محمد هم با منست مرحبا گفتند و در را گشودند
و هم چنین باسمان هفتم که رسیدیم مرحبا
گفتند و در را گشودند و از انجا رفتیم تا
بسدرة المنتهی رسیدیم و از انجا مرا
~~بحجاب~~ بحجابی بردند و از حجابی بحجاب
دیگر بردند تا مرا از هفتاد حجاب
گذرانیدند که کلفتی هر حجابی پانصد سال
راه بود و از حجابی تا حجاب دیگر نیز پانصد
سال راه بود و از انجا مرا بعرش رسانیدند
حروف لغت گویند که این حدیث تفصیل معراج ۱۲ آنحضرت همه هم
~~آنحضرت~~ را بیان می نمایند و چون بسیار
طولانی بود ذکر نکردیم ~~و در کتاب تحفة~~
~~الداعی روایت کرده است از حضرت رسول~~
~~خدا که فرمودند خدا تعالی ...~~
و نیز خدا تعالی در قرآن فرموده است ان

ان الذین کذبوا بایاتنا و استکبروا عنها لا
تفتح لهم ابواب السماء و لا یدخلون الجنة حتی
یلج الجمل فی سم الخیاط و کذلک نجزی المجرمین
یعنی بدرستیکه انها که تکذیب کردند ایات
و معجزات و دلایل قدرت ما را و سرکشی کردند
از ایمان اوردن ~~بسبب~~ بایات ما
گشوده نشود برای دعای انها یا بجهت
نزول رحمت ~~ب~~ بانها و یا بسبب بالا بردن
اعمال انها و یا بسبب بالا بردن ارواح انها
درهای اسمان چنانکه گشوده میشود
از برای اهل ایمان درهای اسمان و
ارواح انها را بعلیین که بالای اسمان هفتم
است میبرند بلکه اعمال کفار را بروی ایشان
بزنند و ارواح انها را بسجین ببرند که زیر
هفتم زمین است چنانچه این مضمون از
امام محمد باقر ع مرویست و داخل نمیشوند تکذیب

[illegible]

کنندگان در بهشت تا وقتیکه درآید شتر
در سوراخ سوزن و این از باب توقف شیئ
بر امر محال است یعنی هم چنانکه هرگز شتر
از سوراخ سوزن بیرون نرود کافران نیز
هرگز در بهشت نروند و هم چنین میدهیم
ما پاداش و مزد عمل گناه کاران را و غیره

در حدیث دیگر مرویست که ارواح مؤمنان
را بالا میبرند بهر آسمانی برسند خزنه
هر آسمانی درها را بگشایند تا با آسمان هفتم ببرند
و اما ارواح کفار را خزنه آسمانها درهای
آسمانها را نگشایند پس روح آنها را بر گردانند
و بسجین ببرند که از آن حضرموت و برهوت میگویند
که زیر هفتم زمین است ۲ بر وجه اختصار ذکر کردیم

و نیز در کتاب عدة الداعی روایت کرده است
از حضرت رسول خدا صلعم که فرمودند خدا تعالی پیش از خلق

[illegible]

خلق آسمانها هفت فرشته آفریده و بعد
از خلق آسمانها هر یک از آنها را دربان
یک آسمان کرده است فرشتگان که حافظ
اعمال بندگان میباشند عمل بنده را از
صبح تا شام مینویسند بعد از آن ببالا
میبرند تا با آسمان اول میرسند آن فرشته
که دربان آسمان اول است میگوید
قِفُوهُ و اضرِبُوهُ علی وجهِ صاحبه
یعنی بایستید و این عمل را بر روی
صاحبش بزنید جهت آنکه من فرشته
غیبت میباشم هر کس غیبت کسی را کرده
باشد نمیگذارم عمل او از من بگذرد
و عمل بنده دیگر را بالا میبرند و از آسمان
اول میگذرانند تا با آسمان دویم میرسند
فرشته دربان آسمان دویم میگوید

[illegible]

[illegible]

بایستید و این عمل را بروی صاحبش بزنید زیرا که من ماموردم که هر کسی که
عملی برای دنیا کرده باشد نگذارم از من
تجاوز کند و عمل بنده دیگر را بالا میبرند
~~تا باسمان [illegible] ششم که دربان~~
تا باسمان سیم میرسد فرشته دربان اله
میگوید این عمل را بروی صاحبش بزنید
که من عمل کسی که عُجب داشته باشد نمیگذارم
از من بگذرد و عمل بنده دیگر را بالا
میبرند و از اسمان چهارم میگذرانند
تا باسمان پنجم میرسد دربان آن اسمان
میگوید بایستید و این عمل را بروی
صاحبش بزنید که من ماموردم که هر کسی که
حسد داشته باشد نگذارم عمل او از من
تجاوز کند پس عمل بندهٔ دیگر را بالا میبرند

میبرند تا باسمان ششم میرسد دربان آن
اسمان میگوید این عمل را بروی
صاحبش بزنید که صاحب این عمل رحم
بر کسی نمیکند من ماموردم که نگذارم
عمل او از من تجاوز کند پس عمل
بندهٔ دیگر را بالا میبرند تا باسمان هفتم
میرسند دربان آن اسمان میگوید این
عمل را بروی صاحبش بزنید که من
ماموردم که عمل کسی که ریاکار باشد نگذارم
از من تجاوز کند و باقی این حدیث طولانی
است بروجه اختصار ذکر نمودیم
دیگر آنکه اکثر علما و مفسرین گفته اند که معراج
آنحضرت در سال دوازدهم از مبعوث شدن
آنحضرت بود و در زمان آن اختلاف
کرده اند بچند قول اشهر و اظهر آنست که

در شب بیست و هفتم ماه رجب بود
و در مکه تشریف داشتند یقتضی ان انه
که بمعراج تشریف بردند وجه پنجم
چهاردهم در جواب حکماء حکمی انه
حکمای یونان که گفته اند خرق و التیام
مخالف قواعد علوم ریاضی است میگوییم که
برفرض تسلیم ادله مذکوره عدم جواز خرق
و التیام در فلک نهم و بر فرض انکه قبول کنیم
که طبیعت سایر افلاک هشت کانه با طبیعت
فلک نهم موافق باشند و طبیعت فلکیه بمقتضای
طبیعت خود قبول خرق و التیام نکند چنانچه
سنگ بمقتضای طبیعت خود میل بمرکز
خودش دارد که اگر کسی انرا بهوا بیندازد میل
بمرکز خودش که زمین است میکند و میل الی المرکز
در اینصورت میگوییم که این منافات ندارد
که قوت نفس قدسیه الهیه حضرت خاتم

خاتم انبیا قویه باشد در تاثیر از قوت
طبیعت فلکیه و عنصریه چنانچه نقل کرده
اند که گفتگوئی شد میانه شیخ ابو سعید
ابو الخیر و شیخ ابو علی سینا ابو سعید
بشیخ گفت تو بطبایع و تاثیرات ~~قائلی~~
انها قائلی گفت بلی ابو سعید گفت سنگ
بطبیعت چه تاثیر میکند گفت میل بپائین میکند
ابو سعید سنگی از روی زمین بر داشت
و بهوا انداخت ان سنگ در هوا ماند و
بزمین نیامد پس ابو سعید گفت ای شیخ چه شد
تاثیر طبیعت ابو علی گفت ای ابو سعید
نفس قوی تو مانع شد و نگذارد که طبیعت
اثر خود را بکند و بزمین بیاید پس میگوییم
بعد از انکه از مسلمین که صاحبان نفس قوی
میباشند از برکت شریعت مقدسه
حضرت خاتم انبیا این گونه اثار بظهور رسد
پس چرا استبعاد باید کرد از انکه این

انها انحود

کوه اثار و شق القمر و ما نند الاها تم
انبیا که نفس او و لایت بر کل نفوس
داشت و عقل او عقل کل بود و ماده
کائنات باذن حقتعالی اطاعت
او را دارند و جبرئیل امین مانند خادمان
بر در استانه اش می ایستاد و تا اذن
نمیفرمود داخل نمیشد و خواست آنحضرت ۲ ظاهر شود صح
خواست خدا بود پس در اینصورت
چرا استبعاد دارد شق
شدن قمر بامر آنحضرت خلاصه
انست که استبعاد کردن و انکار نمودن
شق قمر و معراج جسمانی آنحضرت و رد
شمس در حقیقت انکار قدرت تامه
خداوند عالم میباشد و از اینجا گفتیم رفع
شبهه از برای کسی که انصاف و فهم داشته
باشد بکلی میشود نظم باید که
باید که دل را از لجاج تا نیفتد حاجتی

حاجتی با احتجاج ور نه در کوش ابد
جهل نمود هیچ سود از گفته احمد نبود و بدانکه صح
بعضی از حکمای متاخرین
نقل کرده در جواب فلاسفه گفته
است که ممکن است که در واقع شق قمر
نشده باشد ولکن باعجاز نبوت بتصرف ۲ حاضر بوده اند صح
در متخیله حسن مشترک کفار و غیر ایشان که بوده
است پس انها قمر را دو نیم دیده باشند ولکن
در دریا طبع چنین بنا شود و این جواب
سخیف است اگر چه باین طریق هم معجزه است
ولکن شایسته نیست بلکه زیرا که در همه
معجزات این احتمال میرود مثل مرده
زنده کردن و اصحاب رغایب و تسبیح حصاة و
و انطاق صامت و جاری شدن اب از میان
اصابع حضرت و ظاهر است که این احتمال ۲ بمعنی است
چشمهای انها صح
کسانیکه بوده

بقبیل [illegible] حاشا و کلّا که معجزات
پیغمبر از این قبیل باشد [illegible]
~~شق القمر [illegible]~~
~~نزول [illegible]~~
[illegible] وجه لبیانه جرأت هست گفتن
~~[illegible]~~ چنانچه حرفی بجهت [illegible]
قاعده از قواعد حکمای فلاسفه از اینها
گذشته میگوئیم تجار و مسافرین که از
ولایات بعیده [illegible] آمده خبر
داده اند اینکه ماه را بدو نیمه دیده اند

~~[illegible] در وقت نوشتن این رساله مشاغل~~
~~زیاده [illegible] اختصار [illegible]~~
~~[illegible] زیاده بر این کلام را بسط بدهم~~
~~تمام [illegible] حقیقتاً لی در شب [illegible]~~
~~[illegible] ۱۳۰۴ [illegible]~~
~~[illegible] که [illegible]~~
~~[illegible] غرضی و عصبیت [illegible]~~

تصحیح وضع

۳ در مقابل فرموده خلاق عالم

تصنیف این رساله [illegible]

~~یکی از [illegible]~~
و بعد از آنکه اشکالی دیگر در این مقام کرده اند و آن
اینست که ردّ شمس و شق قمر بر فرضی اینکه جایز باشد
اینگونه اختلافات در اوضاع فلکی چنانچه مسلمین
میگویند می باید همه مردم مطلع شوند بواسطه آنکه روز
وقوع ردّ شمس روز از برای جمیع دراز تر از روز
معهود ایشان باشد و نیز از شب وقوع شق قمر
دراز تر از شب معهود ایشان باشد در جواب
این اشکال از آنچه در این رساله گفتیم معلوم
میشود و نیز میگوئیم چنانچه بعضی از محققین گفته
اند که چون خرق عادت میسر است از برای
خداوند عالم و حدیث ردّ شمس و این شق قمر و
حدیث شق قمر پس حدیث متواتر بوسیله اند بر فرض
اینکه وجهی از برای دفع این اشکال بخاطر نرسد
علم قطعی که از تواتر حاصل شده است
بوقوع اینها هرگز زایل نمیشود چه جای اینکه
چون منطوق احادیث وارده در این باب ناطق
است باینکه مجموع مدت ردّ شمس و مکث و رجوع
او قدر لبیانه کمی بوده هیچ اگر در مدت روز
و شب همین قدر اندک افزوده شود و محسوس جمعی

نشده باشد بنابر غلطی که از تقویم آن دارند حرف
عادت دارند یا آنکه در واقع دیدن روز آفتاب
پیش از غروب اول ابتدا از قدر معهود سریع
تر رفته باشد که باضافه این زمان قلیل مساوی
قدر معهود شده باشد با وجود تصور بعد دقت تامه
کامله خلاق عالم هیچ تعجبی ندارد و هم چنین است
کلام در شق قمر و نیز بر فرضی اینکه همه مردم مطلع
نشده باشند از رد شمس و شق قمر [illegible] گفته که هر
چند رد شمس یا شق قمر بدعای امام یا پیغمبر
ممکن است یا معجزه الیست [illegible] و مقصود
اصلی از شق قمر اتمام حجت بر جماعتی بود که
آنرا طلب کرده بودند و منظور از ظاهر نمودن این
معجزه برای جمعی خاص بود چنانچه پیش گفتیم مانند
تسبیح گفتن سنگ ریزه و حرکت شجره و جاری
شدن آب از میان انگشتان و مانند اینها
و مقصود اصلی از رد شمس از برای حضرت
امیرالمؤمنین ع بلکه از برای حضرت سلیمان
دیو شیع [illegible] بوده که نماز ایشان در وقت
خودش گذارده شود یا آنکه جمعی از کفار کشته
شوند [illegible] در این صورت مطلع شدن اکثر
مردم برآن ضرور نیست با وجود تصدیق

تصدیق بمعجزه و خرق عادت بجوییز
این را میتوان گفت که اگر مثلا آفتاب
در غیر وقت معهود در افق باشد
جرم و ضوء آن محسوس همه مردم
نشود بجهت مصلحتی که مقتضی
پنهان کردن آن باشد

موءلف گوید در
شق قمر میتوان گفت
که شق قمر مستلزم اینکه شب
در آن تر از قدر معهود نیست
بجهت اینکه حرکت کواکب حرکت فلک
آنها است و خود آنها حرکت در فلک اند

مانند میخی که بجای گوهر باشد یا نگینی که در
انگشتر نصب کرده باشند بنابر قول مشهور
و حرکتی از خودشان ندارند ~~بلکه حرکتی از ذاتی بجای~~
~~از خودشان دارند~~ پس در وقت شق شدن قمر
فلک قمر از حرکت نایستاد بلکه بحرکت خودش متحرک
بوده و قمر هم بر نگشت تا باعث دراز شدن
شب بشود از اینها هم گذشته انکار نمودن رد
شمس و شق شدن قمر ~~و امکان~~ و استبعاد ۳ معراج پیغمبر
نمودن ۳ با وجود قدرت تامه کامله الهی که در آن
واحد قدرت دارد که همه افلاک را خراب ۲ کند
بسیار بی معنی و قبیح و بیوجه است و از
روی بی شعوری است فصل چهارم

۲ از نظر عقلی بی وجه و [illegible] از نظر [illegible]

فصل چهارم در بیان جواب
از سؤال چهارم ~~...~~ و سؤال اینست و اکثر از فلاسفه
که نصاری ۲ منکر رد شمس برای حضرت
خاتم الانبیاء محمد ص و برای حضرت امیرالمؤمنین
علی بن ابیطالب ع شده اند و نیز منکر معراج
جسمانی خاتم انبیاء شده اند و گفته اند
~~دو شق~~ اینها از محالات است و فلاسفه
~~گفته اند~~ استدلال کرده اند باینکه شمس مرکوز
~~است و فلک در تدویر است~~
در فلک چهارم ۲ و فلک در تدویری است
پس برد شمس لازم می آید اینکه رجوع کند
فلک ممثل و تدویر بطریق قهقری و این مستلزم
است جهت اینکه موجب تخریب عالم
~~اختلال نظم~~ عالم میشود و هرگاه
شمس بتنهائی عود کند لازم می آید
خرق در فلک و آن نیز جایز نیست و جواب
اینها را در فصل سیم گفتیم و ثابت کردیم بادله معتبره
که شق قمر و رد شمس و معراج پیغمبر جایز

همه جایز اند و از محالات نیستند و همه
ادله که در جواز شق قمر گفتیم همان دلیل
است بر جواز رد شمس و معراج پیغمبر و نیز
در اینجا میگوییم که ۲ خرق و التیام در افلاک
جایز است بجهت آنکه اجسام متماثلات اند
در بعد [illegible] انها اجسام پس واجبست آنکه
صحیح باشد بر هر یکی از اجسام چیزی
که صحیح باشد بر دیگری از انها و آنکه گفتیم
اجسام متماثلات اند جهت اینست که تقسیم
تقسیم اجسام صحیح است با آنکه بگوییم اجسام
یا سماویه است یا ارضیه است و مورد
تقسیم مشترک است میان هر دو قسم پس
اجسام علویه و اجسام سفلیه مشترک
اند در آنکه همه اجسام اند و آنکه گفتیم
همه که مشترک شد واجبست که صحیح باشد
بر اجسام علویه آن چیزی که صحیح است بر
اجسام سفلیه بجهت ~~[illegible]~~ اینست که

۲ چنانچه بعضی استدلال بان کرده اند که هم [illegible] الحکیم

که متماثلات حکم انها یکیست پس هر چیزیکه
صحیح است حکم آن بر هر یک از متماثلات
واجبست که صحیح باشد بر باقی انها پس
میگوییم چنانچه در اجسام سفلیه خرق
و التیام ۲ جایز است هم چنین بر اجسام
علویه مثل اسمان و کواکب نیز خرق و
التیام ~~جایز است~~ و تغیر و انتقال جایز
است و این بدیهی است که اجسام علویه و
سفلیه همه حادث اند ~~[illegible]~~ و ممکن و مخلوق
حق تعالی اند پس این ~~[illegible]~~ اند که تغیر
در [illegible] فلک شمس یا رد شمس فقط
ممتنع نیست ۲ چنانچه بتفصیل این دلیل را
در جواز شق قمر در فصل سیم گفتیم
و بدانکه در حکم نگی رد شمس خلاف کرده
اند جمع کثیری گفته اند که شمس غایب شده
بود در افق بعد از آن بر گشته ~~و بعضی گفتهم~~
~~[illegible]~~ و بعضی گفته اند که شمس ۲ بجای اخضر است

۲ و تغیر و انتقال

۲ بلکه جایز است وباعث اقرب [illegible] عالم نمیشود هم

۲ بجای اخضر [illegible] هم [illegible]

کند ۲ [illegible] و [illegible]

همان ادله ایست که در شق قمر گفتیم زیرا
که همین بحث را در شق قمر نیز کرده بودند
و جواب ایشان را از چند وجه در آنجا گفتیم
و نیز علاوه بر آن ادله در اینجا میگوییم
در شمس اگرچه در روز بود ولکن آفاق
مختلف است در بعضی بلاد روز بسیار
طولانی است و شب بسیار کوتاه است و حصه
و در بعضی بلاد امر بر عکس است و در
بعضی بلاد شمس طالع نمیشود مگر بعد از
چند روز یا چند ماه چنانچه در علم هیئت
~~[illegible]~~ مذکور است و در بعضی
بلاد مشهوره کوههای بسیار بلند مانع
است میان اهل آن بلد و میان شمس
و در بعضی بلاد ابر سیاه غلیظ مانع
است میان اهل بلد و شمس چنانچه شیخ
صدوق قدس الله سره در کتاب علل
الشرایع روایت کرده است که از [illegible]

۳ گفته‌اند شمس ایستاد و غروب نکرد تا آنحضرت نماز جمعه را
که از جا آورد و بعضی ~~[illegible]~~
سیر خود را کمتر از عادت خود کرد و بطریق
سیر عادت خود ~~[illegible]~~
سیر نکرد و هر یک از این سه قسم
که باشد معجزه از معجزات نبوت است
و اگر هم غایب شده باشد و برگشته باشد
ممتنع نیست چنانچه گفتیم و استبعادی ندارد
زیرا که این معجزه بعینها خاتم الانبیاء و کرامت
امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع است
و بدانکه بعضی ~~[illegible]~~ بحث کرده
اند مثل فلاسفه و نصاری با اینکه چون
رد شمس در روز جمعه باید همه اهل عالم
مطلع شوند و در هم کتب یهود و نصاری
~~[illegible]~~ و تاریخ معجزه ضبط نمایند
و نقل نمایند و حال آنکه در کتب هیچ کدام از
~~[illegible]~~ ننوشته‌اند و جواب ایشان همان

نزدیک بود غروب کند و بقدری باقی ماند که آنحضرت نماز عصر را بگذارند پس بدعای آنحضرت

۲ و بعضی ایشان

[illegible]

علیهم السلام که سؤال کردند از ایشان از اینکه
بعد از آنکه شمس غروب کرده بود وقتیکه
برگشت باید همه روی زمین روشن شود
و حال آنکه همه روی زمین روشن نشد
در جواب فرمودند بجهت آنکه ابر احاطه کرده
بود در هوا در وقت زمین و آفاق را
یعنی از آن موضعی که امیر المؤمنین ع
و اصحابش در آنجا تشریف داشتند
پس از این جهت همه روی زمین روشن
نشد و با آنکه بعضی از علما در رساله خود
نوشته است که در مدینه پیغمبر مسجد ردّ
شمس مشهور و موجود است و زوار در آن
مسجد مشرّف میشوند و نماز در آنجا
میگذارند و من خودم بآن مسجد رفتم و
مشرف شدم و نماز گذاردم و با آنکه حکمای
علم هیئت فرنگیان بر خلاف حکمای
یونان و بر خلاف تسلیم حکمای [illegible]
اهل اسلام و سایر ملتها ~~گفته‌اند~~

~~گفته‌اند~~ انکار وجود آسمانها را کرده‌اند
و گفته‌اند که این تاریکی که در جانب فوق
محسوس میشود رنگ آسمان نیست بلکه تاریکی
بُعد و دوری است ~~و کواکب~~
و شمس و قمر و سایر کواکب در هوا معلّق
آویخته شده‌اند که دور میزنند پس
بنا بر قول ایشان از شق قمر و ردّ شمس
و معراج پیغمبر خرق و التیام فلک
لازم نمی‌آید زیرا که میگویند فلکی نیست
و حقیر در فصل وجود بعث آسمانها را از روی
کتب خودشان ثابت خواهم کرد ان شاء
الله سبحانه و تعالی مؤلف گوید از آنچه پیش
گفتیم و از آنچه در این فصل گفتیم شق قمر ۲ جواز
و ردّ شمس و معراج پیغمبر ثابت شد و لکن
در جواب نصاری نیز علاوه بر
آنچه گفتیم میگوییم که احکام شما از روی
توریة است و نبوت موسی و کتاب او را
قبول دارید و در توریة در کتاب یوشع

بن نون که وصی حضرت موسی ع بود در باب
دهم در جنگ یوشع با قوم اموریان
و پادشاه [illegible] دوازدهم و
سیزدهم و چهاردهم کیفیت
حبس شمس و حبس قمر
[illegible] و این آیات بزبان عبری
اینست

اَزْ یِدَبِّرْ یَهُوشُوعَ
آنوقت سخن کفت یوشع بن نون

لَادُونَای بِیُوم طِت
در درگاه خدای در روز دادن

اَدُونَای اِط هَا اِمُرِی
خدای مر اموریان

لِفْنِی بْنِی اِسْرَائِیل وَیُومِر
بپیش پسران اسرائیل بگفت

لْعِینِی اِسْرَائِیل شِمِش
بنظر اسرائیل آفتاب

بِگِبْعُون دُوم
در کبعون ساکن شود

وَیَارِح بِعِمِق اَیَالُون
و ماهتاب در دره ایالون

وَیِدُّم هَشِمِش وَیَارِح
ساکن شد آن آفتاب و ماهتاب

عَامَد عَد یِقُّم
بازایستاد تا انتقام کنند

کُوی اُیْبَاو هَلُوء
امت دشمنان او اینک

هِیَاء کَتُوبَاه عَل سِفِر
این نوشته است بر کتاب

هَیَاشَار وَیَعَمُد هَشِمِش
شایسته و بازایستاد آن آفتاب

بَحَصِی هَشَامَیِم وَلُوء
بمیان آسمان و نه

[illegible]

ا اص لابوء بیوم طامیم
شتاب کرد به غایب شدن بروز تمام

و ترجمه ایه سه ایهٔ این اینست که میکوید
انکاه در روزی که خدا اموریان را در
حضور بنی اسرائیل مغلوب نمود و قوم
یوشع برانها غالب شدند یوشع ع دعا کرده
بود که الهی در حضور بنی اسرائیل
و با فتاب کفت ای افتاب در کبعون
که اسم رودخانه ایست از رودخانهای
کنعان بایست و ای ماه در دره
ایالون بایست پس افتاب و ماه ایستادند
تا وقتیکه قوم یوشع از دشمنان خودشان
انتقام کشیدند ایا در کتاب هیاشار
یعنی ۲ راستان این نوشته نشده است ۲ کتاب
پس افتاب در میان اسمان ایستاد
و بمقدار روز تمام بغروب رفتن شتاب نکرد
~~نکرد و ... ترجمه از ایه میکوید~~ و در ایه

ایه بعد از این ایات خفته میکوید که ترجمه
انه اینست و مثل ان روز نه پیش از ان
روز و نه بعد از ان نشده بود که خدا بکفته
انسان یعنی یوشع ع استماع نماید و بدانکه
جمعی در حدیث صحیح روایت کرده اند که
ترجمه انه ~~...~~ بر وجه اختصار اینست
که در وقتیکه یوشع با قوم جباریه جنک
میکردند در روز جمعه بود و افتاب نزدیک
شد که غروب نماید و هنوز انتقام از انها نکشیده
بودند و روز بعد هم روز شنبه بود و جنک
کردن برانها حرام بود پس یوشع ع بدرکاه
الهی دعا کرده پس خدا افتاب را حبس نمود
تا انکه قوم یوشع انتقام از دشمنان
کشیدند و از جنک انها فارغ شدند
و بدانکه یهود و نصاری موافق این ایات
تورات انکار رد شمس را از برای یوشع ع
که وصی حضرت موسی ع بود نمیتوانند بکنند

بعد از شمع نیز مثل

صورت افضلیت امیر المؤمنین ...
ستون بخوابند پس بعد از انکه شمس
و قمر بدعای یوشع حبس شده
رد شمس و شق قمر بدعای پیغمبر و امیر
المؤمنین ع چه استبعادی دارد و انچه
گفته اند که رد شمس و شق قمر از جمله محالات
است پس چگونه از برای یوشع شد پس
نصاری جواب نداده اند بد هند و از انکه
قبول نمایند که محال نیست و جایز است و بدانکه
شمس بدعای حضرت سلیمان ع نیز برگشته
و در حدیث است که سلیمان معقب نماز
عصر را بخوانده بود یا انکه نماز نافله ...
که در اخر روز بان عادت داشت بجا نیاورده
بود که افتاب غروب کرد آن حضرت باین جهت
مغموم بود و ... که اینها چون صحب اند
گناهی نه داشته پس بجهت تدارک آن باذن
خدا امر شد بملائکه که موکل شمس میباشند
که افتاب را بر گردانند تا حضرت آنرا بجا آورد

---

۲ ثانیا میگوییم ... شمس ...
وحقیقت ان ... پس میگوییم که ۲ موافق آیات توریة وانجیل
مثل قمر واحادیث متواتره خاتم انبیا افضل از همه
~~انبیا~~ همه پیغمبران بود پس موافق حدیث نور پیغمبر ما خدا
~~یا نفس همه ... از خلقت عالم ...~~
... و بنور آنحضرت همیشه عبادت پروردگار
را میکرد تا انکه وقتی که تسبیح رفت و تسبیح
پروردگار را در تسبیح میکرد در آن وقت
صد و بیست و چهار هزار قطره از نور آنحضرت
چکید خدا از هر قطره از نور آنحضرت پیغمبری
از پیغمبران را خلق فرمود ... بسیار
طولانی است ... اکتفا شد و نیز شبهه
نیست که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع
افضل از همه پیغمبران بود چنانچه در توریة و
بسیاری از کتب پیغمبران اوصاف آنحضرت
بیان شده است بلکه پیغمبران ... علماء
امتی کانبیاء بنی اسرائیل پس در این صورت
... کاهی از ... بنور ... تعبیر
شده است ...

ممتنع است
و محالست که
چیزی امری
واقع شود
انکه برای
یوشع شده
... ثابت شود که
محال نیست
و نیز میگوییم
که چون
۳ خلاصه انست
که از کتب سابقه
و احادیث
وارده از ائمه
طاهرین معلوم
میشود که اول
مخلوقی که خدا
افرید نور محمد ص
بود که در احادیث
گاهی از او بعقل و گاهی از او
بروح و گاهی از او ...

عطا در ردّ شمس جداگانه

وبعد از آنکه آفتاب غروب کرد وبیان احادیث باین
وارد شده بطریق خاصه و عامه که در
حضرت رسول ص امیرالمؤمنین ع را بجهت
کاری حاضر ساخت و پیغمبر نماز عصر را بجا آورده
بعد علی ع آمد و نماز عصر را نکرده بود
و پیغمبر وحی بر او نازل شد پس سر مبارک حضرت را
بدامن پیچیده بدامن علی ع گذاردند و خوابیدند
و مشغول شنیدن وحی الهی بودند تا آنکه
نزدیک شد که آفتاب غروب نماید و چون
وحی منقطع شد پیغمبر فرمودند بعلی ع که نماز
عصر را کرده عرض کرد ~~نکرده ام ...~~
نکرده ام و نتوانستم سر مبارک شما را
از دامن خود دور نمایم پیغمبر ~~...~~ بر درگاه
الهی عرض کرد خداوندا علی ع مشغول طاعت تو
~~...~~ و طاعت ~~...~~ رسول تو بود پس فرمود
بعلی ع که دعا کن که خدا آفتاب را برگرداند
پس علی ع دعا کرد و آفتاب باذن خدا
برگشت و علی ع نماز کرد و باز آفتاب غروب

۸ عطا مرویست که
دنیا ~~...~~ خدا حبس فرمود قمر را از بنی اسرائیل
پس وحی فرمود خدا بحضرت موسی ع که استخوانهای
حضرت یوسف ع را از قبر او بیرون بیاور و از
مصر بیرون ببر و بجای دیگر دفن کن زیرا که
حضرتش وصیت کرده بود و این کار را که کردی
قمر را طالع میکنیم پس موسی ع سؤال فرمود از قبر
یوسف گفتند پیره زنی در اینجا هست که او میداند
پس پیره زن را حاضر کردند او زمین گیر و کور
بود پیره زن گفت نشان میدهم بشرط آنکه پاهای
مرا خوب کنی که بتوانم راه بروم و چشم مرا بینا
کنی و مرا جوان کنی و تو مرا با خود در بهشت
ببری پس گران شد اینها بر موسی حضرت ع خطاب
شد بموسی که من اینها را باو عطا میکنیم پس خواهشهای
هم خواهشهای پیره زن را بعمل آورد و او هم
قبر یوسف را نشان داد پس حضرت موسی ع استخوانهای یوسف
~~...~~ را که در کنار نهر نیل در صندوق
سنگ مرمر بود بیرون آورد و فرستاد بشام دفن کردند
پس خدا قمر را طالع فرمود از برای بنی اسرائیل انتهی
مترجم گوید در روایت دیگر در فصل ... سفر حج در اینجا ... هم
میگوید که موسی ع استخوانهای یوسف ع را با جسد از
مصر بیکه ... بود

[illegible] وصیت یوسف ع [illegible]

پس این مطلب دلالت میکند بر جواز اختلاف
در حرکت افلاک و منع آنها از حرکت کردن
باذن خدای خالق آنها و این رد است بر فلاسفه
و دیگران که جایز نمیدانند
بعد از این اینست
و بنا انکه در احادیث وارد
شده

غروب کرده و بنا انکه در احادیث وارد شده
است که دو دفعه شمس ~~از برای بازگشت~~
بدعای خاتم انبیا صلی الله علیه و آله ایستاد یکی در روز
جنگ خندق که مشغول بودند و نماز عصر تا حین
افتادن آنحضرت دعا فرمودند شمس ایستاد
تا آنحضرت نماز عصر را ادا کردند آنوقت غروب کرد
دو دفعه دیگر در احادیث وارد شده که بعد از
آنکه رفتن بمعراج و قصه معراج را نقل فرمودند
و نیز فرمودند که قافله قریش را در فلان منزل
دیدم عرض کردند که چه وقت این قافله وارد
میشود آنحضرت فرمودند در روز چهارشنبه
و چون روز چهارشنبه ~~بآخر رسید~~ شد قریش
منتظر بودند که دروغ آنحضرت ظاهر شود
کردانند تا آنکه روز باخر رسید و قافله نیامد پس
آنحضرت دعا کردند پس حق تعالی آفتاب را یک ساعت
دیگر نزد مغرب نگاه داشت تا آنکه قافله وارد
شد و صدق پیغمبر ظاهر شد و بعد از آن آفتاب
غروب کرد و بنا انکه احادیث بسیار دلالت

۲ دو دفعه ... برای خاتم انبیا ... بطلوع فجر ... شمس ...

روایتی که ... و شیخ طبرسی معتقد
روایت کرده اند
که ... شمس
بدعای علی علیه السلام
برگشته است
چنانچه حقیر
تفصیل آنرا
در کتاب
هدایة الطالبین
ذکر کرده ام

شیعه و سنی وارد شده است که که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام با شمس تکلم کرد و شمس
جواب گفت و بعضی بحث کرده اند که شمس
شمس باتفاق عقلا و اهل شرع جماد است
چگونه با آنحضرت تکلم کرد جواب آن
اینست چگونه سنگریزه در کف مبارک خاتم
الانبیاء تکلم کرد و چگونه درخت با پیغمبر تکلم
کرد و چگونه درخت که متصل [illegible]
با حضرت موسی علیه السلام تکلم کرد و چگونه در روز
قیامت اعضا و جوارح [illegible]
[illegible] شهادت خواهند داد بر اعمال
[illegible] است چنانچه
[illegible] علی
[illegible]
[illegible] خلاصه تکلم کردن جماد
امری است ممکن و مقدور و ممتنع نیست و اینها

۲ پس میگوئیم [illegible] خدا خلق فرموده در هر کدام انه اینها کلام را ع

اینها داخل معجزات است چنانچه بعضی
[illegible] در فصل سیم گفتیم و چون بنای این رساله
بر اختصار است این مطلب را طول نمیدهیم
و بدانکه بعضی بحث کرده اند با اینکه
بعد از آنکه آفتاب غروب کرد نماز آنحضرت
قضا شد و بعد از آنکه آفتاب بر گشت
[illegible] و آنحضرت نماز کردند این نماز ادای
نیست جهت اینکه قضا مثلی است و اصلی
نیست پس در اینصورت فایده بر گشتن
آفتاب [illegible] چه چیز است
پس در جواب میگوئیم که برگشتن آفتاب
بسوی وقت نماز عصر برگشتن اصل وقت
نماز عصر است پس بعد از برگشتن آفتاب
آن وقت داخل [illegible]
دیگر و معنی ادا اینست که نماز در وقت خودش
گزارده شود الحی چه برگشتن وقت نماز باشد
پس نماز در وقت اصلی است و قضا مثلی نیست

۲ در اصل این مرور است جهت اینکه گفته نمیشود آن بجای این مرور و این وقت که آن مرور دیگر است و این بدلی [illegible]

و ثانیاً این بلندی مرتبهٔ علی ع است نزد
خدا که تا قیامت استدلال یکنند بر رد
شمس بدعای آنحضرت بافضلیت او بر همه
از پیغمبر ص اند [illegible] و بعضی بحث
کرده اند باینکه تاخیر آنحضرت نماز را از
روی عمد ~~یا بجهت آنحضرت~~ معصیت دارد
و آنحضرت گناهکار میشود پس در جواب
میگوییم که چون سر مبارک پیغمبر ص در دامان
او بود و پیغمبر در خواب بود تاخیر انداختن نماز
از برای او که پیغمبر بیدار نشود جایز بوده
است بجهت اینکه ممکن است که اذیت از حضرت
و پیغمبر در تاخیر انداختن داشته است تا اینکه
بواسطهٔ دعای آنحضرت [illegible] شمس برگشت
و بلندی مرتبهٔ او بر همه کس معلوم شود و اگر
آنحضرت عاصی بود العیاذ بالله عاصی بود
بسبب تاخیر نماز بدعای عاصی شمس بر
نمی گشت و این برهانی است قطعی بر اینکه
برای آنحضرت تاخیر نماز جایز بوده است خلاصه

خلاصه این است که امام ع تکلیف خود را
بهتر میداند و خلاف شرع نمیکند و [illegible]
کردن بر عمل پیغمبران و امامان یعنی
است و از راه بی شعوری [illegible] و نادانی است
~~است~~ بلکه از فساد اعتقادات است
و ثانیاً جواب دیگر میگوییم که در حدیثی وارد
شده است چنانچه علم الهدی سید مرتضی
اعلی الله مقامه ذکر فرموده اند که آنحضرت
نماز را بکلی ترک نفرمودند بلکه نشسته نماز
را در وقت حضرت گذاردند و رکوع و سجود
را باشاره کردند چنانچه از برای هر
کسی که عذر شرعی داشته باشد باینطور
جایز است و بعد که پیغمبر ص بیدار شدند
~~مطلع شدند~~ و این مطلب را مطلع شدند
دعا فرمودند پس خدا شمس را بر گرداند بجهت
اینکه علی ع نماز را در وقت ادا ایستاده بجا
بیاورند تا اینکه ثواب دیگر نیز از برای ایشان

لهم باشد و نیز شرافت آنحضرت بر همه کس
معلوم شد اگرچه در آن وقت که عیسی پیغمبرم
در دامن مبارک او بجهت تعلیم آنحضرت این
بچه که نماز را نشسته بجا بیاورند حد

مؤلف گوید جواب از انکار معراج
پیغمبرم که گفته اند محالست از آنچه در فصل
سیم و این فصل گفتیم معلوم شد و نیز در
فصل اول عبارت وحی کودک را که حم
خبر از معراج رفتن پیغمبر خاتم انبیاء میفرماید
ذکر نمودیم و نیز عبارت حبقوق پیغمبر را در
فصل اول ~~ذکر~~ که خبر از معراج رفتن
آنحضرت میدهد ذکر نمودیم پس میگوییم
این دو پیغمبرم پیش از تولد پیغمبرم خبر از معراج
رفتن آنحضرت و سایر اوصاف او داده اند
و در قرآن هم تصریح بمعراج رفتن آنحضرت ۲ حق تعالی
حرمه الله و احادیث در این باب نیز
متواتر هست و انطلب ضروری دین

دین اسلام است و منکر آن کافر است
وجود نصاری منکر قرآن و پیغمبر ما هم
باشند از این عبارت جمعیت این دو پیغمبر را
که از پیغمبران بنی اسرائیل اند و یهود و نصاری
ایشان را پیغمبر میدانند ذکر نمودیم تا دیگر شبهه
برای ایشان باقی نماند

فصل پنجم

در بیان جواب از سؤال پنجم است
بدانکه حکمای هند گفته اند که آسمان وجود
ندارد و آنچه در فوق دیده میشود محسوس
میشود هوای متراکم است که آنرا آسمان
میگویند و اما ~~ان~~ نکیان دو طایفه میباشند
یک طایفه ایشان اعتقاد بوجود آسمانها دارند
و طایفه دیگر که حکمای طبیعی باشند
و اطبای ایشان و ارباب صنعت دیگر ایشان
~~اعتقاد بوجود آسمانها ندارند و~~
و سایر اصناف ایشان اعتقاد بوجود
آسمانها ~~ندارند~~ بنا بر تحقیق جدید حکمای ان
ندارند و انکار وجود آسمانها مینمایند

۱ کفار مجوس از نیع
۲ ... و علمای علم هیئت

[illegible]

و میکویند این تاریکی که در جانب فوق محسوس
میشود رنگ آسمان نیست بلکه تاریکی فضا
و دوری است که بصورت آسمان
مینماید و حرکت برای ~~[illegible]~~ کواکب
ثابت میکنند و میکویند کواکب ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ او هیئت شده اند و معلق و ارکردش
مینمایند و مثل ماهی در دریا حرکت میکنند
چنانچه از دوره اول تا حال از گردش ~~آسمانها~~
که دشتگاه بی نهایت خود اند عدود معینه
تجاوز ننموده بی غفلت و مقصود در
گردش الله و پادری نصرانی صاحب میزان ۲ انکلیسی
الحق که رد بر اسلام نوشته و در رساله دیگر
خود دیگر که مفتاح الاسرار نام دارد ~~[illegible]~~
از عبارت او مستفاد میشود که او نیز
منکر وجود آسمانهاست و بعضی دیگر از
که طایفه از فرنکیان بکلی منکر آسمانها نیستند
بلکه میکویند ما اینها به قوت تلسکوپ
که در بینه باشد [illegible] ملاحظه می کنیم

[illegible marginal note]

کنیم که ثابت الله و آسمانها ضرری ندارد
که بالاتر باشند و بدانکه پیش گفتیم که بنابر این
~~[illegible]~~ قول که ~~[illegible]~~ آسمانها وجود ندارند از شق
قمر و رد شمس و معراج پیغمبر و خرق و التیام
لازم نمی آید نیرا که اینها منکر وجود آسمانها
شده اند مؤلف کوید که قول هنود و
طایفه از فرنکیان که منکر وجود آسمانها
شده اند مخالف است با قول جمیع یونانیان
~~[illegible]~~ که مسیحی مذهب اند و با قول
اهل اسلام و سایر اهل ملل و ادیان
که همگی موافق آیات قرآن و احادیث منقوله
وارده از پیغمبر آخر الزمان و آیات
تورات و اناجیل اربعه و سایر کتب پیغمبران
گذشته که همه ~~پیغمبران~~ تصریح بوجود آسمانها
کرده اند و کسیکه تتبع نماید هیچ شبهه برای
۲ در وجود آسمانها او باقی نمی ماند و [illegible] میکوییم از عهد

حضرت آدم ابو البشر ع تا خاتم انبیای
عظام و اوصیای کرام آنها و علما و حکمای
هر مذهب و دینی تصریح بوجود هفت
آسمان و وجود کرسی و عرش که جسم
اعظم کرده اند در این صورت
منکر وجود آسمانها مثل منکر بدیهیات
جلیه است و چنین شخصی باید منکر همه اقوال
پیغمبران [illegible] و اوصیای آنها و علما
و حکمای هر مذهبی بشود و نیز منکر همه کتب
آسمانی بشود چه انکار وجود آسمانها لازم
دارد انکار اخبار و اقوال ایشان را و چنین
شخصی از دایره عقل سلیم و انسانیت
خارج است بلی علمای هیئت کرسی را ۲ نه فلک میگویند که هست و
فلک هشتم و فلک ثوابت میگویند و عرش
اعظم را فلک نهم و فلک اطلس و فلک الافلاک
میگویند ~~[illegible]~~ تصریح و این منافاتی
با قرآن که تصریح بهفت آسمان میکند ندارد

ندارد بلکه از جهت لفظ مغایرت دارد که
فلک هشتم را بزبان شرع کرسی و فلک
نهم را عرش نامند و آنچه در احادیث
وارد شده که هفت آسمان است آنرا حمل کرده
اند بر اینکه مراد هفت فلک کواکب سبعه
سیاره است که مدار احکام غالبا بر این
هفت کوکب است و تفصیل این مطالب را
با تفصیل حرکات آسمانها و کواکب حقیر در
رساله نجم الهدایه که در مسائل متعلقه
بنجوم و هیئت است نوشته‌ام و بدانکه در
احادیث اسم هر یک از آسمانها و اینکه
از چه جنس چیز است همه را مرحوم [illegible] که حقیر
در رساله نجم الهدایه ذکر نموده‌ام و نیز مفضل
بن عمر که از خواص اصحاب حضرت امام
جعفر صادق ع است روایت نموده که آنحضرت
فرمودند ای مفضل فکر کن در رنگ آسمان
[illegible] آنرا با این رنگ آفریده است برای آنکه

۳ [illegible] عرش و کرسی [illegible]

[illegible] بر خلاف [illegible] وجود آسمانها نیست

صحیح
موافق‌تر بین رنگهاست [?] آنکه دیده و نور
بصر را تقویت مینماید حتی آنکه اطبا
میگویند که اگر کسی را ضعفی در چشم
بهم رسیده باشد باید نظر کند بچیزی برنگ
کبود مایل بسیاهی و بعضی از طبیبان حاذق
حکم کرده‌اند از برای کسیکه ضعفی در بینائی
او بهم رسیده به که پیوسته نظر کند در تغار
کبودی که مملو از آب باشد پس فکر کن بفضل
که چگونه حق تعالی رنگ آسمان را کبود
مایل بسیاهی گردانیده که هرکس نظر کند
باسمان بر ~~[?]~~ چشم ضرر نرساند
پس اجز حکما و دانایان بعد از جز بهای
بسیار از فهمیده است چون در خلقت
حکیم علیم بچیزی نظر مینمائی موافق
آن می‌یابی خلاصه اینست که هیچ یک
از [?] غیر از پیغمبران عدد آسمانها
و کیفیت و شناختن کواکب و سیر آنها را
از پیش خود نمیدانند بلکه از جانب خدا

خدا ~~[?]~~ انبیا و اوصیای آنها عالم باین
چیزها میشوند و آنها بما میرسانند پیغمبر باید
حکیم و حکما و علما از کجا پیش خود میتوانند
این ستارها و اسم آنها را بدانند و هر کدام
از آنها بشناسند که این زحل است و آن
زهره است و در احادیث وارد شده
است که حضرت آدم ع و بسیاری از پیغمبران
و حضرت امیرالمؤمنین ع و ائمه طاهرین
ع کامل همه علم نجوم و هیئت را بودند
میدانستند و اینکه منجمین میدانند ناقص
است و در احادیث وارد شده است که علم
نجوم و هیئت معجزه حضرت ادریس ع بود
و در روایت که سی صحیفه بادریس نازل شد
و اول کسیکه خط نوشت و از نجوم و حساب
و هیئت سخن گفت و وضع ترازو و
مکیال کرد و اسلحه ساخت و خیاطت کرد
ادریس بود و بسیاری از منجمین او را هرمس میخوانند

علم نجوم و هیئت علم

و نیز در حدیث است که [illegible] علم را پیغمبر
است و نیز در احادیث وارد شده است
که شناختن دواها و گیاهها و خواص
آنها و اسم آنها و شناختن چیزهای
دیگر از جانب حضرت آدم ع و سایر پیغمبران
بمردم رسیده است و خدا در قرآن فرموده است
و علم آدم الاسماء کلها در تفسیر
این آیه شریفه چند قول است و قول حق
آنست که همه چیزها را که فرزندان آدم ع
محتاج بآنها میباشند مراد از اسماء
است که خدا بآدم ع تعلیم فرموده همه این چیزهای
از هر چیزی که باشد و در حدیث دیگر
است که خدا در وقتیکه آدم ع را از بهشت
بزمین آورد علم همه اشیای عالم را
باو تعلیم فرمود از جمله آنها علم نجوم
و علم طب بود که خدا باو شناسانید
خلاصه آنکه کیفیت آسمانها و حرکت

و حرکت آنها و کواکب و حرکت آنها و اسم
آنها همه از انبیاء بزرگوار ما که گفتیم بمردم
رسیده است و اگر نه چنین بود مردم از پیش خود
چگونه میتوانستند اینها را بدانند
و تفصیل این مطالب را در رساله نجم
الهدایه نوشته ام و نیز میگوئیم ترتیب
کواکب سبعه سیاره که ~~آفتاب~~ و ماه و
عطارد و زهره و مریخ و مشتری و زحل باشند
که هر کدام در کدام فلک میباشند همه از
این بزرگواران رسیده و این ترتیبی که در میان
در عهد پیغمبران مشهور بوده و خلاف
آن را نقل نکرده اند و اگر خلاف این بود
قطعا میفهمیدند و اگر چه هم بود قطعا
نقل میشد و دست بدست بما میرسید لیکن
از آنکه خلاف آن نقل نشده واضح
میشود که خلاف این ترتیب را نقل نکرده اند
و در حدیثی است که حضرت امام جعفر صادق ع
فرمودند زحل در آسمان هفتم است و مراد

از نجم ثاقب که خدا در قرآن فرموده است
والنجم الثاقب همان زحل است که نور
او ثقب میکند یعنی سوراخ میکند نور
او آسمانها را تا اینکه نورش در آسمان اول
می افتد و باین جهت او را ستاره ثاقب
میگویند پس میگوییم حکما و علمای هیئت
با دلایل و براهین ثابت کرده اند که زحل
در فلک هفتم است اخضر نیز معتقدند
در فلک هفتم است اگر حدیث یقینی که اهل
هیئت برای کواکب سبعه گفته اند اختلافی
که در باب ترتیب نجوم اخضر خلاف آنها
قیض معتقد از اینکه فی معتقد زحل در آسمان
هفتم است و مطابق است با آنچه حکما گفته اند معلوم
میشود که این ترتیبی که حکما گفته اند صحیح است
و چون بعضی شبهه کرده بودند در شمس که از
کجا معین شده که در فلک چهارم باشد از این
جهت این فقره را بر وجه اختصار
ذکر کردیم و تفصیل این مطلب و سایر
مطالب را از افلاک و کواکب سبعه

سبعه سیاره و ثوابت و حرکات آنها
و سایر مطالبی که متعلق بآنهاست در رساله
نجم الهدایه ذکر کرده ایم هر کسی از آنها ملاحظه نماید
جواب حکمای هند و فرنگیان در عین
آنها از اختلافاتی که در بابت آنها
نجوم از برای او معلوم میشود و بدانکه [illegible]
مشهور است که فرنگیان در این زمان منکر
[illegible] وجود آسمانها شده اند و در
بعضی از کتب معتبره نیز مذکور است که یکفرقه
از فرنگیان منکر وجود آسمانها شده اند بر قطع
چنانچه گفتیم ولکن حق بر سبیل تحقیق آنست
میگوییم که آنها منکر چنین امری که دارای ثبت
وضوح است میباشند در این صورت علاوه
بر آنچه پیش گفتیم جواب دیگر از فرنگیان
میگوییم که اگر در واقع منکر وجود آسمانها باشند
از کتب خودشان جواب آنها را گفته باشیم
۲ برآنها وجود آسمانها را ثابت کرده باشیم و نیز این

ایاتی که از کتب توریة و انجیل و سایر کتب
پیغمبران ذکر میکنیم بر وجود اسمانها جوابی
دیگر از برای انکار شما هم خواهد بود پس
میگوییم که این انکار شما اسمانها را مخالف
صریح توریة و انجیل و سایر کتب پیغمبران
است و شما هم نکیال احکام دین خود تان را احکامی
که در توریة است میدانید و بعضی هم حضرت
عیسی ع باید باحکام توریة عمل نماید و انجیل ۲ پیغمبر خود تان
را هم کتاب حضرت عیسی ع میدانید و موسی و عیسی
را پیغمبر میدانید بلکه هم نکیال که هم قرات
نصاری میباشند با سایر طوایف نصاری
عیسی ع را خدا یا پسر خدا میدانید و پسر خدا
قائل میباشید در این صورت موسی و عیسی
و سایر پیغمبران بنی اسرائیل که شما انها را نیز
پیغمبر میدانید هم خبر از وجود اسمانها داده
اند و در کتب خود تان نیز از تواریخ
بخود و توریة و انجیل و سایر کتب پیغمبران هم

هم تصریح بوجود اسمانها نموده اند در این صورت
جوابی غیر از قبول کردن ندارید و حق بعضی
از ایات توریة و انجیل و سایر کتب پیغمبران
را در اینجا ذکر مینماییم از انجمله در ایه اول صحیفه
حضرت ادم ابو البشر ع مذکور است که ترجمه اش
اینست اول بیافرید خدا مر اسمانها و زمین را و
زمین خراب و خالی و تاریکی بود و نیز در
[illegible] سفر اول توریة که سفر تکوین الخلائق است در فصل اول
در ایه اول میفرماید برشیت بارا
در اول افرید
الوهیم ات هشامایم
خدا مر اسمانها را
واث هاارص وهاارص هایتاه
و مر زمین را و زمین بود

طهو وابهو وحشیخ ویعس اثات

ویرانه وخالی وتاریک

در آیه ششم و هفتم میفرماید

ویؤمر الهیم یهی راقیع

وامر نمود خدا باشد طبقه

بتوخ هامایم ویهی مبدیل

درمیان آبها وبودن فاصله

بین مایم لامایم ویعس

میان آب پائین باب بالا وایجاد کرد

الهیم ات هاراقیع ویبدیل

خدا [illegible] آن طبقه را وجدا کرد

بین لمیم اشر معل

ومیان ابها اچه [illegible]

میتحت لاراقیع وبین لمیم اشر معل

از زیر بر طبقه بود ومیان ابها اچه از بالا

معل لاراقیع وبین همیم

از بالا بر طبقه بود ومیان ابها

~~اشر معل لاراقیع~~

~~اچه از بالا بر طبقه~~

ویهی خن ویقرا الهیم

ورشد همچنین وخواند خدا

لاراقیع شامیم ویهی

آن طبقه را آسمان وبود

~~عرب ویهی بوقر~~

~~شام وبود صبح~~

یعنی خدا خواست طبقه پیدا

~~[illegible]~~

~~پس امر سید خدا~~
شود که فاصله باشد
میان هر دو آب پس
امر سید خدا طبقه را و جدا
کرد بالا آب پایئی
را از آب بالا و نامید
خدا آن طبقه را آسمان
~~و در سایر کتب پیغمبران و انجیل هم~~

هم تصریح بوجود آسمانها نموده از آن جمله
در آیه اول صحیفه حضرت آدم ابو البشر
هم مذکور است امر بی خدا من آسمان را و من
زمین را و زمین خراب و خالی و تاریکی بود
و نیز در فصل اول توریت سفر تکوین الخلائق
در آیه اول سفر ما بد
یعنی اول چیزی که خدا تعالی خلقت فرمود
آسمان و زمین بود ~~و نیز در آیه ششم~~
~~در ششم آیه مفصل است~~ و زمین تهی و ویران
و تاریک بود بر روی الجبر و روح مخلوق خدا بر روی
آبها ظاهر شد
یعنی خدا خواست جلدی بشر که فاصله باشد پیدا شود
میان هر دو آب پس امر بی خدا جلد را
و جدا کرد میان آب پایئی از آب بالا
پس هم چنین شد و نامید خدا تعالی آن
و جلد را

یعنی را اسمان و نیز در ایه شانزدهم
و هم در همین فصل است که حضرت الله
الهیت بعد از ان خدا تعالی دو ستاره بزرگ
افرید یکی انکه بسیار بزرگتر بود یعنی افتاب انرا
برای روشنائی روز قرار داد و انکه
کوچکتر بود انرا بود یعنی ماه انرا برای روشنائی
شب قرار داد و نیز سایر ستاره‌ها را افرید
و همه اینها را در طبقه اسمان ساکن و
مستقر کرد این مؤلف گوید از برای
وجود اسمانها صریحتر از این ایات
تو دیگر نمیشود و نیز ایه احق ظاهر دارد اینست
که افتاب و ماه و سایر ستارگان مرکوز در
فلک میباشند و نیز در فصل باب یازدهم انجیل
متی در ایه بیست و پنجم میگوید ویعن جواب داد

یَشُوعْ بَاعِطْ هَهُوءْ لِاُومُرْ
عیسی در ان وقت واو بگفت

اُودْحَا اَبْ اَدُونْ
شکر میکنم ترا ای پروردگار من خداوند

اَدُونْ هَشَامَیِمْ وَهَاارِصْ
خداوند اسمان و زمین

یعنی ای پروردگار من مالک اسمان
و زمین ترا شکر میکنم بیانکه این ایه صریح است
میگوید بر وجود اسمانها و بر انکه عیسی ع
اقرار بر بندگی خود نموده که بنده خداست
و نیز در باب بیست و هشتم همین انجیل در ایه هیجدهم

است وَیِگَشْ یَشُوعْ وَیْدَبِرْ
پیش امد عیسی و سخن گفت

اَلِیهِمْ لِاُومُرْ کُلْ هَشِلْتُونْ
بایشان و بگفت همه اقتدار را

نَاطَنْ لِیْ بِشَامَیِمْ وَبَاارِصْ
داده است بمن در اسمان و در زمین

یعنی عیسی ع فرمود بایشان تمامی اقتدار
اسمان و زمین بمن داده شده است یعنی این
اقتدار را خدا بمن داده است و این ایه نیز صریح
است بر وجود اسمانها و انکه اقتداری

که اثبات داده از ظاهر کردن معجزات
و غیر آن خدا با و داده است و او پیغمبر خدا است
و بنده او است و نیز در همین انجیل در
باب بیست و سیم در آیه بیست و چهارم میفرماید

وهیشباع بشامایم نشبع
وهر که قسم خورد بآسمان قسم خورده است

بکیسا هاالهیم وبیوشب
بکرسی خدا و بخداوند که براو مشرف است

یعنی هر که بآسمان قسم خورد بکرسی خدا و بخداوند قسم خورده است
و بخدا نیز که بران مستولی است

و نیز در مزمور یکصد و چهارم حضرت داود ع
است در آیه دویم میفرماید عطه اور
کسلماه نوته شامیم کیریعاه
یعنی آسمانها را مثل پرده بسط داده ع
و در آیه پنجم میفرماید یاصد ارص
ال مخونها بل تیموت عولام واعد
یعنی انگاه زمین را با اساسش چنین

چنین تاسیس نموده که ابد الاباد متحرک
نمیشود مؤلف گوید این دو آیه صریح
اند بر خلقت آسمانها و وجود آنها و نیز
صریح اند بر اینکه زمین اصلا حرکت
نمیکند بر خلاف فرنگیان که میگویند
زمین متحرک است و نیز در
مزمور یکصد و دویم در آیه
بیست و پنجم میفرماید

لفانیم هاارص
از قدیم زمین را

یاسدتا ومعسه یادخا
بنا گذاشتی وعمل دست قدرت تو

ستاماتیم هماه یثبدو
اسمانهاست اینها زایل میشوند
وا~~طاه~~ واطاه کلعهد
و تو باقی میمانی

یعنی ای خدایم از قدیم بنیان
زمین راکذاشتی و اسمانها
عمل دستهای تست انها زایل
میشوند و تو باقی می مانی
بدانکه مراد از دستها دستهای
قدرت خدا است مؤلف
کوید در این ایه ذکر خلقت
اسمانت و زمین و فانی

و فانی شدن انها را میفرماید
و دلالت بر وقوع قیامت
نیز دارد و نیز در مزمور

یکصد و سیم در ایه ~~...~~
دوازدهم
یازدهم می فرماید ~~...~~
رکی لکبه ستامایم عل ها ارص
زیراکه مثل بلندی اسمانها بر زمین
کابر حسدو عل یرااو
عظیم است تفضل او بر ترسندکان او
کرحق مزراح میمعراب
و مثل دوری مشرق از مغرب
هرحیق میمنو ات پشاعنو
دور کرده است از ما مر تقصیر ما را

یعنی زیرا که مثل ارتفاع آسمانها از
زمین رحمتش بر ترسندگانش
عظیم است و مثل تفاوت
مشرق از مغرب گناهان ما را
از ما دور کردانیده است ونیز در
همین مزمور در آیه نوزدهم میفرماید
خدا تخت خود را یعنی تخت قدرت
خود را در آسمانها استوار کرده
و مملکتش بر همگی مسلط است
ونیز در مزمور یکصد و دوم در آیه
نوزدهم میفرماید خداوند [2] از آسمانها ۲ از ارتفاع مقام مقدس خود
بر زمین نظر مینماید تا آنکه ناله اسیر
مشرکان را بشنود و آنها را رهائی
دهد بدانکه این آیات که گفتیم
همه صریح در [illegible] وجود آسمانها میباشند

میباشند ونیز در باب [illegible] و هفتم انجیل متی
در آیه یازدهم حضرت عیسی [illegible] میفرماید [illegible]
[illegible] آسمان و زمین [illegible] داده [illegible] یعنی
این اقتدار را [illegible] داده [illegible] در مزمور
یکصد و دوم [illegible] در آیه [illegible]
[illegible] از ارتفاع مقام مقدس خود [illegible] خداوند از
آسمانها بر زمین نظر مینماید تا آنکه ناله اسیر مشرکان
را بشنود [illegible] در آیه [illegible] و نهم میگوید [illegible]
از قدیم بنیان زمین را نهادی و آسمانها عمل دستهای
تست آنها زایل میشوند [illegible]
یکصد و سوم در آیه یازدهم میفرماید زیرا مثل ارتفاع
آسمانها از زمین رحمتش بر ترسندگانش عظیم است
و مثل تفاوت مشرق از مغرب گناهان ما را از ما
دور کرده است و نیز در همان مزمور در آیه
نوزدهم میفرماید خدا تخت خود را در آسمانها استوار
کرده و مملکتش بر همگی مسلط است [illegible]
مزمور یکصد و [illegible] در آیه [illegible] است و آسمانها را مثل
[illegible]
[illegible] آسمانش چنانکه [illegible]
[illegible] این آیه [illegible]
[illegible] بر خلقت آسمانها [illegible]

[illegible]

~~همچنین در باب ... هرگاه ... ملکوت آسمان~~

۲ چنین در جای ...

همچنین است و نیز در باب پنجم انجیل متی در آیه هیجدهم

الست تا آسمان و زمین زایل نشود یک نقطه ...

همین باب سه موضع ذکر ملکوت آسمان را

فرموده است و نیز در همین انجیل در باب ششم

در آیه نوزدهم عیسی ۴ میفرماید گنجها برای

خود در زمین نهید جایکه بید و زنگ ...

خراب سازند و دزدان نقب و غارت مینمایند

بلکه گنجها جهت خود در آسمان بنهید و نه جایکه

که بید و نه زنگ خراب سازند و دزدان نقب و

غارت نمی نمایند و نیز در همین انجیل در باب

~~یازدهم در آیه بیست و پنجم میفرماید ...~~

~~مالک آسمان و زمین ...~~

و نیز در همین انجیل در باب شانزدهم در آیه نوزدهم

عیسی به پطرس میفرماید هر چه بر زمین ببندی در آسمان

نیز بسته گردد و آنچه در زمین بگشائی در آسمان

نیز گشاده است و نیز در همین انجیل در باب هیجدهم

در آیه هیجدهم نیز همین فقره را فرموده است و نیز در

همین انجیل ... در همین باب در آیه دوم عیسی ۴

عیسی ۴ میفرماید تا تضرع و زاری نکنید و مثل طفل

کوچک نشوید هرگز داخل ملکوت آسمان نخواهید

رسید و در آیه دهم همین باب میفرماید زنهار یکی

از صغار را حقیر نشمارید زیرا که ملائکه ایشان

همیشه در آسمان مشاهده میکنند و نیز در همین

انجیل در آیه سی ام ... ملائکه خدا

در آسمان میباشند و نیز در همین انجیل

~~باب بیست و ... آیه بیست و دوم ...~~

~~با آسمان قسم خورده ...~~

~~...~~ و نیز در همین

انجیل در باب بیست و چهارم در آیه بیست و نهم

میفرماید و فوراً بعد از مصیبت آن ایام آفتاب

تاریک گردد و ماه نور خود را نخواهد داد و ستارگان

از آسمان فرو ریزند و قوای افلاک متزلزل

گردد و در آیه سی و پنجم میفرماید آسمان و زمین

زایل میشود لیکن کلمات من هرگز زایل نشود

و نیز در انجیل مرقس در باب سیزدهم در آیه

بیست و چهارم و آیه بیست و پنجم میفرماید و در آن

روزها بعد از آن مصیبت خورشید تاریک گردد

و ماه نور خود را باز گیرد و ستارگان از آسمان

فرو ریزند و قوای افلاک متزلزل خواهد گشت

مؤلف گوید این آیه و آیه بیست و نهم دلالت میکند ...

و نیز در باب دویم انجیل لوقا در آیه پانزدهم
میفرماید و چون ملائکه از نزد ایشان باسمان
صعود میکردند و نیز در همین انجیل در
باب چهارم در آیه بیست و پنجم میفرماید که در
ایام الیاس وقتیکه آسمان مدت سه سال
و شش ماه بسته ماند یعنی باران نبارید قحطی
عظیم در تمام زمین پیدا شد و نیز در همین
انجیل در باب ششم آیه بیست و سیم حواریین
میفرماید اینکه اجر شما در آسمان عظیم است

و نیز در باب دوازدهم ~~انجیل~~ همین انجیل آیه
سی و سیم میفرماید انچه دارید بفروشید و صدقه
بدهید و کیسه‌ها بسازید که کهنه نشود و گنجی
را که تلف نشود در آسمان جائیکه دزد نزدیک
نیاید و بید تباه نسازد و نیز در همین انجیل
در باب پانزدهم آیه هفتم میفرماید بشما میگویم
~~بهمین منوال~~ خوشی که در آسمان رخ میدهد بسبب
توبه یک گناهکار بیشتر است از خوشی ~~بسبب~~ خوشی نود ۲ کرده از
و نه عادل که احتیاج بتوبه ندارند و نیز در
باب هفدهم همین انجیل آیه بیست و چهارم
است زیرا چون برق که از یک جانب ~~آسمان~~
زیر آسمان لامع شده تا جانب دیگر زیر آسمان

آسمان درخشان میشود و در آیه بیست و نهم
است روزیکه لوط پیغمبر ع از سدوم بدر شد
آتش و کوگرد از آسمان بارید و همگی را
هلاک ساخت و نیز در انجیل یوحنا در باب
سیم در آیه دوازدهم عیسی ع به ~~نیقودیموس~~
نیقودیموس ربی یهود میفرماید چونکه شما را
از امور زمینی سخن گفتم باور نکردید پس هرگاه از
امور آسمانی با شما سخن رانم چگونه تصدیق
خواهید نمود و در آیه بیست و هفتم است که یحیی ع
فرمود هیچ کس چیزی نمیتواند یافت مگر آنکه از آسمان
باو داده شود و نیز در باب ششم ~~انجیل~~ انجیل
یوحنا چند موضع ذکر آسمان را میکند و نیز در
انجیل یوحنا در باب هفدهم در آیه اول مذکور است
که عیسی ع چشمان خود را بطرف آسمان بلند کرد
و دعا کرد و نیز در کتاب اعمال رسولان در باب
دویم در آیه دویم مذکور است ~~ناگاه صدائی از آسمان~~
آمد آوازی چون صدای وزیدن باد شدید از
آسمان آمد و تمام آن خانه که در آنجا نشسته بودند
پر کرد و در آیه ~~...~~
نوزدهم است که خدا بیوئیل نبی ع گفته که خدا فرموده
~~...~~ از بالا در افلاک عجایب و از پائین
در زمین آیات خون را از خون و آتش و دود بسیار
و کرم بظهور خواهم آورد و نیز در فصل یازدهم

۲ ماه بعد ... در وقت ظهور فنا ... هر ... خواهند

کتاب ایوب پیغمبر در آیه هشتم و نهم مذکور است آیا بتجسس
خدا تعالی را دریافت توانی کرد و خدای قدیر را بکنهش
توانی رسید از آسمانها اعلی تر است چه توانی
کرد از اسفلها عمیق تر است چه توانی دانست
و نیز در فصل بیست و هشتم همین کتاب [illegible] خدا
در آیه دوازدهم است آنچه در تمامی زیر آسمانها
می بیند و نیز در فصل سیم کتاب امثال سلیمان پیغمبر
[illegible] در آیه نوزدهم است خدا بحکمت خود زمین
را بنیان کرده و آسمانها را بفطانت خویش [illegible]
آراسته ساخت و نیز در فصل سی و چهارم کتاب
شعیای پیغمبر در آیه چهارم است و تمامی عساکر
آسمانها گداخته و صحف آسمانها مثل طومار پیچیده
خواهند شد و نیز در فصل چهل و چهارم همین کتاب است
در آیه بیست و چهارم [illegible] خدا که ترا در رحم مصور
ساخت چنین میفرماید من خداوند آفریننده همه
اشیاء میباشم آسمانها را بتنهایی مبسوط ساختم
و زمین را از جانب خود گسترده‌ام و نیز در فصل چهل و نهم
همین کتاب در آیه سیزدهم است ای آسمانها ترنم
نمایید و ای زمین وجد نمایید و ای کوهها بلبانگ
ترنم ترنم که خدا [illegible] [illegible] تسلی داده
است و نیز در فصل شصت و چهارم همین کتاب در
آیه اول است ای کاش آسمانها را شق میکردی

میکردی و نیز در فصل شصت و ششم همین کتاب در
آیه اول است خدا میفرماید آسمانها کرسی منست
و زمین قدمگاه منست و نیز در فصل هشتم کتاب ارمیای
پیغمبر در آیه اول و دوم است خدا میفرماید
که در آن زمان استخوانهای [illegible] پادشاهان
یهودیان و سروران ایشان و کاهنان و ساکنان
اورشلیم را از قبور ایشان بیرون خواهند کشید
و ایشانرا در برابر آفتاب و ماه و تمامی عساکر
آسمانها که ایشانرا دوست داشتند و عبادت و سجده میکردند
خواهند گذارد و ایشان جمع [illegible] دفن نکرده
بجای سرگین بر روی زمین خواهند بود و نیز
در فصل سی و یکم همین کتاب در آیه سی و هفتم
است اگر پیموده آسمانها از بالا ممکن باشد
و تفتیش اساس زمین در پایین ممکن باشد
من نیز همگی اولاد اسرائیل را بجهت آنچه که عمل نموده‌اند
رد خواهم نمود و نیز در فصل پنجاه و یکم همین
کتاب [illegible] در آیه پانزدهم و شانزدهم است
آنکه زمین را بقوت خود [illegible] و عالم را بحکمت خویش
ثابت نمود و آسمانها را بفطانت خود منبسط
ساخت آنکه بآواز خود ابهای بسیار در آسمانها
موجود میسازد و ابرها را

متصاعد میکرد انفجارها را در میان با ماند می
چهارم و با حرارت تمامی خود را خارج مینماید
و نیز در فصل سی و دویم کتاب حزقیل پیغمبر است
که میفرماید خطاب الهی بمن رسید که بگو
به پادشاه مصر بگو تا اینکه در آیه هفتم است سر تو
و هنگامیکه ترا منطفی میکردانم آسمانها را بالای
خواهم پوشانید و ستارگان آسمانها را تاریک
خواهم کرد و آفتاب را در ابرها خواهم
پوشانید و ماه نور خود را ساطع نخواهد کرد
و همه ستارگان درخشنده ~~آسمان~~ آسمانها را
فوق تو تاریک خواهم کرد و بر زمینی که تو هستی
ظلمت ~~خواهم~~ و تاریکی باشد و نیز در فصل هفتم
کتاب دانیال پیغمبر حکایت خوابی است
~~که طولانی است و در آن~~ که دانیال دید و آن بیان
طولانی است تا اینکه در آیه سیزدهم و چهاردهم است
که در عالم خواب دیدم از میان آسمان از ابر
کسی آمد که مانند فرزند انسان بود تا رسید بنزد آن
~~بیمهری~~ ~~[illegible]~~ پیر سالخورده که بر روی
کرسی نشسته بود و هزاران هزار خدمتکاران
خدمت او را میکردند و ربها ربها در پیش روی
او ایستاده بودند و به آنجا دیوانه کرده نشسته

۲ بیان میکند که آسمانها [illegible]

نشسته بود و با شخصی که از میان آسمان
ابر بنزد او پدید آمده شد با و تسلط و عزت
و پادشاهی و مملکت و مقتدر شد که همه قومها
و امتها و اهل لغتها او را خدمت نمایند
و تسلطی باو داده شد که از او باز گرفته
نشود و پادشاهی باو داده شد که همیشه
~~[illegible]~~ بماند و تباه نشود و بعد از آن
تفصیلی میفرماید تا اینکه در آیه بیست و هفتم
میفرماید و مملکت و سلطنت و عظمت مملکت
در زیر تمامی آسمانها بقوم مقدسین خدا تعالی
تسلیم خواهد شد که سلطنتش سلطنت
دائمی است و تمامی اهل مملکتها همه او را
خدمت خواهند کرد و اطاعت خواهند نمود

مؤلف گوید تمامی این فقرات صریح است
بر وجود آسمانها و نیز تمامی این فقرات
خواب دانیال صدق بر خاتم انبیاء میکند
و مراد بسلطنت ابدی آنست که دین آنحضرت

تا قیامت باقی خواهد بود و بعد از آن حضرت پیغمبری
دیگر نخواهد آمد و در زمانه ظهور حضرت
امام زمان عجل الله فرجه جمیع مردم روی
زمین را از هر مذهب و ملتی که باشند
موافق احادیث بسیار همگی مسلمان خواهند
شد و دین خاتم انبیاء را اختیار
خواهند نمود و در حق رتبه و بسیاری از کتب انبیاء داده
پیغمبران گذشته خبر از ظهور حضرت امام زمان ع
میدهند چنانچه در کتاب هدایة الطالبین
و کتاب جامع المواعظ نوشته ام و امت
آنحضرت هم واضح است که اعتقادات آنها
و عبادات و طاعات آنها از سایر امتها
بهتر است و صدق و تمام مقدسیه بر امت
آنحضرت محل شبهه نیست و نیز در فصل
دوازدهم کتاب حضرت حزقیل ع
در آیه اول مذکور است خدائی که آسمانها را
منبسط و زمین را مؤسس کرده این
و روح انسان را در جوفش مصور مینماید

مینماید مؤلف گوید آیاتی که دلالت
دارند بر خلقت آسمانها و وجود آنها
و اینکه ستارگان در آسمانها میباشند غیر
از آنچه گفتیم در کتب پیغمبران بسیار است
و چون بنای این رساله بر اختصار
است اکتفا نمودیم به آنچه گفتیم و نیز میگوئیم
دعاهائی که حضرت موسی ع و حضرت عیسی ع
و سایر پیغمبران میخواندند عبارات آنها صریح اند
در خلقت آسمانها و وجود آنها و اینکه ستارگان
در آسمانها میباشند نه اینکه معلق وار در میان
هوا گردش نمایند تا آیات قرآن مجید
و دعاهائی که از خاتم انبیا و اوصیای آنحضرت
و احادیثی که از آنها وارد شده است که همه آنها
صریح اند بر خلقت آسمانها و وجود
آنها و بودن ستارها در آسمانها بقدری
است که اگر بخواهیم همه آنها را ذکر نمائیم کتاب
بزرگی میشود و از برای کسی که شعور
بلکه و انصاف داشته باشد و عصبیت را

بکنار بکذارد همین قدر کفایت میکنند

فصل ششم در بیان جواب
از سؤال ششم است و آن اینست که
طایفه از فرنکیان منکر طوفان نوح شده اند
و نیز منکر هستند یاجوج و ماجوج و منکر بهشت و دوزخ
شده اند و میکویند ما تمام دنیا را سیر
کرده ایم و سدّ یاجوج و ماجوج و بهشت
دوزخ را ندیده ایم ~~پس در جواب ایشان~~
و نیز بعضی از ایشان کفته اند طوفان نوح ع
واقع شد و لکن تمام روی زمین را نکرفته
~~پس در جواب میکوییم پس ...~~
پس جواب ایشان را از چند وجه میکوییم اول
آنکه این سر قصه در همه کتب تواریخ و
[illegible] وکتب احادیث [illegible] تواریخ نوشته شده و ضبط کرده اند
[illegible] و اشتهار اینها بحدی است که یقین حاصل
میشود و انکار اینها ~~انکار~~ موجب انکار
بدیهیات است دوم آنکه ما بدلیل [illegible]
بدلیل و برهان ثابت کرده ایم در کتاب

[illegible]

کتاب هدایة الطالبین و نیز در این رساله
هم بوجه اختصار ثابت کردیم که قرآن
مجید کلام الهی و معجزه پیغمبر آخر الزمان ص
است و در قرآن [illegible] تصریح باین
قصه [illegible] شده است دیکر جای شبهه نیست
و نیز احادیث بسیار از خاتم انبیا ص
و اوصیای الشهدا در خصوص این
قصه رسیده است بعددی که قطع حاصل
میشود و شبهه [illegible] باقی نمی ماند سیم آنکه
در کتاب توریة نیز [illegible] تصریح بوقوع
طوفان نوح ع شده است از آنجمله در توریة
در سِفر تکوین الخلایق در فصل هفتم در
[illegible] این [illegible] سفر باید وَحَمِیمْ کاث رُود
بسیار شدند وان ابها
مَادْ مَادْ عَلْ هاارص
بی نهایت بی نهایت بالای از زمین

[illegible]

وَیَخُوتُو کُلُّ هِمَا دِیْم
وپوشانید همه کوههای

هَکَبُجِیْم آسِتْر طَمَحَطْ کُلْ
بلندرا آبچه زیر تمام

هَشْمَائِیْم یعنی ابها بسیار بیاره
اسمان بودند

برزمین غلبه کرده تمامی کوههای بلندی
که دروی بی کلی اسمان بودند زیر آب پوشیده
شدند و در چند ایه بعد از این ایه
میفرماید و ابها از بالا پانزده ذراع غلبه کرده بر کوهها
وان کوهها پوشیده شدند و تمامی صاحب
جسدی که بر روی زمین حرکت میکرد
از مرغ و بهیمه و حیوان و از کل حشرات
که بر روی زمین می جنبید با تمامی انسان
مردند و هر انچه نسیم روح حیات در
دماغش بود از انچه در خشکی بود مردند

~~مردند و هر ذی حیاتی که بر روی زمین~~
~~انسان و بهیمه و حشرات تا مرغ هوا از پیش~~
~~بر طرف شدند بلکه از زمین بر طرف~~
گشته و تنها نوح و انانی که در کشتی با او
بودند باقی ماندند و ابها یکصد و پنجاه روز
بر زمین غلبه کردند مؤلف گوید که این
ایات توریة صریح است در وقوع طوفان نوح
و انکه ابها تمام روی زمین را گرفت
پس در این شبهه کردن و در انکه تمام زمین را
گرفت هیچ وجهی از برای ان نیست
و بی معنی است وجه چهارم انست که
میگوییم طوفان نوح ع در بهشت شداد و سد
یاجوج از خبر متواتر ثابت شده است بطوریکه ۳ و ما جوج
شبهه در ان نمیتوان کرد و معنی خبر متواتر
را در کتاب هدایة الطالبین و در کتاب
هدایة المسترشدین بتفصیل گفته ایم و در
اینجا نیز بروجه اختصار میگوییم که خبر متواتر

[illegible marginal notes]

عبارت است از خبری که عدد نقل کنندگان

ان در همه طبقات بحدی رسیده باشد که

عقل سلیم قطع نماید باینکه محال است بحسب

عادت ساختگی کردن این قدر جمعیت بر

دروغ [crossed out] و بعبارت دیگر گفته اند [crossed out]

خبر متواتر عبارتست از خبر دادن

جمعی بسیار که خبر انها بنفسه افاده

یقین بکند مثلا ما [crossed out] لقمان را افلاطون

و جمشید را سکندر و رستم را ندیده ایم

ولکن از خبر متواتر که بما رسیده یقین داریم

که اینها همه بوده اند و شبهه اصلا نداریم

و نیز بلادی که دور میباشند مثل شهر

چین و کشمیر و هند و سند و مانند اینها

ما اینها را ندیده ایم ولکن از خبر متواتر

یقین داریم که این شهرها حالا هستند

و شبهه در ان نداریم و هم چنین معجزات

پیغمبران را که ما ندیده ایم بلکه بخبر متواتر

حضرت آدم و شیث و ادریس و نوح و ابراهیم و یعقوب و داود و سلیمان و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام را نیز ما ندیده ایم

متواتر ثابت شده است پس [crossed out]

میگوییم هم چنانکه امدن پیغمبران [crossed out]

[crossed out] و معجزات انها و امدن ان اشخاص

دیگر و بلاد بعیده که ما انها را ندیده ایم از

خبر متواتر برما ثابت شده است هم چنین

طوفان نوح و بهشت شداد و سد یاجوج

و ماجوج نیز از خبر متواتر برما ثابت شده

است و بقدری که از خبر متواتر [crossed out]

[crossed out] امدن خود نوح و خود اسکندر و خود

شداد برما ثابت شده است و یقین بهم رسانیده

ایم هم چنین طوفان نوح و بهشت شداد

و سد [crossed out] اسکندر [crossed out] برما ثابت شده است

و یقین بهم رسانیده ایم و بهمان قدر یقینی که

[crossed out] بامدن خود انها از خبر متواتر داریم

همین قدر هم یقین از خبر متواتر بطوفان

و بهشت و سد انها داریم اسم نوح [crossed out]

ذکر [crossed out] طوفان و شداد و اسکندر را کرد

می برند طوفان و بهشت و سعی انها بند هم
میرسد بلکه طوفان نوح ضرب المثل شده است
که هر کسی که صدمه زیادی باو رسید خودش
میگوید طوفان نوح بسر من امده و دیگران
هم میگویند که طوفان نوح بسر او امد و نیز
[struck through] بهشت شداد و ادعای خدائی
او ضرب المثل شده است و هم جنت شداد ساختن
او سکته که کاد نیز یکی جزو ضرب المثل شده است
[struck through] و تمامی شعرای عرب و عجم این
امور را در اشعار خود ذکر نموده اند و در
جمیع تواریخ و قران مجید و احادیث اهل
السلام این مطلب مذکور است که
اگر کسی اینها را بنویسد کتاب [struck through]
بسیار بزرگی میشود و چون فرنگیان منکر
قران و احادیث اهل السلام و تواریخ
سایر ادیان میباشند و اینها را قبول

[illegible]

قبول نمیدارند از این جهت حق از کتاب
تورات [struck through] که کتاب احکام
انهاست و قبول دارند دلیل برای طوفان
نوح از برای انها اوردیم و نیز از جهت متواتر
که ایشان هم پیغمبران و معجزات انها
و هم سلاطین و حکما [struck through] و علمای
معتبر و بلاد بعیده [struck through]
و غالب امور دیگر باور میکنند دلیل برای
انها اوردیم که دیگر نتوانند انکار نمایند
[struck through] زیرا که با وجود اثبات
اینها بطریق متواتر اگر کسی انکار نماید باید انکار
جمیع پیغمبران و ادم صابی و غیر انها از انچه
گفتیم بنماید بلکه چنین کسی باید منکر یقین
سوفسطائیه انکار بدیهیات واضحه
و محسوسات ظاهره را بنماید و چنین
کسی از دایره انسانیت و عقل سلیم خارج
است و بدانکه انچه گفتیم که طوفان و سعی

[illegible]

اسکندر به بهشت شداد از جمله متواترات یقینی شده
است همچنین قدر یقینی است که طوفان نوح
واقع شد و تمام زمین را گرفت و جمیع انسان
و حیوانات را هلاک کرد ولیکن اینکه
چند روز باران بارید و چه قدر آب
بالای کوههای بلند را گرفت و طول
و عرض کشتی چه مقدار بود و عدد اشخاص
که در کشتی بودند چند نفر بودند این جزئیات
یقینی نیست بلکه اختلافی در این جزئیات
جزئیات هست و نیز کیفیت[۳] بهشت شداد
یقینی نیست و نیز کیفیت ... که از چه چیز
ساختند و طول و عرض آن چه قدر بود
اینها یقینی نیست[۲] بلی در احادیث و تواریخ
تفصیلات این سه فقره مذکور است
~~و بعضی گفته‌اند که ما بهشت شد~~
و اینکه بعضی گفته‌اند که ما بعلم جغرافیا تمام
نقاط کره زمین را می‌شناسیم چنین بهشت
شدادی ندیده‌ایم و لکن بعضی ابنیه

[illegible]

ابنیه قدیمه را مثل بابل و نینوا که در جزائر
و صحراها نیز دیگر به بهشت شداد است دیده‌ایم
این حرف بی‌معنی است دلیل که بسیاری از
چیزها هست که خدا تعالی
بجهت حکمتی و مصلحتی از اینها پنهان می‌فرماید
مثل بهشت شداد چنانچه[۲] در حدیث وارد
شده است که به جهت حکمتی خدا از نظر خلق
پنهان کرده است و از این قبیل چیزها
که خدا مخفی بجهت مصلحتی از اینها کرده
در فهم ما بسیار است که اگر آنها را ذکر نمائیم
بطول می‌انجامد بلی[۲] بهشت شداد و
همه گنجهای عظیم را خدا از نظر خلق پنهان
می‌فرماید[۳] تا که حضرت امام زمان قائم آل
محمد صلی الله علیه و آله ظهور فرماید
و آنها را بردارند و مخارج جنگی با کفار
نمایند تا آنکه همه اهل زمین مسلمان
شوند و دین خاتم انبیا را همه اختیار نمایند

۱۲ از نظر خلق [illegible]

۱۲ از بعضی احادیث مستفاد میشود [illegible]

و عالم را پیدا نه عمل و داد نماینده بعد از آنکه
پس از ظلم و جود مثله باشد بتفصیلی که در
کتب [illegible] احادیث مذکور است که اگر بخواهیم
آنها را ذکر نمائیم مطلب بطول می‌انجامد
و بنای این رساله بر اختصار است

فصل هفتم در بیان [illegible]

~~در خصوص بطالت [illegible] نصاری است~~
[illegible] جواب از سؤال هفتم است
~~[illegible] جواب [illegible]~~
~~[illegible] نصاری [illegible] خواهی [illegible]~~
[illegible] پس میگوئیم که این کتاب توریة
و چهار انجیل و سایر کتب پیغمبران که حالا بزبان
عربی و فارسی و ترکی و هندی ترجمه
کرده‌اند و باطراف عالم فرستاده‌اند اینها
توریة و انجیل اصلی آسمانی نیستند بلکه بعضی
عبارات و احکام توریة و انجیل اصلی و عبارات
انجیل اصلی گاهی در آنها هست و غالب
چیزهائی که در آنها هست همه دروغها

دروغها و من خرفاتی است که جمعی از پیشوایان
آنها داخل در آنها کرده‌اند و بعض تغییرات
~~[illegible]~~ بسیار در آنها کرده‌اند که در کتاب
هدایة الطالبین و هدایة المسترشدین
این مطلب را بتفصیل ذکر نموده‌ام و در این رساله نیز [illegible]
هم بر سبیل اختصار ذکر نموده‌ام و بعد از این
هم در این رساله [illegible] بر وجه اختصار ذکر
خواهیم نمود و این واضح است که آنچه در این
کتابها نوشته‌اند که خداوند عالم العیاذ بالله
رؤیت میشود و جمعی از پیغمبران او را رؤیت
کرده‌اند و جسم است و غذا میخورد همه کفر
محض و دروغ است [3] و نیز آنچه در این کتابها
نسبت بت‌پرستی و زنا و شرب خمر به پیغمبران
عظام داده‌اند همه دروغ و کفر محض است
و نیز نصاری که [illegible] به خدا قائل‌اند
کفر محض است [4] [illegible] و واضح است که نگاه داشتن
این کتابها ~~[illegible] و خواندن آنها حرام~~
و محافظه کردن آنها از پاره شدن و نسخه کردن آنها

۲ انها هم و درس دادن انها و درس خواندن انها و خریدن و فروش ۲

هم باعث گمراه شدن عوام کالانعام میشود ~~بلکه جایز است~~ بلکه واجب است بر هر کسی که قدرت دارد انها را از دست عوام بگیرند و نیست و نابود کنند بلی هر گاه ~~...~~ از علمای اهل اسلام کسی بخواهد رد بر انها بنویسد و باین جهت این کتابها را نگاه دارد

حرام است و شبهه نیست که خواندن اینها

* از برای او جایز است و شبهه در این نیست که عوام هرگاه این کتابها را بخوانند اعتقاد انها در حق خدا و پیغمبران فاسد میشود و سبب کفر انها میشود و میگویند پیغمبران بعد از انیکه پیغمبران این گناهان را بکنند ما چرا نکنیم و از این معلوم میشود که مقصود انها از انیکه این کتابها را بچندین زبان ترجمه کرده اند و مکرر انها را چاپ کرده اند و در اطراف عالم منتشر کرده اند این بوده که عوام ~~... اهل اسلام را~~ گمراه نمایند خلاصه انست که یهود این احکامیکه

و نصاری میگوییم صح

این احکامیکه شما ~~یهود و نصاری~~ دارید قطعی است که احکام دین حضرت موسی و حضرت عیسی ع نیست بلکه حضرت موسی و عیسی در روز قیامت از شما بیزاری خواهند جست و مواخذه خواهند کرد و این توریة و چهار انجیلی که ~~...~~ حالا دارید و بچند لغت انها را ترجمه کرده اید و باطراف عالم منتشر کرده اید و مفت بمردم داده اید خود شما و سایر اهل مذاهب همگی بر دارید و ملاحظه کنید که چه قدر اختلاف خود اینها با یکدیگر دارند و هر کدام بر خلاف یکدیگر چیزی نوشته اند از انجمله در نسب عیسی در انجیل متی در باب اول نوشته است عیسی پسر داود و داود پسر ابرهیم بود و در انجیل لوقا در باب سیم گفته است عیسی پسر یوسف و یوسف پسر هالی و و در انجیل مرقس در باب اول گفته است

[illegible]

عیسی مسیح پسر خدا بود در انجیل یوحنا در باب
۲ ذکر از لیت والوهیت کلمة الله یعنی عیسی اول گفته است ۲ که در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد
خدا بود و کلمه خدا بود همین در ابتدا نزد خدا
بود همه چیزی بوساطت او آفریده شد
و بوسیله غیر او چیزی از موجودات وجود
نیافت اینست عبارات اناجیل چهار انجیل
ملاحظه کنند چه قدر اختلاف با یکدیگر دارند
یکی چنانچه متی میگوید عیسی پسر داود پسر
لوقا میگوید پسر یوسف پسر مرقس میگوید
پسر خدا یوحنا میگوید خدا بود و شریک
با خدا بود در ازل بود و همه موجودات بوسیله
او وجود یافت پس میگوئیم که این چهار نفر
که بر خلاف یکدیگر نوشته اند اگر هر چهار
صحیح باشد پس نصاری جواب بگویند
که کدام صحیح است و کدام باطل است خلاصه
اینست که غالب مطالب این چهار انجیل بر خلاف
یکدیگر است پس معلوم میشود که همه باطل است
۲ مثل جبرائیل و پادری ولیم و حق در کتاب هدایة المسترشدین
از امراء و خلفاء و پیشوایان اینها ۲ بیت
و غیر اینها

ثابت کرده ام که تحریفات و تغییرات بسیار
در توریة و انجیل کرده اند و این توریة
و انجیلی که حالا در دست دارند کتب آسمانی
نیستند و نبطلیق ثابت کرده ام که یهود
و نصاری جوابی نمیتوانند بدهند مگر آنکه
قبول نمایند هدایة المسترشدین را بر دارند
و ملاحظه نمایند تا آنکه بر آنها همه روشن
شود مثل آفتاب که این کتابهائی که حالا
در دست دارند محل اعتبار نیستند حضرت
عیسی ع در انجیل در آیات بسیار
مواضع بیشمار خودش اقرار نموده است
که من بنده خدایم و مرا برسالت فرستاده
است از آن جمله در فصل هفدهم انجیل
یوحنا در آیه سیم ذکر کرده است که حضرت عیسی ع مینماید -

وَدِه هُوْ حَيِّ عُوْلاَمْ لادَعَطْ الْهَا
واین اولت حیات ابدی بدانستن ترا
لَيِّنْغَا اِلْهَا اِمِّطْ وَاِلْ يَشُوعْ
بتنهائی خدای راست حقیقی و هم عیسی

حاشا که مسیح ~~...~~ انشاء الله ... [برسالت فرستاد]

مسیح را
یعنی حیات ابدی اینست که بشناسند ترا اینکه
خدای واحد حقیقی هستی و بشناسند عیسی
مسیح را که برسالت او را فرستاده و بدانکه
این کلام آنحضرت صریح است در اقرار نمودن
آنحضرت بتوحید خدا و اینکه بنده خدا و پیغمبر
اوست و از این قبیل آیات در چهار
انجیل بسیار است که آنحضرت اقرار صریح
کرده است باینکه بنده خدا و پیغمبر اوست
که اگر همه را ذکر نمائیم کتاب بطول می‌انجامد
و با وجود این نصاری او را خدا یا پسر خدا
میدانند و طایفه از ایشان میگویند خدا با عیسی
متحد شده است و فرقه دیگر از ایشان میگویند
خدا حلول کرده است در عیسی و فرقه ...
~~... میگویند از ایشان ...~~
یگانه و بعضی دیگر از نصاری که داخل

داخل فرقه‌های یعقوبیه‌اند میگویند عیسی
بنده خدا و پیغمبر خدا نیست لکن عیسی خدا است
دیگر پسر خدا بودن ~~...~~ [معنی ندارد] و اگر پسر
خدا است خدا بودن او معنی ندارد و اگر میگویند
هم خدا است و هم پسر خدا است که محال بودن
و باطل بودن آن اظهر من الشمس است و اگر
میگویند هم خدا است و هم پیغمبر خدا است این
واضح است که خدا نمیتواند که پیغمبر باشد
و پیغمبر هم نمیتواند که خدا باشد ~~...~~
~~انجیل یوحنا در انجیل ...~~
عیسی تصریح کرده است باز لیت و الوهیت
عیسی و گفته است هر چیزی بواسطه عیسی
آفریده شد و بوسیله غیر او چیزی از موجودات
وجود نیافت در این صورت از علما و پادریان
نصاری سؤال میکنیم که اگر عیسی ... پس
... عیسی را باعتقاد خود
... آورده ... ایشان که
~~در ترجمه ... آسمان و زمین~~

... هدایة المسترشدین ... مذهب نصاری ... قائل ... ثابت ...

از هم بگسلد و آفتاب و ماه و سایر کواکب
هم از حرکت باز ایستند و رشته عالم از هم
گسیخته و خراب گردد
از اینها گذشته از اینها گذشته میگوئیم که
کسی که از شکم زنی بیرون آید که مدت
کثافات است و [illegible] واضح است که اطفال ۲ خدا نیست و بدانکه
تا مقام جان کندن پنج گونه تغییر کلی
است اول نطفه است دویم علقه است
سیم مضغه است چهارم عظام است پنجم
اکتساء لحم است که مقام ولوج روح است
و تا در شکم است غذای او خون حیض
است و بعد از تولد از خون حیض شیر میشود
و شیر میخورد پس مکرر از صورتی بصورتی
دیگر منتقل تا آنکه خدا او را بصورت انسان ۳ میشود
خلق میفرماید و [illegible] خلاصه اینکه صورت
و تبدیل و تغییر که دلالت بر نهایت نقص
و احتیاج و مخلوقیت دارد در او مثل آفتاب

آفتاب روشن است و تا در رحم است آنجا
محل فضولات و نجاسات و کثافات است
و بعد از تولد بول و غایط میکند و محتاج بخوردن
و آشامیدن و خوابیدن و محتاج بجماع
و سایر چیزها دارد و مرض و درد عارض او
میشود و از [illegible] ملحق پس در
از صورت چنین کسی چگونه قابل خدائی میشود
و واضح است که این از محالات بدیهیه و
ممتنعات عقلیه است پس همچه در ابطال
۲ علاوه بر آنچه گفتیم مذهب شما که عیسی را خدا میدانید کفایت
میکند و نیز چون یهود همیشه قصد اذیت
عیسی ع را داشتند مکرر آنحضرت از ترس
آنها فرار میکرد بکوهها و صحراها که تا یک
عید نشود چگونه میشود که آنحضرت خدا یا پسر حقیقی
خدا العیاذ بالله باشد و از جهت اینکه
که عبید ذلیل خدا میباشند اینقدر بترسد
و فرار کند و او را اذیت نمایند و چاره نتواند
بکند اینها نتوانند بکنند و احوالات چنین
که او را بدار کشند و باعتقاد خود نصاری

او را بقتل بیاورند و بعض از آن در انجیل یوحنا
نوشته است که جسد آنحضرت را بردند و در
قبر دفن کردند و باعتقاد اهل اسلام او را
از دار باسمان بردند ۲ و نیز در باب بیست
و هفتم انجیل متی میگوید که جماعتی از یهود
آنحضرت را نزد پیلاطس والی بردند
و همگی فریاد زدند که باید او را بقتل آوردی
والی هر چه گفت چرا او چه بدی کرده است
اینها بیشتر فریاد زدند تا آخر الامر آنحضرت را
تازیانه زدند و او را حبس نمودند تا بدار
بکشند و بعد از آنکه او را بدار کشیدند عیسی
گفت إِيلِي إِيلِي لِمَا شَبَقْتَنِي ~~یعنی الهی~~
و در انجیل مرقس باب ۱۵ عبارتست که
آنحضرت گفت الوی الوی لما
شبقتنی یعنی الهی الهی مرا چرا ترک
کردی پس آنچه گفتیم هم صریح ~~آنحضرت~~
~~اینکه آنحضرت بنده~~ منافات با خدا بودن

[illegible]

بخدا آنحضرت دارد و دلیل است بر اینکه
او بنده خدا و محتاج باو است ۲ و نیز در باب
چهاردهم انجیل مرقس است که در وقتیکه اراده
کردند آنحضرت را بگیرند آنحضرت با جمعی از
حواریون بده رفتند و چون بموضعی که
جَتْسِيمانِي نام داشت رسیدند آنحضرت
بحواریون فرمود در اینجا بنشینید تا دعا کنم
و پطرس و یعقوب و یوحنا را همراه برداشت
مضطرب و دلتنگ گردید و با ایشان فرمود
نفس من از حزن مشرف بر موت شده است
اینجا بمانید و بیدار باشید و قدری پیشتر رفته و بر
بروی بر زمین افتاده و بدرگاه الهی تضرع کشید
و زاری نماید که خدا او را از شر دشمنان
نجات دهد و مکرر دعا کرد و این فقرات
هم صریح است بر اضطراب و احتیاج و عجز
و نیاز و دعا کردن که هم دلیل بر بندگی
خدا دارد و منافات با خدا بودن دارد و نیز
در اناجیل خود نصاری هم تصریح کرده اند
با اینکه آنحضرت غالب روزها روزه میگرفت

[illegible]

بنا نکردند و عبادت خدا مشغول نبود اگر خدا
بود روزه گرفتن و بنا نکردن برای کی بود
و چه معنی داشت و نیز در انجیل متی شهادت میدهد
که شیطان حضرت را در کوه حبس نمود
جهت امتحان کردن و نیز در انجیل خود شهادت
که در روز هشتم لوکس عیسی او را ختنه کردند مؤلف گوید
انبیا پادریان نصاری شما را بجز عیسی
که او را خدا میدانید قسم میدهیم که آیا [illegible]
[illegible] با این تفصیلات که گفتیم آیا چیزی کسی
شنیده [illegible] که خدا [illegible] است اگر بگوئید جهت
آن معجزاتی که از او بظهور رسیده ما او را
خدا میدانیم جواب میگوئیم که همین معجزات را نیز
از سایر پیغمبران بظهور رسیده چرا ایشان را
خدا نمیدانید اگر میگوئید چون عیسی بی پدر [illegible]
واسطه پدر بهم رسیده او را خدا میدانیم جواب هم
میگوئیم حضرت آدم ع بی پدر و بی واسطه پدر و مادر
[illegible] بهم رسیده چرا او را خدا نمیدانید
و حوا را [illegible] پس خدا نمیدانید [illegible] قدری فکر
کنید به بینید عقل هیچ [illegible] طفلی که تمیزی داشته

داشته باشد این مزخرفات شما را باور
میکند و بعضی هم او جا میکنند [illegible] یکجا خدا
میگوئید عیسی با [illegible] الخ [illegible] و باعث ایجاد
آسمانها و زمینها [illegible] و سایر مخلوقات و
موجودات بود و یکجا میگوئید عیسی را ختنه
کردند و از ترس یهود بکوهها فرار میکرد ۲ و یکجا میگوئید
و آخر الامر او را بقتل آوردند و او را در زمین
خاک دفن کردند پس با اعتقاد شما العیاذ
بالله که عیسی را خدا میدانید خدا را ختنه
کردند و او را بقتل آوردند و در زیر خاک دفن
کردند [illegible] و این بدیهی است که اگر العیاذ بالله و عیسی
[illegible] خدا بود و باعث ایجاد
آسمانها و زمین و سایر مخلوقات بود بعضی
اینکه [illegible] عالم از هم گسیخته میشد
و خراب میشد و در هدایة الطالبین نوشته ایم
که [illegible] ذات [illegible] واجب الوجود
بالذات نمیشود اگر بخواهید خدا را بشناسید
هدایة الطالبین را [illegible] ملاحظه کنید تا انکه
خدا را بطور یقین که باید بشناسید در وقت نوشتن
این فقرات [illegible] بخاطرم آمد و آن اینست که شخصی

یک صوفی چند مریدها داشت اینها از باب
اینکه مردم عوام را مرید نمایند کسی را ارشاد
از برای آن صوفی به دروغ نقل میکردند از آن
جمله میگفتند که مراد ما هر شب بعرش میرود
اهل آن محل نزد آن صوفی آمدند و گفتند
مریدهای شما میگویند شما هر شب بعرش میروید
~~آن صوفی~~ آیا چنین است یا نه آن صوفی گفت
حاشا که تا بحال است و هو اکرم است من ناچار
باید بر پشت بام بروم بخوابم دو نفر زیر بغل مرا
میگیرند مرا ببام می برند و چون صبح میشود ۲ و بعد از آن و نزد جهت بیارند
بهمین طریق مرا پایین می آورند گفتیم حالت
که پشت بام رفتن او و پایین رفتن او چگونه
فهمیدند که بعرش نمیرود پس آن جماعت ۲ هر شب
آمدند و مریدهای او گفتند که مراد شما چنین
میگوید آنها در جواب گفتند که غلط میکند
از راه شکسته نفسی این حرف را میزند
او هر شب بعرش میرود بعینه
حکایت نصاری و حضرت عیسی ع همین
طور است که در چهار انجیل

غلط ازان جمله در ~~فصل سیم~~ نوشته شده
فصل سیم سفر تکوین الخلایق بر حذف نوشته است که بر وجه اختصار
که بعد از آنکه حضرت آدم ع و حوا ع از آن ذکر مینمایم
درختی که خدا منع کرده بود خوردند برهنه
و عریان شدند و آواز خدا را شنیدند
که در هنگام ~~وزیدن~~ نسیم روز در باغ می
خرامید پس اینها خود شان را از حضور خدا
در میان درختان باغ پنهان کردند و
خدا آدم را آواز کرده گفت کجایی آدم
جواب گفت که آواز ترا شنیدم ترسیدم
زیرا که برهنه ام و باین جهت پنهان شدم
~~و عجب از این~~ مولف گوید از این
عبارت لازم می آید که خدا جسم داشته باشد و دیده
شود و محتاج بمکان باشد
و صعود داشته باشد که آدم از او فرار کند و در
وقتیکه فرار کرد خدا علم نداشته باشد که در کجا است
و اینها کفر محض است
~~و علم او~~
بهمه ... و خلاف اعتقاد حکمای

حکمای خود نصاری میباشد پس معلوم میشود
میشود که این چیزها را جبرائیل داخل کرده است ۳ یا دیگری مثل او هم
در توریة در این فصل من حزقیال بسیار داده اند
کرا کر ذکر نمایم بطول می انجامد و نیز از آن جمله
در سفر تکوین در فصل اول در باب ...
... اول در دویم میگوید که در ابتدا خدا
آسمانها و زمین را آفرید ... و تاریکی
بر روی ... و روح خدا بر روی
آبها میجنبید ... در توریة
... در توریة ...
... روح ...
... روح صاحب ... نوشته است که ...
... و این واضح است که
العیاذ بالله که خدا روح ندارد و جسم نیست
پس مراد به روح خدا روح مخلوق خداست ...
... اول
چیزی که خدا خلق کرد نور خاتم انبیاست ...
مراد ... روح ... خاتم الانبیاست
که در توریة ... صاحب ... اگر چنانچه چیزی گفته الله
... شده است و نیز از آن جمله
تعبیر ...

در توهم ... انجیل خودشان در مواضع بسیار است چنانچه
پیش گفتیم که آنحضرت من عند خدا نبی است و
اعتقاد ... توحید الهی ...
و پیغمبر ... این نصاری
میگویند ... نفی ... این حرفها
را ... او خداست و ما او را خدا میدانیم
هر ... گوید ... ~~گفتیم ... پس~~
الحال ... پیش گفتیم ... تحریفات
و تغییرات بسیار در توریة و انجیل و سایر
کتب پیغمبران ... و تحریفات ... و کفر
امین ... داخل کرده اند ... نسبت
معاصی و کفر به پیغمبران عظام داده اند
که اینها نیز دلیل بر تغییر و تحریف و ساختگی
~~... کتاب~~
~~...~~
~~...~~
و نیز از آن جمله ... در سفر تکوین
اخلاقی در فصل نهم ...
و شراب خورده مست شد و بی ... در جا در ...

از آن جمله ... باقی در ... جزو است

[illegible]

خوردش خوابید و حام پسر نوح عورتیه پدرش
را دید به برادرهای خودش سام و یافث
گفت پس سام و یافث پوشاکی برده عقب
عقب رفته عورتیه پدر را پوشانیدند اما نوح
از مستی بهوش آمد دانست این مطلب مطلع
شد پس نفرین بکنعان پسر حام کرد که او بنده
بندگان سام و یافث باشد و سام و یافث
را دعا کرد و گفت کنعان بنده ایشان باشد
اینست مختصر آنچه در فصل مذکور مذکور است
و این بسیار عجیب است که حام گناه کند و نوح
نفرین بکنعان پسر او کند و این واضح
است که نوح شراب نمیخورد زیرا حق خلاف
عدالت و خلاف شرع نمیکند که حام گناه
کند و پسر حام را بگناه پدرش نفرین کند
پس معلوم شد که این دروغها را ساخته
اند و چرا ایم که یکی از پیشوایان نصاری
یهود وقتیکه توریة و سایر کتب انبیا را از
زبان عبری بزبان لاتینی فرنگیان ترجمه
کرده است این دروغها را داخل کرده

و در فصل ... سفر ... [illegible]

کرده است و بعد از آن فرنگیان از روی آن ترجمه
جرانیم بزبان فارسی و لغات دیگر ترجمه
کرده اند و این جرانیم از برای اینکه شراب
خوردن حضرتش و پیروان حضرتش را صورتی بدهد
این کار را کرده است ولکن خدا بینائی چشم او را
گرفت بمرتبه که در اینجا هر چه برای اثبات آن
تهمت که منظورش بود نوشته است از همان
نوشته خودش دروغ و افترای او ظاهر میشود
زیرا که میگوید که همین که حضرت نوح درخت
انگور را کاشت مست شد بدون آنکه خاطر
نشان کند که شراب را برای اولکی ساخت یا شراب
ساختن را کی یاد او داد زیرا که هر کس میداند
که نشاندن درخت انگور کسی را مست نمیکند
پس واضح میشود دروغ او و بدانکه خوردن شراب
باتفاق همه دینها و مذهبها حرام است و
باتفاق حضرت نصاری بحدی که مست کند
حرام است ~~در فصل دهم کتاب ... کرده~~
و در بعضی از کتب پیغمبرات خوردن شراب
را با بیکه بی مستی خوردن یا ساعت برابر گرفته اند
انجیل و در توریة در سفر لاویان در فصل دهم
در آیه هشتم و نهم خدا خطاب بهارون میفرماید

[illegible]

هفت

تو و پسرانت بهمراه تو هنگام در آمدن شما
بخیمهٔ جمع شراب و مسکرات را ننوشید
مبادا که بمیرید و در قرنهای شما قانون ابدی است
و در کتاب اشعیای پیغمبر در فصل پنجم
در آیه یازدهم تا چند آیه میفرماید وای بر کسانیکه صبح
زود برمیخیزند تا آنکه پیروی مسکرات نموده تا ابشام درنگ کنند
تا شراب ایشانرا گرم نماید و در مجالس خود
بربط و دف و سنطور و نای و شراب
موجود مینمایند و بعد از چند آیه باز در آیه بیست
و دویم میفرماید وای بر آنکسانیکه بنوشیدن شراب
پهلوانند و در مزاج مسکرات قوت مندانند
و نیز در کتاب هوشع پیغمبر در فصل چهارم
در آیه یازدهم میفرماید زنا و شراب و شیره
انگور دل را میگیرند قوم من از بت چوبی
خود سؤال مینمایند و چوب دست
ایشان ایشانرا اعلام میکنند زیرا که روح

و نیز در باب اول انجیل لوقا [illegible] و شراب و مسکرات نخواهد نوشید

روح زناکاری ایشانرا گمراه نموده است و از
خدای خود زنا کنان بر گشته اند
و نیز در همین فصل در آیه هیجدهم میفرماید
شراب ایشانرا تغییر داده است پیوسته
بزناکاری مشغول اند سروران ایشان بی حیائی را دوست
گردیده عشق بازی مینمایند و نیز در
کتاب امثال سلیمان در باب سی و یکم فصل در آیه چهارم
و پنجم میفرماید ای لموئیل نوشیدن شراب
لایق ملوک و پادشاهان نیست و میل
بمسکرات هم لایق امیران نیست مبادا که
بنوشند و حق را فراموشی کنند و محاکم تمامی فقرازاده را
تغییر دهند و نیز در فصل ششم از سفر اعداد
از سفر چهارم توریت حضرت موسی علیه السلام است
۸ در آیه اول و دویم
هر مرد یا زنی که خواهد رضامندی خدا را
حاصل کند باید که شراب و هیچ مست کننده
را مطلقا نخورد و مادامیکه این آیات اطلاق
دارد و صریح اند در آنکه شراب خواه کم
بخورند یا زیاد بخورند حرام است و هر چیزی که
بدیگر مست شوند حرام است

و نیز بر چیزیکه مست شوند

حرام شد فرقی میان کم خوردن یا زیاد خوردن آن
نیست و اگر کم هم بخورند باز طبیعت انفعال میکند و
و بعضی از علمای جدید الاسلام نوشته اند
که جماعت یهود از برای خوردن شراب
قرار داده اند که بدون شراب هیچ امری
از ایشان صورت پذیر نیست و در وقت
عقد نکاح و عروسی و مهمانی و ختنه کردن
و در عیدها و شنبها تا پیاله شراب
را یکی از اهل مجلس بدست نگیرد و
دعا برآن نخواند
و قدری از آن شراب را بهم نچشانند
هیچ کاری از ایشان درست نیست
و بعضی گفته اند که حالت نصارا هم همین
طریق است و بعضی از علمای یهود
که مسلمان شده اند و بعضی از علمای نصارا
که مسلمان شده اند نوشته اند که یهود و نصارا
شراب را حلال میدانند و میگویند پیغمبر
حلال کرده است و حق آیات کتب خود را
بحرمت شراب ذکر نموده که دیگر
جای شبهه باقی نماند از اینها

۲ از یاد دیان نصارای که مسلمان شده اند ص

اینها گذشته میگوییم که حکم عقل بی نقل مقدم
عقل هر کسی حکم میکند باینکه چیزی که عقل را
زایل کند و تمام کند حرام است
و اگر یهود و نصاری بگویند که اهل
اسلام نیز شراب میخورند جواب میگوییم
اهل اسلام شراب را بغض نموده پیغمبر خودشان
و سایر پیغمبران حرام میدانند بحکم حرمت
آنرا ضروری دین اسلام میدانند و منکر آنرا
کافر و مرتد میدانند بلی بعضی از اینها کاهی
شراب میخورند که در جنب کسانی که میخورند
بسیار کم اند و آنها هم حرام میدانند
که توبه کنند خدا اینها را می امرزد ولکن یهود
و نصاری هم حلال میدانند
و هم جمیع اینها از زن و مرد و پیر و جوان
و صغیر و کبیر عالم و غیر عالم شراب میخورند
و اغلب اوقات میخورند و در مجالس عام آشکارا
میخورند بطریقی که گفتیم
و بجهت خوردن شراب عیب و حمیت و رعایت ناموس
که حالت طبیعی انسان [illegible] بلکه حیوانات و بهایم است از اینها

دیگری واقع شد که دختر بزرگ به دختر کوچک گفت
که اینک دیشب با پدر خود خوابیدم امشب
نیز او را شراب بنوشانیم و تو داخل شده
با او بخواب تا از پدر خود نسلی را زنده نگاه
بداریم در آن شب نیز پدر خود را شراب
نوشانیدند و دختر کوچک با او خوابید
که لوط بوقت خوابیدنش ~~...~~
و وقت برخاستنش اطلاع بهم نرسانید
و دو دختر لوط از پدر خود شان حامله
شدند و دختر بزرگ پسری زائید
و اسمش را مواب نامید که تا حال پدر طایفه
موابیان اوست و دختر کوچک او
نیز پسری زائید و اسمش را بن عمی
نامید که تا حال پدر طایفه بنی عمون است
۲ باب صح و بدانکه در اول انجیل متی گفته است کتاب
نسل عیسی مسیح بن داود بن ابرهیم و ابرهیم
پدر اسحق بود و اسحق پدر یعقوب بود
~~...~~ تا آخر اینجا گفته است و
داود گفته است که عوبید پسر و مادر عوبید
راعوت موابیه است پس در اینصورت

شراب خوردن بنوح ۴ و سایر پیغمبران دادن
دروغ و کفر محض است و از آن جمله در تورات
در فصل نوزدهم سفر تکوین الحال
حکایت لوط و قوم او را نقل میکند
که دو فرشته از جانب خدا بحضرت
لوط پیغمبر ۴ گفتند که خدا این شهر را
سرنگون میخواهد و قوم ترا هلاک
برخیز تو و دو دختر خود را بردار و بکوه فرار
کن لوط چنانکه کرد و با دو دخترش بکوه رفتند
و در مغاره ساکن شدند و بعد از آن در
آیه سی و یکم تا آیه سی و هشتم مذکور است
میگوید دختر بزرگ به دختر کوچک گفت
که پدر ما پیر شد و کسی در زمین نیست که
موافق عادت کل زمین ... بیا پدر
خود را شراب بنوشانیم و با او بخوابیم
تا از پدر خود نسلی را زنده نگاه داریم
پس در آن شب پدر خویش را شراب نوشانیدند
و دختر بزرگ داخل شده با پدر خود خوابید و لوط
~~...~~ بوقت خوابیدنش و بوقت بر~~...~~
خاستنش اطلاع بهم نرسانید و در روز دیگر

بلکه (خود) ایشان جدهٔ بزرگ داود از آن نسل
زنائی است که لوط پیغمبر با دختر خود در حال مستی
کرده است میشود و نیز در همین باب
که نسب عیسی را میگویند گفته است که رحبعام
پسر سلیمان بن داود بود و مادر این
رحبعام چنانچه در فصل چهاردهم کتاب ۴ از توریة
اول ملوک ... در آیه بیست و یکم گفته است
اسم مادرش نعماه عمونیه بود و نیز در آیه
سی و یکم همین ~~باب~~ کتاب و همین
فصل گفته است که اسم مادرش نعماه عمونیه
بود پس در اینصورت نسب حضرت عیسی ع
۳ موافق کتب خود ایشان است ع نعوذ بالله از دو جهت ~~...~~
منتهی باولاد زنا خواهد شد
۲ معتبر است ع و چون ... در نسب مادر خصوصاً در نسب
عیسی ع بتصریح انجیل انتساب مادری معتبر
است بجهت اینکه اگر عیسی ع از طرف مادر
اتصال بداود و اسحق و ابرهیم نداشته
باشد او را عیسی پسر داود پسر اسحق پسر
ابرهیم نمیتوان گفت و از کتابهای آسمانی
استدلال بر حقیقت او نمیتوان کرد چنانچه

چنانچه برهان عظیم نصاری در اینمقام
کیفیت ترتیب تناسل ~~...~~ آنحضرت است
که در باب اول انجیل متی چنانچه گفتیم تصریح
باو کرده است ~~و مخفی نماند ...~~
~~...~~
~~...~~
~~...~~
~~...~~
~~...~~
~~...~~ پس از این ظاهر میشود که
انتساب مادری عیسی ع بداود و اسحق
اینطور است ... را برای او دارد پس
در اینصورت هوا بیان و عقلانیان داخل
در نسب عیسی میشوند پناه میبرم بخدا
از این اعتقادات باطله فاسده و این دروغ
بزرگی است که بر همگی که اندک شعور (عقل) داشته
باشند مثل آفتاب روشن است و نیز در هر صاحب
عقلی ممتنع است وقوع مثل این عار و شناعت

از پیغمبران لاحق و سابق شده دختران
او را دادند یعنی که شما عت الله هیچ
تا دنیا بر پا است باقی بماند و این نسل زنا
نیز همیشه باقی بماند و بنی مواب و بنی عمون
دو امت بزرگی هستند و جمعیت زیادی
پیدا شد و نیز استبعاد دارد که لوط پیر
مرد در حضور [illegible] دو شب عقب یکدیگر
او را دارو بخورانند و نیز میگویند دختران
لوط پیدا نشتند که قوم لوط بتنهائی هلاک
خواهند شد و سایر مردم و قوم حضرت
ابرهیم ع هلاک خواهند شد ابرهیم و قوم
او نزدیک بایشان بودند [illegible] و بعضی از
کتب مذکور است که یکمیل فاصله میان
ابرهیم و لوط و دختران او بود در [illegible] وقوم ابرهیم
چگونه دختران لوط گمان میکردند که کسی در
عالم نخواهد بود که با ایشان جمع شود خلاصه
این دروغی است روشن تر از افتاب عالمتاب
و نیز در [illegible] مطلب از ابا نوشته حضرت تورات [illegible]

~~تورات ظاهر [illegible]~~

~~کتاب [illegible]~~

و نیز در تورات در کتاب دوم سموئیل پیغمبر
در فصل یازدهم در باره حضرت داود ع
دروغی محکم گفته است که بدرجه اعتقاد
ذکر مینمائیم که داود پیغمبر از پشت بام نظرش
بزنی بسیار معتبری افتاد و فرستاد و جویا شد
گفتند زن اوریا است پس کسی را نزد او
فرستاد و آن زن را آورده و با او خوابید
و آن زن حامله شد پس داود چون شوهر او
همراه لشکر بجنگ رفته بود شوهر او را
فرستاد آمد و نامه برئیس لشکر نوشته بدست او
داد و در آن نامه نوشته بود که اوریا را در
وقت جنگ [illegible] بسیار سخت پیش رو لشکر
کن تا او کشته شود پس رئیس لشکر چنان کرد و
اوریا کشته شد پس چون خبر بزن او رسید
عزاداری برای شوهر خود کرد و بعد از آن
داود او را طلبید زن خود نمود [illegible]
و در روز هفتم فوت شد [illegible]
یهوه [illegible] و نصاری [illegible]
[illegible]

ص ص اینجا باقی صفحه دهم را ست است بعد از یکسطر و نیم

از اول صفحه گذشته تا این نشان ص ص

مؤلف گوید داود ۴ پیغمبر عظیم الشان
بود و نصف شب را همیشه مشغول عبادت
بود و روزها یکروز روزه میگرفت و یکروز
افطار میکرد و این مشکلتر است از اینکه هر
روز روزه بگیرد بجهت آنکه آنوقت عادت
میشود و سختی آن کمتر است ~~[illegible]~~
و هر شب در اطراف محراب او سی و شش
هزار نفر می نشستند و طعام او را میخوردند
و بعبادت حقتعالی مشغول میشدند
و قوت آنحضرت در جنگ بمرتبه بود که یکی را
سنگی بر سینه زد از پشت او بیرون
آمد و بیک تیر خود داود نیز هلاک کرد
و عمالقه ها را مسخر ۲ خود ساخت و او کرده بود که [illegible]

۲ و بعضی از [illegible]

داود با آن زن دیگر که باز پسری آورد
او را سلیمان نام گذارد و نیز در توریة
در کتاب اول ملوک در فصل یازدهم آن
مذکور است که سلیمان پادشاه سوای
دختر فرعون ۲ زنان بیگانه بسیاری را
از موابیان و عمونیان و ادومیان
و صیدونیان و حتیان دوست
میداشت از امتهائی که خداوند به
بنی اسرائیل فرموده بود که شما با ایشان
درنیائید و ایشان بشما در نیایند یعنی
دختران خود تان را با ایشان ندهید
و دختر هم از ایشان نگیرید بجهت اینکه البته کافر
۳ یعنی بتهای [illegible] مشغول [illegible] که وصلت کند قلب
شما را بخدایان خود شان مایل خواهند کرد
و سلیمان بهمین زنان عشق و محبت زیاد
[illegible] از آنکه گفته ~~[illegible]~~ قلبش را به
گمراهی [illegible] بسمت خدایان خودشان

۲ یعنی پادشاه مصر

و سلیمان پیر شد و آن زنان [illegible]

حاکم با او تا هر جا میخواست میرفتند و تسبیح

خدارا میکردند بموافقت او و هم بهنگام شب و

بوقت روشن شدن روز و نیز مرغان را

خدا مسخر او کرده بود که جمع میشدند بالای

سر او و بالا میپریدند او و صف میزدند

و بموافقت آنحضرت تسبیح حقتعالی را می

۲ و زبان کردند ۲ و لشکر بسیاری خدا با و عطا فرموده

مرغان و سایر

حیوانات بود که هر شب سی و شش هزار نفر

را میدادند صبح

پاسبانی خانه او را میکردند و نیز حقتعالی

~~آهن را بدست آنحضرت~~ خوتی با آنحضرت

عطا فرموده بود که آهن بدست او مثل

موم نرم میشد و زره بسیار و آلات حرب

حرب بیشمار بدست مبارک خود میساخت

و مرویست که روزی یک زره میساخت و

کلّ وقت روز و شب او از پول آن زره

بود و حق تعالی در قرآن مجید فرموده است

یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض

فاحکم بین الناس بالحق یعنی ای داود

ما کرداندیم ترا خلیفه و جانشین خود مان

در روی زمین یعنی تدبیر امور بندگان

را در کف کفایت تو نهادیم پس حکم کن

میان بندگان بحق و نیز خدا وند عالم

زنجیری از آسمان فرستاد که در بالای

محکمه آنحضرت ایستاده بود و هر دم که

بمرافعه می آمدند هر کسی که بحق بود دست او

[illegible]
[illegible]
[illegible]
بزنجیر میرسید و زنجیر را بدست میگرفت و هر کسی که
باطل بود دست او بزنجیر نمیرسید و چون آنحضرت زبور
را که کتاب اوست تلاوت مینمود هیچ سنگ و
درخت و کوه و مرغ و حیوانات درنده نمی ماند
مگر آنکه با او هم آواز میشدند خلاصه اینست که
درباره این پیغمبر عظیم الشان این تهمتها را
میزنند که هر طفلی که اندک تمیزی و عقلی
داشته باشد یقین میکند که این دروغ است
چگونه میشود و کدام عقل باور میکند که آنحضرت
سبب قتل اوریا بشود و کدام دل شعور
قبول میکند که آنحضرت با زن شوهردار
زنا کند و اگر داود مثل لشکر چنین که
مینوشت بر یکی لشکر و دیگران اعتقاد داشتند
در حق آنحضرت تمام میشد و اطاعت او را
در امر اوریا و در سایر امور میکردند از حضرت
امیر المؤمنین [illegible] مرویست که فرمودند
هیچ مردی را نزد من نیاورند که او زنا بآنحضرت
را در کتاب جامع المواعظ نوشته ام [illegible]
و نیز تفصیل زن اوریا در آن کتاب و در جامع الفوائد
نوشته ام که با منطقی که دقیقتر است دروغ است و نیز دل

خود شان و قلبش مثل قلب پدر [illegible] داود
با خدا کامل نبود و میگویند [illegible] عشق [illegible]
که بتی بت پرستی زنانی که طایفه صیدون بودند ازا
خدا میدانستند و نیز میگویند ملکوم
که بتی بجای عمونیان بت لیکن در آنوقت
بنا کرد سلیمان بتخانه که کموش که بت جماعت موآب
[illegible]
[illegible] اورشلیم [illegible] و از برای
همه زنان خود که از کفار بکی [illegible] بتخانها
ساخت و کندر می سوزانیدند و قربانی میکردند
از برای خدایان خود یعنی از برای بتهای خود
حق این است مختصری از [illegible] در باب
درباره داود و سلیمان دو پیغمبر عظیم الشان
گفته است و این دروغهایی که جرائیم پیشوای
نصاری بر هم بافته است درباره این دو
پیغمبر که جد حضرت عیسی ع میباشند چنانچه
تفصیل حال جرائیم و تحریفات و تغییراتی که
در توریة و انجیل و سایر کتب پیغمبران کرده است
در کتاب هدایة المسترشدین ذکر نموده ام

۲ ظاهر شده
خدا
بر حضرت
ابرهیم ع
در بلوطستان
ممری یعنی
درخت نظر
کاه

وتین در توریة در سفر تکوین الخلایق در
فصل هیجدهم مذکوراست حکایت مهمانی کردن
حضرت ابرهیم ع خدا را میگویند که تفصیل آن
در هدایة الممیزین ذکر نمودیم و حدود
آنها بر وجه اختصار ذکر میکنیم که میگوید
که در وقتی ابرهیم ع بر در خیمه نشسته
بودند همینکه آفتاب بلند شد و روز گرم شد
آنحضرت نظر کرد دید که سه مرد
در بالای سر او ایستاده اند آنحضرت
برخاست و استقبال نمود و چاکر شعبه
نمود خدا را و در محل تقدیم تصریح کرده
آنکه آن سه نفر یکی خدا بود و دو نفر دیگر جبرئیل
و میکائیل بودند آنحضرت بخدا عرض نمود
و گفت خداوندا اگر من در نزد تو نظر مرحمت
تو را برو داشته ام از در خادم اندکی بنده رد
نکند بیاید دیگر بدهند قدری آب و پاهای
خود تان را بشوئید و بعد از آن تکیه بان

وقت دمی استراحت بفرمائید ولقمه نان
خوراک که من حاضر نمایم بخورید و
بان درخت بفرمائید و در زیر آن قرار کرفته کردند خدا
پاره نان خورده تا که عرض نمائید از خیمه بیرون
و بعد از آنکه بنده حق را سرافراز فرمائید تا میکنید
از نزد من بروید در جواب فرمودند
ای ابرهیم اگر خواهش کرده چنان کن
پس آنحضرت بتعجیل به خیمه بطرف ساره
رفتند و گفتند فرمود برخیز و زود سه کرده
نان بپز پس گوساله نازک و خوبی بخادم
خود داد که بپزد کفه و خود آنحضرت
گوساله و شیر برداشته با سه کرده نان
بحضور خدا و جبرئیل و میکائیل آورده
بحضور ایشان آورد و ایشان مشغول
خوردن شدند و آنحضرت در بالای سر ایشان
ایستاده بود و بعد از آن خدا از
ایشان پرسید که زن تو ساره کجاست
آنحضرت پرسید در خیمه است پس خدا بشارت
عرض کرد در خیمه است پس خدا بشارت
داد که از ساره پسری برای تو متولد خواهد
شد و ساره شنید و ابرهیم ع و ساره پیر بودند
و عادت زنان از ساره قطع شده بود

پس چون شنید ساره پس ساره خندید گفت
بعد از انکه من پیر شده ام و ابراهیم
و شوهرم پیر شده است ایا میشود که
مسرور شوم یعنی اولادی بهم رسد که با
شوم پس خداوند با براهیم گفت ساره
چرا خندید و گفت که ایا بتحقیق خواهم زائید
در حالتی که پیر شده ام ایا برای خداوند
چیزی هست که دشوار باشد و حال انکه
در وقت موعود بر طبق زمان عمر بتو مراجعت
میفرمایم و ساره را پسری خواهد شد و
ساره گفت من نخندیدم پس خدا فرمود
بتحقیق که تو خندیدی پس ایشان از انجا
بجانب سدوم رفتند و ابراهیم مشایعت
ایشان را نمود پس بعد از ان مکالمات خدا
با ابراهیم فرمود که طولانی است و مختصر شان است
که خدا فرمود اهل شهر سدوم و عموراه را
که گناهشان زیاد است هلاک خواهم کرد
ابراهیم عرض کرد احتمال دارد که در شهر
پنجاه نفر صالح باشند ایا صالح را با طالح هلاک
خواهی ساخت ایا میشود که حاکم تمام

تمام روی زمین عدالت نکند خدا فرمود اگر پنجاه نفر
صالح میان انجا باشند تمامی اهل انشهر را
بسبب ایشان نجات خواهم داد ابراهیم عرض کرد
بلکه از پنجاه نفر پنج نفر کمتر باشند فرمود اگر
چهل و پنج نفر صالح باشند هلاک نخواهم کرد
باز ابراهیم عرض کرد بلکه کمتر باشند
هلاک نخواهم کرد
ابراهیم عرض میکرد بلکه کمتر باشند تا انکه
هلاک نخواهم کرد تا انکه ابراهیم
عرض کرد تمنا انکه غضبناک
نشود اگر ده نفر صالح پیدا شوند فرمود بسبب
ان ده نفر انجا را هلاک نخواهم کرد پس خداوند
کلام را با ابراهیم با نجام رسانید روانه شد و
ابراهیم بمکان خود برگشت مولف گوید این
عبارت تورات است که حالا بدست یهود
و نصاری میباشد که صریح است در انکه
خدا دیده میشود جسم است و بشکل انسان
بنظر میاید و بشکل ظاهر میشود و غذا
میخورد و با مخلوق خود راه میرود گفتگو میکند

و در مکانی منزل میکند و استراحت میکند و
دست و پای خود را بجهت رفع خستگی
میشوید و از آنجا بمکان دیگر میرود و بر هر
کسی که اندک شعور و عقلی داشته باشد واضح
و روشن است که این چیزها در حق حق تعالی
در در ها خدا یتعالی محال است و کفر
محض است و این عبارت تورتیه هم بطوری
است که تاویل نمیتوان کرد ~~و با عتقاد~~
~~علمای ایشان هم کفر است زیرا جهت~~
~~آنکه اعتقاد ایشان این است که خدا~~
~~جسم نیست و مکانی از برای او نیست~~
~~و دیده نمیشود [illegible] سابقه عربی~~
~~پیغمبر ایشان خدا نیست [illegible] و لکن در~~
~~این زمانها در میان علمای ایشان بعضی هم~~
~~بکسی که این اعتقاد را داشته باشد [illegible]~~
و انا چه گفتیم معلوم میشود که جرایم و دیگران مثل او
این در و غها را داخل تورتیه کرده اند
~~چنانچه تفصیل آنرا در هدایة المسترشدین~~
~~نوشته‌ام~~ و حقیر در این آیات با بعضی

حضرت خدا ... در ... آیه جیل ... فرموده ... است
۴ پیشوای نصاری

۱ بعضی از علمای یهود صحبت داشتم در
جواب گفتند که خود ما حیران مانده ایم که این
اسنادها در حق خدا یتعالی جای نیست
و این عبارات که کفر محض است در توریة
چه چیز است خلاصه ~~علمای یهود~~
~~خواسته اند [illegible] تاویل این آیات~~
۵ در فصل سی و سیم کتاب دوم توریة
که از سفر خروج میگویند درایه بیستم ۲ جرایم نوشته
است که حقتعالی بحضرت موسی فرمود
ای موسی تو نمیتوانی مرا به بینی زیرا که محال
است انسان ~~هم~~ تواند مرا ببیند و زنده
بماند و نیز جرایم گفته در فصل ششم انجیل
یوحنا از زبان حضرت عیسی نوشته است
که ~~بجواب ایشان~~ که جواب دیده فرمودند خدا را
هیچ کسی هرگز ندیده است و نیز جرایم
در ترجمه خودش ~~یوحنا~~ در فصل اول انجیل یوحنا
از زبان یوحنا که ~~یحیی~~ او را بهترین حواریون
میدانند نوشته است که یوحنا گفت خدا یتعالی
را هیچ کس هرگز ندیده است و نیز بیلوس

۲ در زبان عربی ترجمه کرده است که توریة را از زبان عبری بزبان لیتینی که زبان ... ترجمه کرده است

و لکن ... یهود و نصاری ...

... خدا را ... نصاری ... یهود ... فرمود ... است

که چرا نیم و همه نصاری او را پیشوای خود میدانند و اطاعت او را واجب میدانند

در فصل ششم کتاب بحث که ابو ... نوشته است ...

~~نوشته است ... که ... مقدس~~

~~است که هیچ کس از افراد او را ندیده~~

~~است و هیچ کس ندیده که هم ... بیند پس حال~~

چرا نیم و یهود و نصاری جواب بگویند

کدام که در کتب حضرت خدا در توریه و انجیل

و سایر کتب پیغمبران نوشته است که موسی

۴ و چرا نیم پیشوای ایشان — خدا را کسی نمیتواند ببیند و موسی و عیسی

و حواریون و پولوس پیشوای ایشان همه هم

گفته اند که خدا را کسی نمیتواند ببیند پس

۵ چرا نیم — در اینجا ... از زبان موسی نوشته است

که خدا ظاهر شد ... انسان بر حضرت

۲ و خدا عذا خورده با حضرت ... گفتگو زیاد کرد این — ابراهیم و خدا را دید چه افتاد در دوعی

است که بخدا و پیغمبران بسته است این

همان موسی است که خدا با وی هیچ کس را

نمیتوانند ببیند و این همان موسی است که ...

باقی آن [illegible] صفحه دیگر نگاشته شده

[illegible] و بدانکه [illegible] بنی اسرائیل بموسی ع گفتند
ما باید خدا را بچشم ببینیم موسی میدانست که دیدن
خدا محالست و لکن [illegible] جهت اینکه بر ایشان معلوم
شود و یقین کنند با اینکه دیدن خدا محالست این
است عاراً از زبان قوم بدرگاه الهی کرد و چون
این مطلب طولانی است بر وجه اختصار ذکر میکنیم
که موافق بعضی احادیث خلایق [illegible] ای
~~[illegible]~~ از نور عرش ... که ذره از
نور عرش را بایشان بنمایند وجود ذره از نور عرش ۲ تجلی کرد
بر کوه [illegible] کوه ریزه ریزه شد و [illegible]
روان شد موسی ع بیهوش شد و [illegible] و ۳ بصاعقه
نفر که با موسی بودند همه هلاک شدند [illegible] دوختند
پس لطف الهی شامل حال موسی شد بهوش آمد
و بیان این که اول توبه کرد [illegible]
و از عجایب و غرایب است که حضرت موسی ع با جاهل قوم
در این اعتقاد [illegible] از زبان قوم سؤال نکرد
خدا را که در جواب خطاب لن ترانی یا موسی

بینی هر کز نمی بینی تو مرا ای موسی
موسی شنید [illegible] همه ملائکه او را عتاب کردند بلکه
در حدیثی است که ملائکه با [illegible] [illegible] حیض
یعنی تو میخواهی خدا را ببینی و موسی [illegible]
~~[illegible] نور [illegible] کرد [illegible] بیهوش شد~~
~~[illegible] از [illegible] او [illegible]~~
~~[illegible] را کرده [illegible] هلاک شدند~~
~~و کوه بالله [illegible] سبب تجلی انوار از نور~~
~~[illegible]~~ [illegible] در این [illegible]
چگونه تجویز نمود دیدن حقیقت خدا را میتوان
کرد و چگونه میشود که موسی در توریة گفته
باشد که ابراهیم خدا را دیده خدا را مهمان کرده
و در ملل و نحل گفته است از جمله فرقهای یهود
فرقه مقاربیه گفته [illegible] و [illegible] از ایشان گفته اند
خدا ملکی امین است که او را برگزیده است و مقدم
کرده است او را بر همه خلایق و خلیفه خود کرده است
آن ملکه را بر ایشان و خدا مخاطب میشد ایشان
پیغمبران را بواسطه این ملک معظم و آنکسی که با موسی
سخن گفت که خدا در توراة ذکر کرده است و کلم الله موسی

فرمود خدا را هیچ کس نمیتواند به بیند پس چگونه
میشود که موسی ع یکجا بفرماید خدا را هیچ کس
نمیتواند به بیند [crossed out] و یکجا بفرماید که ابرهیم ع
خدا را دید و او را مهمانی کرد حاشا که
موسی ع دو حرف متناقض بفرماید و خدای
فرمود خدا دیگر پیغمبران را بفرماید حاشا [crossed out]
که موسی ع در تورات خود چنین چیزی که ابرهیم ع
خدا را دید [crossed out] و او را مهمان کرد و با او
روبرو گفتگو کرد نوشته باشد بلکه این [crossed out]
دروغ نوشته همان جاعلین دیگری مثل اوست
که داخل تورات کرده اند و بیانات [illegible] همه
المستبصرین تا بس کرده ایم که تورات
اصلی اسمانی از میان رفت و این [crossed out]
تورات ان تورات شریف و نظرانیکه جاعلین
این افترا را بخدا و پیغمبر او بسته خدا چشم و دل
او را پوشیده تا انکه در جاهای دیگر [illegible]
حضرتش خلاف گفته حضرتش را از موسی ع عیسی و
جبلو [illegible] نقل کرده و نوشته است تا انکه

همه را با [illegible] نشانه در ورق [illegible] نوشته ام [illegible]

مردم بیدینی وافترا بستن او بخدا و پیغمبر
شوند و جرئت اشکراه نشوند و بدانند
که هر جایی که گفته است که فلان پیغمبر
یا کسی دیگر خدا را دید ...
است که حرفش با نها بسته است و نیز تهمتهای
دیگر که بر پیغمبران زده است معلوم هر کسی شده که
افترا زده است و دروغ نوشته است چنانچه
چرا اینم در فصل سی و دویم سفر تکوین
~~المذکور نوشته است ...~~
~~وقت طلوع فجر دید مردی با او~~
و در فصل سی حکایه کشتی گرفتن حضرت یعقوب را با خدا ملکم
نوشته است که خدا بر یعقوب غالب نشد ...
~~...~~
اگر افتراها و بهتانها و تهمتهائی که بر پیغمبران عظام
... زده اند و نسبت بعضی حرکات ...
که گفته اند بخواهم بنویسم کتاب بسیار بزرگی میشود
~~...~~
و در فصل سی ... الخلائق ...

~~المسمی ... نوشته ... چند ... از ابتدا ...~~
~~... المذکور ...~~
و بلکه حیق در این آیات با بعضی از
علمای یهود صحبت کردم او خواست
دست و پائی در تأویل این آیات بکند
گفت ان ... گفتم چه
اشخاصی بودند که ابرهیم انها را سجده کرده
گفت ملائکه بودند گفتم لفظ ادونای در
توریه بمعنی خداست که میگوید خدا با برهیم
چنین ... در توریه عربی و فارسی خود
شما نوشته اید خدا با برهیم چنین ... بود
و ابرهیم چنین عرض کرد ... و خدا فرمود
ساره در خیمه ... سفید ...
که ... خود شما نوشته اید که خدا چنین
و ابرهیم بخدا چنین عرض کرد دیگر ...
تأویل کرد دویم انکه ...
پس گفتیم که در کتاب ... که کتاب معتبر
خود دانسته است نوشته است که ... خدا
بود و دو نفر دیگر جبرئیل و میکائیل بود ...
... در فصل ...
... ملائکه ...
بگوید ... گفتیم ... که خدا از ...

[illegible]

سیم انکه [illegible] نمی‌خورند پس

[illegible] واضح است که [illegible]

[illegible] ملائکه هم چیزی نمی‌خورند

چهارم انکه ابرهیم گفت اگر در شهر سدوم

صالحان با طالحان باشند ایا میشود که

تو حاکم تمام روی زمین میباشی صالحان ۳ و جزا دهنده انها

را با طالحان هلاک کنی و عدالت نکنی

و این واضح است که خدا حاکم تمام روی

زمین است نه ملائکه پس نمیشود که هر سه

ملائکه باشند [illegible] چنانچه تو

میگوئی بلکه عبادت صریح است در اینکه یکی

از انها خدا بود پنجم انکه [illegible] خدا هلاک

میکند قوم گناه کاران را نه ملائکه و اختیار

بخشیدن و هلاک کردن با خدا ست

نه با ملائکه و در ایات مذکور ذکر نموده

است که ابرهیم عرض کرد که اگر صالحان پنجاه

نفر باشند یا چهل نفر باشند یا کمتر باشند

تا اخر که گفته است اگر ده نفر باشند خدا

فرمود جهت صالحان انها را هلاک نخواهم

کرد پس از اینچه گفتیم معلوم شد که مراد از این

[illegible]

[illegible]

از این سه نفر که در این ایات توریة است

یکی خدا است و جهت پس چون ایات توریة

و انجیل را گفتیم که هم صریح اند که موسی و

عیسی و دیگران فرموده اند که ممکن نیست کسی بتواند

خدا را ببیند [illegible] قطع حاصل میشود که این

ایات [illegible] باین طریق داخل

توریة اصلی نبوده است بلکه جزایم و دیگری

مثل او داخل کرده اند هم چنانکه [illegible]

[illegible] دروغهای دیگر که در حق

پیغمبران عظام نوشته اند هیچ کدام از انها

داخل توریة نبوده است ۲ خلاصه انکه

چون سخن باینجا رسید ان عالم یهود ی از

جواب عاجز شد و گفت ما هم در این

ایات و مانند این ایات حیران مانده ایم

و صحبتهای دیگر با او داشتم که اگر بنویسم

بطول می انجامد و در اخر گفتم با اینکه [illegible]

که بطلان دین شما از کتابهای خودتان واضح است

چرا مسلمان نمی شوید باره عقدها اورده که

معلوم شد حب ریاست دنیا و ریاست
و عصبیت مانع است از مسلمان شدن او
و امثال او مؤلف گوید که از
این آیات ثابت میشود که در مدینه این حکم
جاری نبوده است که زن و سایر عیال او
در بلا بی مرد بیگانه راه بروند بلکه دلالت
میکند که زنان از مردان بیگانه نباید روی
خود را بپوشند بجهة آنکه اگر چنین بود لزومی
نداشت که آنحضرت که پیغمبر خدا هستند مهمان
مهمان را بکنند بلکه باید زن و سایر عیال را
بگوید تنها خدمت بکنند و غذا بیاورند
و بنظر لزومی نداشت که خدا باعتقاد نصاری یا
یا جبرئیل بقول دیگران این حکم بگوید که ساده
پس چرا خدا هم را تا یکی هم بعد گفت ساده
چرا حضرت کرد بلکه باید خود ساده بگوید ۱۲ مرد گفت را
پس از این مستفاد میشود که حجاب زنان از
مردان بیگانه نه تنها واجب نیست که از هر ۴ العیاذ بالله
نامحرمی اگر چه خدا باشد باعتقاد باطل نصاری
که بصورت انسان ظاهر ۳ شود ۳ شده
و از ملائکه که بصورت انسان ظاهر شده
از این مرحله

بودند باین روی خود را هم
شوهر بپوشانند و بلباس پیشوا عالمها هر
در رساله اول که جز حنفیان بجماعت قرنتیان
نوشته در باب یازدهم میگوید
در باب یازدهم نوشته است شما
بدانید که سر هر مرد عیسی است و سر هر
زنی مرد او میباشد اما سر عیسی خدا
میباشد پس هر مرد یکه سر پوشیده
عبادت کند سر خود را رسوا میکند یعنی
گناه نسبت بخدا و عیسی که سر او است میکند
اما هر زنی که سر برهنه دعا یا عبادت کند
گناه نسبت بشوهر خود که سر او است کرده خواهد
بود و چنان است که گیسوهای خود را بریده باشد
زیرا که هر زنی که باسر باز عبادت کند باید
گیسوهای او را ببرند پس هم چنانکه بریدن
گیسوی خود از برای هر زنی عمل قبیح است
هم چنین هر زنی که باسر باز دعا و عبادت کند
عمل قبیح کرده خواهد بود پس بر هر زنی واجب
است که سر خود را بپوشانند اما بر مرد
واجب نیست زیرا که مرد جلال خدا و زن
جلال مرد است که مرد از زن نیست بلکه

زن از مرد است و نیز مرد بجهت زن آفریده
نشد بلکه زن برای مرد از این جهت زن میباید
پوششی بر سر داشته باشد بسبب فرشتگان
و بعد ~~[illegible]~~ اند و آیه دیگر میگوید در
دل خود انصاف بدهید آیا شایسته است
که زن نا پوشیده بدرگاه الهی دعا بکند
آیا طبیعت خود شما نمی آموزد شما را که اگر
مرد موی دراز دارد عیب اوست و اگر
زن موی دراز دارد زینت اوست که موی
بجهت پرده باو داده شده یعنی موی
~~[illegible]~~ بجای روی او را میپوشاند که کسی ~~[illegible]~~
مرد بیگانه نه بیند و بنا بر آنچه هر جا سر میگویند
صورت هم داخله است مراد اینجا مراد
است که سر و روی خود را زنان بپوشانند که
از عبادت نیز معلوم میشود که حجاب زنان
از مردان بیگانه ~~[illegible]~~ و نامحرم مرتبه
واجبست که در حالت عبادت در دعا نیز خود را
باید بپوشانند از برای آنکه ملائکه که در وقت
عبادت هر مرد و زنی حاضر میشوند موی های
و روی او را نه بینند و نیز بپوشد که او نیز
واجب الاطاعه میدانند و خودش گفته است

گفته است که عیسی علیه السلام مرا برسالت برای شما
فرستاده است تا بشارت بدهم شما را
و بار دیگر خدا مرا رسول نامیده انتهی و در باب
پنجم رساله اول که بجماعت قرنتیان نوشته
است مذمت زنا کردن را بسیار کرده است
تا آنکه در آیه هشتم گفته است بشما نوشتم با زانیان
معاشرت نکنید گو حالا بشما مینویسم اگر کسی
مسمی ببرادر زانی یا طماع یا بت پرست
یا فحاش یا شراب خوار یا ظالم باشد با چنین
شخصی معاشرت نکنید بلکه غذا هم نخورید
تا آنکه در آخر آیه سیزدهم میگوید پس آن شریر
را از میان خودتان برانید و نیز در باب
ششم همین رساله گفته است مرافعه پیش بی
دینان و بت پرستان نبرید بلکه پیش مقدسین
بروید و در آیه نهم گفته است آیا نمیدانید که
ظالمان وارث ملکوت خدا نمیشوند فریب
مخورید زیرا که فاسقان و بت پرستان و
زانیان و فحاشان و لواطه کنندگان و دزدان
و طمع دارندگان و شراب خواران و فحاشان
و ظالمان وارث ملکوت خدا نخواهند شد
و در آیه شانزدهم و هفدهم گفته است آیا نمیدانید

که هر کس با فاحشه پیوندد با او یک تن باشد از زنا احتراز کنید هر گناهی که آدمی میکند بیرون از بدن است ولکن زانی بر بدن خود گناه میکند و نیز همین پولس به تیموتاوس شاگرد خود که او را بر سالت معین ساخته در باب در وهم رساله اول لشگر با و نوشته است در آیه هشتم میگوید پس خواهش دارم که مردان دستهای مقدس را بدون غیظ و جدال بر افراخته در هر جا دعا کنند و نیز زنان خویشتن را آرایش نمایند بلباس زینت داده شده بحیا و تقوی و پرهیزکاری نه بزلفها و طلا و مروارید و رخت گران بها بلکه زنانی که ادعای دینداری میکنند شایسته است که با تقوی و پرهیزکاری و اعمال صالحه باشند و زن با سکوت تعلیم بگیرد یعنی و قتیکه او را تعلیم میدهند سکوت کند و حرف نزند که صدای او را نامحرم بشنود و زن را اذن نمیدهم که تعلیم بدهد یا بشوهر مسلط شود بلکه در سکوت بماند مراد آنست که زن تعلیم ندهد بمردان زیرا که صدای او را نامحرم میشنود و بعد میگوید زیرا که آدم اول

[illegible]

اول خلقت شد و بعد حوا خلقت شد و آدم فریب نخورد بلکه زن فریب خورده در تقصیر گرفتار شد مراد آنست که زن زود فریب میخورد اگر او را تعلیم بدهند و سکوت نکند و حرف بزند یا زن تعلیم بدهد و حرف بزند و صدای او را نامحرم بشنود فریب میخورد و بزنا گرفتار میشود خلاصه آنست که از کتب یهود و نصاری و عبارات علمای انها ظاهر میشود که باید زنان خود را از مردان نامحرم پوشیده بدارند بمرتبه که صدای انها را بدون ضرورت شرعی نامحرم نشنود اما یهود و نصاری جواب بگویند که زنان انها از نامحرم چرا اصلا رو نمی گیرند و زنا و لواط را نصاری جایز میدانند و نیز رو نگرفتن زنان را از مردان بیگانه جایز میدانند بلکه ثواب میدانند بمرتبه که در ولایات انها دکانداری و معامله کردن و خرید و فروخت غالبا با زنان و دختران است و هر کی که دختر مقبولی دارد او را در دکان خود می نشاند تا انکه مشتریان دکان او زیاد تر شوند و بیکانگی انها با یکدیگر بمرتبه ایست که اگر هر مردی بدیدن دوست خود شب برود [illegible]

[illegible]

اگر آن دوست صاحب خانه خودش در خانه باشد
زن و دختر خود را باستقبال او میفرستد و
آن زن و دختر تعارفی که در میان آنها رسم است
بعمل می‌آورند و آن دوست را وارد خانه
نموده می‌نشانند و صاحب خانه دختر معقول
تری که دارد چنانچه از جرم ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ نوشته است آن
دختر را ساقی میکند که پیاله شراب برای مهمان
بیاورد و بعد از خوردن شراب کیف شراب
آنها را میگیرد و خوانندگی و رقاصی و رقص
کردن و عیش کردن مشغول میشوند و اگر ...
آن دوست صاحب خانه خودش در خانه نباشد
زن او و دختران او جان سپاری میکنند ...
بطوریکه میان آن مرد مهمان و شوهر هیچ تفاوتی
نمیگذارند بهر نحو که اگر آن مرد مهمان زن و دختران
صاحب خانه را تکلیف بهم بستری یا به تفرج باغ
یا صحرائی بعنوان گردش ببرد مضایقه نکرده
همراه او میروند و در آنجا چند روز عیش
میکنند و این قاعده همیشه در میان اینها
خودش آنست که شوهر آن زن وقتیکه بخانه
خود آمده مطلع میشود که آن مرد دوست ...

زن و دختران او را بمهمانی هر کس دلش بخواهد است
بسیار از آن دوست راضی میگردد و بر خودش
لازم میداند که از هم وقتی تلافی کند و زن و دختران
۲ و این تفصیل را مرحوم ملا علی قلی نوشته است — او را دعوت بخواهد و یکبر دلش ببرد ۲ و زن ...
زنان همه از جا مردان بیگانه رو نمیگیرند
دیگر ... پس پادشاه ... در روز عید مولود
خودش امرا همه خود و سرتیبان و ... جلیل
همه را مهمان نمود دختر زن خودش بمجلس
آمد و رقص بسیار خوبی کرد و همه اهل مجلس
و خود ... پس از رقص او شاد شدند و
لذت بردند پس پادشاه بدختر گفت عوض
این رقص را هرچه میخواهی بگو بتو بدهم دختر
از مادرش پرسید مادرش گفت بگو من قتل یحیای
نبی پیغمبر را میخواهم که سر او را برای من بفرستی
و یحیی در آن زمان در زندان او بود پس
پادشاه فرستاد در زندان و سر یحیی پیغمبر
مظلوم را از تن جدا نمود در طبقی نهاد و برای
آن دختر فرستاد و این فقره ... در باب ششم
انجیل مرقس مذکور است ۲ ~~و تفصیل از ... کتاب~~
۲ و بر وجه اختصار ذکر نمودم

حوزن جاری میشود و اگر مقدور او باشد با او
جنگ میکند تا او را بکشد و اگر نتواند او را
بکشد با او جنگ میکند تا او را از آن خانه
بیرون کند و حضرت خاتم انبیا [illegible]
به بی همین بید از فتنه زنان و اول فتنه که
از برای بنی اسرائیل بهم رسید فتنه زنان بود چنانچه
در توریت نیز مذکور است و [illegible] در قرآن
مجید مضمر است بگو ای محمد از برای مردانی
که ایمان آورده اند که چشمهای خود را از نظر
کردن بزنان نامحرم به پوشند و بگو از برای
زنانی که ایمان آورده اند که چشمهای خود را
از نظر کردن بمردان نامحرم بپوشند و [illegible]
~~شیطان گفته است~~ و نیز مرویست که شیطان
گفته است زن نصف لشکر منست و آن از
برای من تیری است که بهر جا می افکنم خطا
نمیشود و محرم اسرار من زن است و رسول
منست در حاجات من و نیز شیطان گفته
است نگاه کردن بزن نامحرم کمان قدیم
منست و تیری است که هرگز از او خطا نمیکنم
خلاصه آنست که در توریت و انجیل و سایر
کتب پیغمبران مذکور است که زنا گناه بزرگی است

~~[illegible]~~ و نیز در میان
نصاری هم قاعده هست که زنان را تنها در
مجلسی که چند مرد نامحرم است با زینت
حاضر [illegible] اراسته می نشینند و دو دو [illegible] و با اینها
[illegible] شراب میخورند و رقص میکنند و همه چیزها
[illegible] باعث [illegible] زنا میشود همه که مرد بیگانه از زن
[illegible] بیگانه نزدیک یکی را در یند میل بهم رسانیده [illegible]
[illegible] گرفتار میشوند و لکن اگر [illegible]
بهم [illegible] که سبب زنا [illegible]
~~[illegible]~~
[illegible] غیرت [illegible] نصاری [illegible]
حیوانات نیست [illegible] نظر کنند در احوال
خروسی که در خانهای خود [illegible]
~~[illegible]~~ که عقل و
شعوری ندارد غیرت او در محافظت [illegible]
و ناموس بمرتبه ایست که اگر خروس دیگر داخل
مرغهای [illegible] با او در آن خانه راه
[illegible] بشود با آن خروس جنگ میکند بمرتبه
که [illegible] سر آن خروس دیگر و خودش خون
طلاق [illegible] حکم آنکه زن زنا بدهد [illegible]
[illegible] او جایز است چنانچه این حکم در فصل
[illegible] انجیل متی مذکور است صح

و یک سبب حرمت زنا انست که از زنا اولادهای حرام
~~و سبب زنا همین دو کس نیز است~~ خصوص
انکه در مجالس عام زنان با زینت و ارایش
تمام در حضور این همه جمعیت مشغول ساز
زدن و رقص کردن بشوند و یکی از پادریان
نصاری که مسلمان شده است نوشته است ~~که زنان~~
~~نصاری از دوش تا پستان~~ علاوه برانکه
زنان نصاری اصلا روی خود را از نظر
~~مردان بیگانه نمی پوشند از دوش تا پستان~~
انها نیز [illegible] برهنه است و این نیز پیشتر
باعث رغبت مردان بزنان و سبب زنا
میشود و اگر برفرض سبب زنا هم نشود همین
نظر کردن بنامحرم گناه جداگانه ایست
~~و نیز از جمله جنگهائی که در~~ [illegible]
دروغها و تهمتهائی که در حق پیغمبران
نوشته اند تهمتی است که پادری قلیب
که یکی از پادریان نصاری و از اهل فرنگ
است در کتاب خود دربیان دین اسلام نوشته است
که تفصیل انرا در کتاب هدایة المسترشدین
نوشته ام ~~و از جمله دروغهائی که~~ [illegible]
~~نوشته است اینکه~~ که میگوید محمد منع از
(...)

۳ در مجالس
مردان بیگانه جمعیت
زیاد دوش تا کردن
و سینه و
پستان

(...) زنا در دو کس ... و در نکردن زنا ... بعد از ... نوشته است ... منظور ... و ... کرده

انرا به پرستش میکند و در صفحه ۱۱ تعلیم بت
پرستی بمردم و امت خود نموده است زیرا که امر کرده
~~[illegible]~~ است بمردم که در ظهر دور جمع باید زنان
و مردان همه در عبادت خانه که انرا مسجد
می نامند جمع شوند و همه انها از سر تا پا در
حضور یکدیگر برهنه شوند و رقاصی کنند
بد مستی بت پرستان که نام نمیدانم این دروغ
قدری شعور نیم است که چنین را که از مشرق تا
مغرب همه اهل مذاهب میدانند که دروغ است
در کتاب خود مینویسد و نیز همین پادری
قلیب نوشته است که محمد پیش از بعثت
اسیا بانی میکرد و حال انکه هیچ کس از اهل
مذاهب این سخن را در حق انحضرت نگفته اند
و در هیچ کتابی از کتب یهود و نصاری و
مجوس و اسلام این دروغ که او نوشته است
ننوشته اند و نیز همین پادری نوشته است
که محمد ~~مشرک~~ مشرک بود بدلیل
انکه بنای دین ~~[illegible]~~ خود را بگفتن
کلمه لا اله الا الله و محمد رسول الله گذارده است

لفظ ... دو [illegible]

پس محمد را شریک خدا قرار داده است زیرا که معنی
این کلماتست اینکه نیست معبودی غیر از خدا
و محمد که گفته میشود رسول خدا و باید طلب معنی
کرده است مؤلف کوید حیله که این پادری
کرده است اینست که یک حرف واو پیش
از لفظ محمد زیاد کرده است که معنی آن
به لغزاند حیرت درست پیاید ولکن با وجود این
بر عکس منظور او معنی آن ظاهر و روشن است
زیرا که جواب میگوییم اول اینکه همه اهل عالم
از مشرق تا مغرب میدانند که این را
حضرت امر فرمودند که بگویند پیش از
لفظ محمد حرف واو ندارد دویم آنکه میگوییم
بر فرض اینکه پیش از لفظ محمد حرف واو می
بود لفظ رسول الله این پادری را رسوا
میکند و واضح میشود که محمد رسول خداست
و همه چنانچه شعور دارند میدانند که رسول خدا غیر از
که خدا باشد پس این دروغ با علم رسوائی
خود پادری قلیب شده است و چند دروغ

دروغ دیگر نیز در حق آنحضرت نوشته است آنحضرت شد
که همه اینها را بتفصیل در هدایة [illegible]
ذکر کرده ایم قاعده اینست که کسی که میخواهد
رد بر یک دینی بنویسد تتبع تام از آن دین
اول بهم برساند و وقت رد بنویسد تا اینکه
اصلا اطلاع از آن دین نداشته باشد هرچه
دروغی که مخفی از دین بنویسد از جمله چنانچه
که نوشته است که پیغمبر میگوید الحق یعنی علی ع
بکفتن عایشه یعنی عایشه عثمان را بقتل آورد
پس بعد از آن معاویه علی را بجهت خون عثمان
بقتل آورد پس حسین پسر علی معاویه را
بقتل رسانید پس یکی از خویشان
معاویه حسین را بقتل آورد ملاحظه کنید که
این پادری چه قدر بی خبر از دین اسلام
بوده و با وجود این رد بر دین اسلام که شروع
و غرض عالم را فریب دادنست نوشته و باعث
رسوائی خود شده است و بدانکه دو باره
سایر پیغمبران هم دروغها نوشته که حالا مدد

داده اند که توریة اصلی نیست نسبت معاصی و بت
پرستی داده اند که اگر همه را ذکر نمائیم
کتاب بزرگی میشود ~~و جمله از آنها را در صحابه~~
~~الهی~~ ... و بعضی را که در این
رساله گفتیم ~~محترم~~ از برای صاحبان عقل
و شعور شبهه باقی نمانی که این نسبتها در
حق پیغمبران دروغ است و این واضح است
زیرا که فرستادن خدا پیغمبران را جهت اینست که
مردم را بتوحید الهی دعوت نمایند و از بت
پرستی منع نمایند و نیز مردم را از شرب
خمر و زنا و لواط و سایر معاصی منع
نمایند پس اگر هم باین جهات خدا اینان را
نفرستاده باشد پس فرستادن پیغمبران
لغو و بی مصرف خواهد بود و فرستادن و
نفرستادن تفاوتی نخواهد داشت پس معلوم
میشود که فرستادن پیغمبران برای امر بیرستیدن
خدای واحد و منع از بت
پرستیدن و سایر معاصی است پس اگر
پیغمبر این گناهان را خودش بکند چگونه
میتوان مردم را منع نماید و اگر هم در

همه اینها که گفتیم ... و منع ... کنند از او قبول نمیکنند
در صورت منع ... کنند از او قبول نمیکنند
و میگویند تو خود بت پرستی و خود
این معاصی را میکنی چگونه ما را منع میکنی
اگر جایز نیست چرا خودت میکنی و اگر جایز
است چرا ما را منع مینمائی خلاصه مراد اینست که
همه پیغمبران خدا معصوم اند ~~و هیچ~~
و هرگز بت پرست نبوده اند و هیچ معصیتی
نکرده اند چنانچه در کتاب الطالب
المطلب را بتفصیل بدلیل عقلی و نقلی ثابت
کرده ایم و بدانکه همه عبادات یهود موافق
حکم توریة باید در زمین بیت المقدس بعمل آید
پس در اینصورت یهود احکام و عباداتی که
در غیر بیت المقدس میکنند خلاف حکم توریة
~~است~~ است که اگر بتفصیل بنویسیم
بسیار طول میکشد و احکام دین نصارا
که بعد از حضرت عیسی چنانچه پیش گفتیم
از روی احکام توریة است ~~و احکام~~
~~باحکام توریة عمل میکنند~~
پرستی حمر و زنا ... اینها بنوده
و شرب ... به هر کسی که اندک شعوری اصلی ... داده واضح است که ... توریة در ... است

بگذارند از اینچه در این رساله مختصر و در کتاب
هدایة الطالبین ذکر نموده‌ایم معجزه بوده که قرآن
که حالا باقی است و معجزه بوده از انرا نمیتوانستند که
بکنند بجهت اینچه [illegible] پیش گفتیم و نیز از آنچه پیش
گفتیم ~~معجزه [illegible] شق القمر~~ وقوع معجزه شق القمر
از خاتم انبیاء ثابت شده اگر تتبع نمایند نیز
~~[illegible] برانها ثابت~~
سایر معجزات آنحضرت [illegible]
معجزه که زیاده از هزار معجزه است باسانی
برانها ثابت میشود و برای اثبات نبوت
یک معجزه هم کفایت میکند پس اگر عناد و غرض
و عصبیت ندارند و علماء و پادریان آنها
حب ریاست در قلب آنها رسوخ نکرده است
باید همگی مسلمان شوند و خود را از عذاب
جهنم نجات داده مستحق دخول بهشت گردند
و همچنین است حال در مجوس و سایر طوایف
کفار حقیقت میگوییم که با این احوالی که دارند طلب
دین حق را بنمایند زیرا که اگر با این احوال [illegible]
بدون تعصب و بینائی تا عصای عصبیت
پای در راه طلب کنند دین حق بگذارند در چاه

(حاشیه: بقی تا قیامت خواهد بود برانها ثابت است هم)

و همه علمای نصاری نیز اتفاق دارند براینکه
توریة کتاب الهی است و احکام آنهم حق است
با وجود این اصلا باحکام توریة عمل نمیکنند
~~از انجمله~~ از جمله احکام توریة اینست
که در سفر توریة مثنی در فصل چهاردهم
~~[illegible]~~ [illegible] خدا از برای حضرت موسی
حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت
را بیان فرموده است و از جمله حیوانات
حرام گوشت که فرموده است آنها را نخورید
خوک و شتر [illegible] و خرگوش [illegible] پشت
[illegible] و [illegible] و موش
و غیر اینها است ~~[illegible]~~ و نیز فرموده است
جسد خوک را لمس نکنید [illegible]
با اینکه جنس [illegible] غیر مذهب
مسلمین [illegible] با وجود این حکم خدا که در توریة
نصاری این حیوانات حرام گوشت را برای
خود حلال کرده میخورند [illegible] آنها را زیاده
تر از گوشت حیوانات حلال گوشت میخورند
و گوشت آنها را بهتر میدانند ~~[illegible]~~
محض خیرخواهی نصیحت بیهود و نصاری میکنیم
~~[illegible]~~ اگر آنها غرض و عصبیت
را بکنار بگذارند

(حاشیه: [illegible] 6 [illegible] ۸ و سایر کفار صح)

ضلالت خواهید افتاد بلکه میگوییم که اول عناد
و غرض و عصبیتی که حالا دارید از خود دور نمایید
چشم خود را باز نمایید و بدیده بصیرت
~~در میانه حق و باطل تامل کنید~~ تامل و تفحص نمایید
تا انکه حق و باطل را از یکدیگر تمیز بدهید و انوقت
حق را اختیار کنید زیرا که تا پای انصاف در
میدان حق جویی نگذارید و عصبیت را از خود
دور نکنید محالست که راه حق را پیدا نمایید
پس تا وقت از دست نرفته است نصیحت
حقیر را بشنوید زیرا که حقیر غرضی غیر از صلاح
حال و خیرخواهی شما ندارم و اگر نصیحت حقیر
را قبول نکنید در ظلمت ابد کفر باقی خواهید
ماند و در روز قیامت در محضر الهی چه جواب
خواهید داد و چه خواهید کرد هرچه در ان
روز خواهید گفت و خواهید کرد امروز در
این دار دنیا تدارک انرا بکنید که امروز وقت
فرصت است و اگر در روز قیامت چراغ [illegible]
و سر که داده خواهید ماند فردا [illegible] روز
ایمان اوردن و عذر اوردن و استغفار نمودن
قبول نخواهد شد و کسی شما را نخواهد بخشید
خلاصه انکه آیه احکام که شما یهود و نصاری
اعتقادی

و اعتقادات دینیه و شرعیه
و نصاری دارید قطعی است که احکام [illegible] موسی و عیسی
نیست بلکه خودشان در روز قیامت از شما بیزاری
خواهند جست و مواخذه خواهند کرد و این تورات
و انجیل را جعلی که حالا دارید و انجیل لغت [illegible] کرده
اید و باطراف عالم منتشر کرده اید و مفت بمردم
داده اید خود شما و سایر اهل مذاهب همگی ملاحظه کنید
که چه قدر اختلاف خود اینها با یکدیگر دارند در هر کدام
بر خلاف دیگری چیزی میگویند و نسبت کفر و [illegible]
به پیغمبران [illegible] العیاذ بالله
به پیغمبران خدا [illegible] و خود شما اقرار دارید که
اینها تورات اصلی اسمانی و انجیل اصلی اسمانی نیستند
بلکه اینها از میانه رفته است و شما نصاری
خودتان میگویید که این چهار انجیل را که تاریخ
انها سالها بعد از عروج حضرت عیسی [illegible]
از حواریون نوشتند و چهل سوره تورات اصلی را
حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب [illegible] از زبان [illegible]
[illegible] که حالا در دست
اهل اسلام است [illegible] ملاحظه کنید که تمام اینها
موعظه و نصیحت و بیان حلال و حرام و اداب شریعت
و مذمت حب دنیا و [illegible] صفات
و چنانچه بتفصیل در هدایة المسترشدین نوشته ام

حسنه و مذمت صفات ذمیمه و وصف بهشت
و جهنم که همه اینها موافق قرآن مجید و اخبار شریف است هم
وارده از حضرات ائمه اطهار ع و قانون شریعت
الله مقدسه است که هر کس ملاحظه این چهار بوده
توریه را بکند یقین میکند که اینها کلام خدا است
و کتاب آسمانی است و از این طرف هر کس
ملاحظه این توریه و اناجیل امروزه که حالا
بدست شماست بنماید قطع میکند باینکه اینها
کلام خدا نیست و اینکه در اینها نوشته است
و بسیاری از آن چیزهائی که در اینها نوشته است
همه کفر محض است در این اعصار [illegible] و بیلوس
و جرائیم و سایر علما و بادریان [illegible] و پیشوایان
شما توریه و انجیل را تحریف نموده و این
احکامی که حالا بدست شما است احکامی است که اینها
برای شما بر پا کرده اند که اگر بتفصیل بنویسیم
۲ و کتابی مطلب بطول انجامد و بعضی از آنها را در کتاب
[illegible] هدایة الطالبین و [illegible] که محض خیرخواهی
هدایة
المسترشدین میگویم چشم بصیرت خود را باز کنند و از روی
نوشته ام انصاف و بطریق حق تامل کنید که چگونه [illegible] و چه
بلحاظ بعضی آیات انجیل اصلی [illegible]
توریه اصلی و انجیل [illegible] توریه و اناجیل یافت میشود است
گاهی در این حالا حاضر هم

و هیچ دلیل و چه سبب بنای دین خود تان را ۲ اعتقادات
باین کتابها و این ۲ [illegible] باطله که کفر محض اند
[illegible] کتابها مثل این نمیدانم این پیشوایان شما
که این اعتقادات و احکام باطله را در میان شما قرار داده اند و احکامی که
و آنچه حضرت موسی ع و حضرت عیسی ع [illegible]
از برای شما آورده اند فرموده اند همه را کنار گذارده اند
که بعضی از آنها را در هدایة الطالبین و بعضی را
در [illegible] هدایة المسترشدین نوشته ام و نیز
[illegible]
غالب آنهائی که حضرت موسی ع و حضرت
عیسی ع در حق پاره بنوت حضرت محمد ص فرموده
بودند و امر فرموده بودند باطاعت و ایمان
آوردن بآن سرور محض فریفتن از عوام
خود شان بتحریف و تغییرات در محض الهی
چه خواهند گفت و چه عذری خواهند آورد
و از عهده وبال گمراه کردن هزاران هزار
از بندگان خدا در هر عصر و زمانی چگونه بر
خواهند آمد تا میخواهند از عهده این پیشوایان
هوا پرست و دنیا طلب و خدا نشناس انقیا

[illegible]

ثابت است و یکی دیگر اینها خواهند بود و موأخذه
هم گرفتار اند اینها خواهند شد و بعذاب
ابدی گرفتار خواهند شد و خرافات خود عوام
را مواخذه خواهند کرد و بعذاب ابدی معذب
خواهند کرد زیرا که خدا عقل با اینها داده بود
و بواسطه پیغمبران با اینها فرموده بود که طلب
کنند دین حق را از روی بی غرضی و انصاف
و عصبیت را یکسو بگذارند و دوری بجویند بکلی
از محض تبعیت شریعت و علمای هواپرست و
ریاست طلب که حب دنیا در قلب اینها رسوخ
کرده است و چون وقت نوشتن این
رساله مشاغل زیاد بود مجال نشد که
زیاده بر این کلام را بسط بدهم و از برای
کسانی که از روی حقیقت طالب حق باشند
همین قدر کفایت میکند تمام شد تصنیف این
رساله بتوفیق خداوند عالم در شب بیست
و هشتم شهر ذی الحجة الحرام سنه ۱۳۰۵

[illegible]